

مجموعه سپهر اجتماع

شوق یک خیز بلند

نخستین اتحادیه های
کارگری در ایران

۱۲۸۵ - ۱۳۲۰

جلیل محمودی
ناصر شعبی

www...

سلسله انتشارات

نشر قطره-۳۰۹

مجموعه سپهر اجتماعی-۴



نشر قطره

○ مجموعه سپهر اجتماعی ○
● دبیر مجموعه: محمدرضا عاشوری ●

شوقِ یک خیز بلند

(نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران)
(۱۳۲۰ - ۱۳۸۵)

جلیل محمودی ناصر سعیدی



نشر قطره

شوق یک خیز بلند

(نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران)

(۱۲۸۵ - ۱۳۲۰)

جلیل محمودی / ناصر سعیدی

چاپ اول: ۱۳۸۱

لیتوگرافی: عبدی

چاپ: عترت

تعداد: ۲۲۰۰

بها: ۱۵۰۰ تومان

حق چاپ برای نشر قطره محفوظ است.

محمودی، جلیل، ناصر سعیدی

شوق یک خیز بلند: نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران.

۱۳۲۰ - ۱۲۸۵ / جلیل محمودی، ناصر سعیدی. - تهران: قطره، ۱۳۸۱.

۲۵۶ ص: مصور، جدول. - (مجموعه سپهر اجتماعی / دبیر مجموعه: محمدرضا عاشوری)

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

۱. اتحادیه‌های کارگری - ایران - تاریخ. ۲. اتحادیه‌های کارگری - ایران - فعالیت‌های سیاسی

- تاریخ. ۳. کار و کارگران - ایران - تاریخ. ۴. ایران - اوضاع اقتصادی - قرن ۱۳ ق. ۵.

ایران - اوضاع اقتصادی - قرن ۱۳ ق. الف. سعیدی، ناصر. ۱۳۳۱. ب. عنوان. ج. عنوان:

نخستین اتحادیه‌های کارگری در ایران.

۳۳۱/۸۸۰۹۵۵

HD۶۳۷۲/

۲۸۷۷۳-۸۰

کتابخانه ملی ایران

شابک: ۹۶۴-۳۴۱-۱۲۵-۱ ISBN: 964-341-145-1

نشر قطره

خیابان انقلاب، ابتدای وصال شیرازی، پلاک ۹، طبقه‌ی همکف

۶۴۶۰۵۹۷ - ۶۴۶۶۳۹۴

صندوق پستی ۳۸۳ - ۱۳۱۴۵

Printed in The Islamic Republic of Iran

با هم‌رأیی همکار ارجمندم، دکتر ناصر سعیدی،
این کتاب را به دو عزیز از دست رفته‌ام:
یاور و همسرم زنده‌یاد
میترا سترگ (۱۳۷۹ - ۱۳۳۹)
و انسان متواضع و دوست‌داشتنی
زنده‌یاد محمدظاهر نوشادی (۱۳۷۸ - ۱۳۰۸)،
کارگر پالایشگاه نفت، تقدیم می‌کنم.
خاطره‌شان گرامی باد.

فهرست

- یادداشت دبیر مجموعه ۱۱
- سخنی با خوانندگان ۱۳
- بخش اول ۱۹
- نگاهی اجمالی به وضعیت عمومی ایران در دوره قاجار ۱۹
- روستاییان ۲۰
- شهرنشینان ۲۲
- تغییر الگوی اقتصاد ایران ۲۷
- بخش دوم ۳۹
- کارگران و صنایع ایران در اواخر دوره قاجار ۳۹
- صنایع جدید ماشینی ۳۹
- کارگاه‌های تولیدی سنتی (غیرماشینی) و اصناف ۵۰
- انقیاد تولیدکنندگان توسط تجار و سرمایه‌داران خارجی و ایرانی ۵۱

کارگران شاغل در پیشه‌وری و کشاورزی ۵۸

بخش سوم ۶۵

شرایط کار و زیست کارگران ۶۵

مدت کار روزانه ۷۱

دست‌مزد ۷۱

دست‌مزدها نسبت به مخارج ۷۶

شرایط کار و بهداشت ۸۱

عدم امنیت شغلی ۸۴

کار کودکان ۸۶

بخش چهارم ۹۳

کارگران مهاجر ایرانی ۹۳

بخش پنجم ۱۱۱

از نخستین نمودهای حرکت کارگری تا تشکیل اولین تشکل

منظم کارگری ۱۱۱

ایجاد اولین تشکل منظم کارگری ۱۱۶

نگاهی به نشریه «اتفاق کارگران» ۱۲۰

سید محمد دهگان ۱۳۵

بخش ششم ۱۲۹

تشکیل شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران ۱۲۹

روزنامه حقیقت ۱۴۶

حکومت‌های ایران در آن زمان ۱۴۹

اعتصابات معلمان ۱۵۲

مبارزات اتحادیه کارکنان تلگراف خانه و پست ۱۵۵

مخالفت با موجودیت اتحادیه‌ها ۱۵۷

«در ایران کارگر نداریم و تمام کارفرما هستند» ۱۶۴

توقیف روزنامه‌ها و فراخوان به اعتصاب عمومی ۱۶۸

خدمات شورای مرکزی اتحادیه‌ها به کارگران ۱۷۱

اشاره‌ای به خواسته‌ها و نظرات روزنامه «حقیقت» ۱۷۷

موضع «حقیقت» درباره‌ی رضاخان ۱۸۱

موضع «حقیقت» درباره‌ی شوروی ۱۸۳

بخش هفتم ۱۹۳

سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۲ ۱۹۳

تلاش فرقه کمونیست ایران برای تشکیل اتحادیه ۱۹۵

جنبش کارگری در آبادان ۲۰۰

اعتصاب کارگران نفت جنوب ۲۰۷

«در آبادان اعتصاب نبود، شوروی بود» ۲۱۲

تشکیلات مخفی کارگران در کارخانه وطن اصفهان ۲۱۵

پس‌گفتار ۲۲۹

چه عواملی باعث خاموش شدن شعله فعالیت اتحادیه‌ای شد؟ ۲۳۱

منابع ۲۴۱

تصاویر ۲۴۹

یادداشت دبیر مجموعه

انقلاب مشروطه در ایران، بنیان بسیاری از مفاهیم و شنن جامعه‌ی ایرانی را به چالش بنیادین فراخواند و بدین‌گونه بستری مناسب برای فعالیت‌های گونه‌گون اجتماعی، فرهنگی و صدها البته سیاسی، زمینه‌ی عینی این فعالیت‌ها را فراهم آورد.

جامعه‌ی ایرانی، از دوران صفویه و پس از آن، بیش و کم، با تمدن بورژوازی غرب و دست‌آوردهای مادی و معنوی آن کم – کم آشنا می‌شد و در این‌جا و آن‌جای این سرزمین، با بافته‌ها و یافته‌های آنان که عمدتاً از طریق بازرگانان آن دیار وارد جامعه‌ی ما می‌شد، آگاهی می‌یافت. از دهه‌ها و سده‌های پسان‌تر، پای برخی از «ایرانیان» نیز بدان دیار گشوده شد. بدان‌سان که آرام – آرام مفاهیمی وارد این جامعه می‌شد که «نا آشنا» بود و البته برای بسیاری از فرودستان، امید بخش و بدان نسبت برای تمامت فرادستان، نو میدی بخش!

با گسترش روابط سرمایه‌سالارانه، از میانه‌ی سده‌ی سیزدهم خورشیدی، نخستین جلوه‌های روابط سرمایه‌سالارانه در ایران‌زمین نیز شکل می‌گرفت و فروپاشی نهادهای ماقبل این دوران و زایش نهادهای مدرن را به ارمغان می‌آورد. دگرگونی‌های وسیع در ساخت جامعه‌ی ایرانی، گسترش و رواج شهرنشینی، شکل‌گیری طبقات اجتماعی جدید، رواج دیوان‌سالاری و ... جامعه‌ی به ظاهر همگون ایرانی را دست‌خوش تحولات بنیادین می‌کرد و بر بستری این‌چنین لرش‌های سختی را تجربه می‌کرد. در این دوران، اقتصاد جامعه که عمدتاً، اقتصادی خودبسنده و افزون از هر چیز بر بنیان اصناف، پیشه‌وران و صنعت‌گران خرده‌پا و سنتی شکل گرفته بود با چالش‌های اساسی مواجه شد.

در دوره‌ی مشروطه و به دنبال ورود کالاهای خارجی و وضع مالیات‌های دولتی، دست‌اندرکاران تولیدات داخلی (هم کارفرمایان و هم کارگران) خود را رو در رو با «بورش» جدیدی می‌دیدند که نیاز به سازمان‌دهی را در آنان افزون

می ساخت. طبیعی است که این «اعتراض‌ها» صرفاً صنفی نبوده و گه‌گاه به نهاد قدرت و سایر نهادهای دست‌اندازی می‌شد.

در چنین شرایطی بود، که نخستین بارقه‌های شکل‌گیری «تشکل‌های کارگری» روشن شد و کارگران چاپخانه‌ها - «مطابع» آن روزگاران - به سازمان‌دهی و سامان‌دهی خود پرداختند و چندان - افتان و خیزان - به راه شدند که حکایت آن روایتی است از: «شوق یک خیز بلند».

نسل نخست کارگران ایران فقط بی حقوق نبودند، بلکه ساختار اقتصادی و بافت ذهنی و فرهنگی جامعه چنین بود که آن‌ها اساساً نمی‌توانستند تصویری از حقوق اجتماعی خود داشته باشند. کارفرمایانی که پیش‌تر ارباب (زمین‌دار) بودند و با همان اندیشه‌ی ما قبل سرمایه‌داری به کارگر و تولید صنعتی می‌نگریستند. چگونه می‌توانستند بیان‌دیشند که این «عمله‌جات» نیز از «حقوقی» برخوردارند؟! البته این چنین رابطه‌ای تنها در بین کارفرما و کارگر ایرانی وجود نداشت، بلکه در درون روابط کاری متعلق به سرمایه‌های خارجی نیز به‌وفور دیده می‌شد.

به همین خاطر، می‌توان اذعان کرد که اوج‌های چندی از این «شوق» را می‌توان در انقلاب مشروطه و پس از آن، در شرایط بی‌ثباتی و آشفتگی سیاسی، اجتماعی پس از پایان جنگ جهانی اول مشاهده کرد. حکایتی که برخی از گوشه‌های آن در این اثر به تصویر آمده است ...

محمد رضا عاشوری

تهران: زمستان ۱۳۸۰

E.mail: mrashouri@yahoo.com

سخنی با خوانندگان

دو سال ۱۲۸۵ و ۱۳۰۰ برای کارگران ایران سال‌های پراهمیتی هستند. در سال ۱۲۸۵ نخستین تشکل منظم کارگری تأسیس شد و در سال ۱۳۰۰ برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری ایران یک تشکل نسبتاً فراگیر به وجود آمد. موضوع کتاب حاضر بررسی تاریخی - تحلیلی جنبش کارگری ایران است که مقاطع انقلاب مشروطیت، اواخر سلطنت قاجار و سال‌های سلطنت رضاشاه را در بر می‌گیرد. کتاب از ۷ بخش تشکیل شده است. در بخش اول وضعیت عمومی اهالی و شهروندان ایران و نیز تغییر الگوی اقتصادی ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار اجمالاً بررسی شده است. بخش دوم و سوم به چگونگی تقسیم کارگران در صنایع مختلف و شرایط کار و زیست آنان اختصاص دارد. در بخش چهارم نگاهی به وضعیت کارگران مهاجر ایرانی و فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی آنان انداخته شده است. اختصاص چهار بخش اول به بررسی شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران به‌طور عام و تشریح جنبه‌های کمی و کیفی طبقه کارگر و شرایط کار و زیست آن به‌گونه‌ای خاص، تصادفی نبوده است. داشتن آگاهی از شرایط عمومی‌ای که تشکل‌های کارگری در بطن آن به‌وجود آمده و فعالیت می‌کرده‌اند، ضروری است. تشکل‌های کارگری را نمی‌توان به‌صورت در خود و در خلاء بررسی نمود. باید آن‌ها

را در کنش و واکنش با مجموع شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه و به‌ویژه با پایگاه اجتماعی‌شان (یعنی زنان و مردان کارگر) در نظر گرفت. به همین دلیل نادرست می‌بود، اگر ما به یک باره از نخستین اتحادیه‌های کارگری آغاز می‌کردیم. تنها با داشتن آن آگاهی‌های اولیه بود که می‌شد در بخش‌های پنجم و ششم به فعالیت اتحادیه‌ی چاپ در حول و حوش انقلاب مشروطیت و هم‌چنین شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران در اواخر دوران قاجار پرداخت. در این دو بخش کوشیده‌ایم تلاش‌های خودجوش کارگران را به حساب آورده و نقاط قوت و ضعف تشکلهای آنان را برشماریم. در بخش هفتم نیز به سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۲ و کوشش‌هایی که در نقاط مختلف کشور برای سازمان‌یابی کارگران صورت گرفت، اشاره می‌کنیم. سرانجام در «پس‌گفتار» به یک پرسش بنیادین می‌پردازیم که پاسخ دادن به آن اکنون هم سودمند و هم آموزنده است: چرا اتحادیه‌ها نتوانستند به فعالیت خود ادامه دهند؟ کدام عوامل در این امر نقش داشتند؟

موضوع بسیار مهمی که لازم است با خوانندگان در میان بگذاریم، مشکلاتی است که ما در پژوهش‌مان با آن درگیر بوده‌ایم. اولین مشکل محدودیت منابع و اندک بودن آثاری است که درباره‌ی جنبش کارگری ایران - به‌ویژه در دوره‌ی مورد بررسی ما - نوشته شده است. گفتنی است که حتی در این محدوده نیز معمولاً با یک تاریخ‌نویسی مصنوعی درباره‌ی کارگران مواجه هستیم. به عنوان مثال، در نوشتاری که توسط تاریخ‌نویسان و یا خاطره‌نویسان حزب توده ایران تحریر شده‌اند، به سختی می‌توان تاریخ جنبش کارگری را از تاریخ احزاب تفکیک کرد. در این نوشته‌ها رهبری احزاب، اساس جنبش کارگری معرفی شده‌اند. کتاب عبدالصمد کامبخش به نام نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران این تلقی را به افراط رسانده است. کامبخش با درهم آمیزی تاریخ حزبی و تاریخ جنبش

کارگری و اساس قرار دادن تاریخ حزبی، در واقع هر عمل مهمی در جنبش کارگری را ساخته و پرداخته‌ی حزب مورد نظر خویش قلمداد می‌کند. فرضیه‌ی اساسی این دیدگاه آن است که طبقه‌ی کارگر بدون وابستگی و تعلق به سازمان‌های رسمی حزبی و یا تشکلهای وابسته به حزب، قادر به سازمان‌دهی مؤثر خود نیست.

از سوی دیگر، تاریخ‌نویسان انگشت‌شمار دیگری هم که درباره‌ی دوره‌ی مورد نظر ما نوشته‌اند، به سختی هویت مستقلی برای جنبش کارگری قائل شده‌اند. تاریخ مورد نظر آن‌ها غالباً تاریخ نهادهایی است که از بالا برای کارگران تشکیل شده است و نه تاریخ کارگرانی است که خود درگیر ساختن آن نهادها بوده‌اند. برای مثال، ویلم فلور نویسنده‌ی کتاب اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران که یکی از آثار مورد استناد ماست، مهم‌ترین حرکت متشکل کارگری در آن زمان یعنی اعتصاب سال ۱۳۰۸ کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران را آشکارا به تحریکات عمال شوروی نسبت می‌دهد. وی در جای جای - اثر خود، تلویحاً اتحادیه‌های کارگری ایران را آلت دست سیاست‌های شوروی می‌شمارد و این ادعاها را مطرح می‌کند که اتحادیه‌های کارگری ایران و حتی نشریات مترقی ایران در آن زمان از سفارت شوروی پول دریافت می‌کردند و یا سفارت روسیه از طریق اتحادیه‌های کارگری مبالغ هنگفتی برای گسترش نفوذ و پیش‌برد اهداف خود به مصرف می‌رساند.^۱

تاریخ‌نگاری کارگری در ایران دارای کمبودهای اساسی دیگری نیز هست. از یک سو، اکثر کسانی که پیرامون جنبش کارگری ایران نوشته‌اند، و در سطح وسیعی به تفسیر رفتار کارگران پرداخته‌اند، نه شناختی از زندگی واقعی کارگران داشته‌اند و نه از نزدیک با محیط‌های کاری آشنا بوده‌اند. به همین دلیل، تعجب‌آور نیست که آن‌ها نتوانند مشکلات متعدد فراوری کارگران و موانع عملی شکل‌گیری و فعالیت تشکلهای کارگری را به

درستی لمس کنند و تصویری واقعی از تصورات و فعالیت‌های کارگران به دست دهند. از طرف دیگر، کارگرانی که خود مستقیماً در جریان مبارزات بوده‌اند نیز، کم‌تر دست به قلم برده‌اند. غافل از آن‌که سهل‌انگاری نسبت به ثبت روی‌دادها و خاطرات باعث ضعیف شدن حافظه تاریخی کارگران و تکرار اشتباهات گذشته می‌شود. به مرور زمان حتی در ذهن کسانی که در بحبوحه‌ی وقایع بوده‌اند، تنها هاله‌ای مه‌آلود از روی‌دادها باقی می‌ماند. جزئیات و زیر و بم‌های موضوع که به کل، تصویر شفافی می‌دهند، فراموش می‌شوند. از حرکت‌های گذشته جمع‌بندی نمی‌شود. در چنین شرایطی است که مقالات و کتاب‌های نادری که از دست‌اندرکاران مبارزات دوره‌های پیشین بر جای مانده، بسیار ارزشمند می‌باشند. از جمله‌ی این آثار می‌توان به جزوه‌ی شکرالله مانی با عنوان تاریخچه نهضت کارگری در ایران و کتاب خاطرات دوران سپری شده از یوسف افتخاری که به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی تدوین شده است، اشاره کرد. شاید اگر کارگران سازمان‌ده و مجربی مانند محمد پروانه، علی امید و باقر نوایی به اهمیت فوق‌العاده‌ی ثبت روی‌دادها آگاه بودند، کمر همت به این امر می‌بستند و نسل جوان امروز، از خاطرات و تجربیات غنی آنان درباره‌ی تشکلهای کارگری دوره‌ی مورد بررسی ما، بهتر بهره می‌برد. چنین کار پراهمیتی طبعاً پژوهش‌گران را از اطلاعات غنی‌تر و تحقیق آن‌ها را از پایه‌ی واقعی‌تری برخوردار می‌ساخت.

مشکل دیگری که پژوهش‌گران جنبش کارگری با آن روبه‌رو هستند، اِعمالِ سلیقه و غرض‌ورزی‌های شخصی و گروهی در ثبت روی‌دادهاست. ما در بخش‌های گوناگون کتاب و به مناسبت‌های مختلف به نمونه‌هایی از این غرض‌ورزی‌ها پرداخته‌ایم. در این جا تنها به دو مورد اشاره می‌کنیم: برخی از فعالان سیاسی آن دوره، به تحریف و دست‌چین کردنِ حوادث پرداخته و تاریخ را به میل خویش بازنویسی نموده‌اند. آنان

به سلیقه‌ی خود کوشش‌های رقبا و مخالفان سیاسی خویش را تفسیر کرده و یا به کلی مسکوت گذاشته‌اند. تا آن‌جا که آرداشس آوانسیان در خاطراتش می‌نویسد: «در این خاطرات من اسامی اشخاصی را خواهم برد که تا آخر به مرام کمونیستی وفادار مانده باشند ... اشخاصی که خیانت کرده‌اند لزومی ندارد درباره عملیات مثبت آن‌ها چیزی گفته شود مگر این که مثابه خائن معرفی شوند.»^۲

یوسف افتخاری نیز که در مجموع به وضعیت زندگی و شرایط کار و مبارزه‌ی کارگران اهمیت می‌دهد، از اشتباه پیش‌گفته مبرا نیست. چنان‌که افتخاری در خاطراتش، به هنگام توضیح اعتصاب ۱۳۰۸ در صنعت نفت آبادان، هیچ‌گونه اشاره‌ای به فعالیت‌های علی امید و زندانی شدن چندین ساله‌ی او نمی‌کند.

اگر بنویسیم که اثر حاضر به‌صورت مطلق عاری از این کمبودها و ضعف‌ها است، بیهوده سخن گفته‌ایم. زیرا پژوهش ما از روی همین منابع، آثار، خاطرات و مقالات انجام گرفته است و طبعاً نمی‌تواند متأثر از آن‌ها نباشد. اما می‌توانیم بگوییم که در شوق یک خیز بلند تلاش کرده‌ایم از کج‌روی‌های فوق‌دوری جویم. اساس را بر زندگی و مبارزه‌ی توده‌ی کارگران و کوشش‌های آن‌ها برای متحد و متشکل شدن گذاشته‌ایم. منابع در دسترس را به گونه‌ای انتقادی مطالعه کرده و با دقت و وسواس با یک‌دیگر تطبیق داده‌ایم. تا آن‌جا که در چارچوب مطالب می‌گنجیده، توجه خواننده را به چندگویی‌ها و تناقضات جلب نموده‌ایم. از احزاب و شخصیت‌ها اسطوره یا ضد اسطوره نساخته‌ایم و تلاش نموده‌ایم نقش آن‌ها را همان گونه که بوده توضیح دهیم. هر جا که اطلاعات مان کافی نبوده، این موضوع را از خواننده نبوشانده‌ایم. برعکس مطلب را به گونه‌ای نگاشته‌ایم که خواننده متوجه کمبود اطلاعات در دسترس ما بشود. در چند مورد نیز مسایلی را که هنوز به اندازه‌ی کافی بررسی

نشده‌اند و می‌توانند موضوع پژوهش‌های مستقلی باشند، خاطر نشان ساخته‌ایم. حاصل کار کتابی شده که پیش‌رو دارید. با این حال این کاری است که توانسته‌ایم نه این‌که خواسته‌ایم! تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!

تذکر یک نکته نیز درباره‌ی منابع مورد استناد بی‌فایده نیست؛ برای سهولت کار، مشخصات منابع، اولین بار به صورت کامل و در مرتبه‌های بعدی به گونه‌ی کوتاه شده آمده است. در پایان کتاب نیز مشخصات کامل همه‌ی منابع آورده شده است. جا دارد از همه دوستانی که ما را در نوشتن و چاپ این اثر یاری رسانده‌اند، به ویژه از جناب آقای محمدرضا عاشوری صمیمانه تشکر نماییم. روشن است که ما با روی باز از هر انتقاد سازنده‌ای استقبال می‌کنیم و چشم انتظار بررسی و نقد کتاب توسط صاحب نظران و خوانندگان هستیم.

بخش اول

نگاهی اجمالی به وضعیت عمومی ایران در دوره‌ی قاجار

ایران در دوره‌ی قاجار تغییرات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تدریجی اما مهمی را از سر گذراند. خصلت تدریجی این تغییرات باعث می‌شود که گاهی اهمیت آن‌ها از نظر دور بماند. در این بخش می‌کوشیم به گونه‌ای بسیار فشرده ویژگی‌های عمومی جامعه‌ی ایران در سده‌ی سیزدهم خورشیدی و روند تحولات آن را ترسیم کنیم. این امر به ما کمک می‌کند تصویر روشن‌تری از محیط زندگی، کار و مبارزه‌ی کارگران و شرایط فعالیت اولین اتحادیه‌های کارگری به دست آوریم.

درباره‌ی جمعیت ایران در سده‌ی سیزدهم خورشیدی آمار دقیقی در دست نیست. شاید قابل اتکاءترین اطلاعات، ارقام زیر از سال‌نامه‌ی آماری کشور در سال ۱۳۷۷ باشد:

جدول شماره ۱^۲

سال	جمعیت ایران
۱۲۶۰	۷/۶۴۵/۰۰۰
۱۲۷۰	۸/۱۲۴/۰۰۰
۱۲۸۰	۸/۱۶۳/۰۰۰
۱۲۹۰	۹/۱۴۳/۰۰۰
۱۳۰۰	۹/۷۰۷/۰۰۰
۱۳۰۵	۱۰/۳۵۶/۰۰۰

هر چند ارقام فوق جنبه‌ی تقریبی دارند، اما تصویری عمومی از جمعیت ایران به دست می‌دهند. اطلاعات موجود درباره‌ی تعداد جمعیت سه گروه‌بندی بزرگ جامعه‌ی ایران یعنی شهرنشینان، روستاییان و کوچ‌گران و ترکیب اجتماعی هر یک از آنها باز هم نادقیق است و ناگزیر باید به تخمین‌های کلی بسنده کرد.

در دهه‌ی ۱۲۳۰ خورشیدی سهم روستاییان نسبت به کل جمعیت بیش از ۵۵ درصد برآورده شده که حدوداً در ۱۰ هزار آبادی پراکنده بودند. شهرنشینان کم‌تر از ۲۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند که تقریباً در ۸۰ شهر سکونت داشتند. در آن زمان تنها ۱۱ شهر بیش از ۲۵۰۰۰ تن سکنه داشتند که عبارت بودند از: تبریز، تهران، اصفهان، مشهد، یزد، کرمان، همدان، ارومیه، کرمانشاه، شیراز و قزوین. بیش از ۲۵ درصد جمعیت نیز عشایر بودند که شامل ۱۶ گروه می‌شدند. هر گروه هم به نوبه‌ی خود به قبیله‌ها و دسته‌های متعدد تقسیم می‌گشت.^۴ اینک نگاهی به وضعیت روستاییان و شهرنشینان بیاندازیم.

روستاییان

مهم‌ترین رکن اقتصاد ایران در سده‌ی سیزدهم کشاورزی بود.

خانوارهای دهقانی که عمدتاً در روستاهای پراکنده و کم‌جمعیت زندگی می‌کردند، به گونه‌ای سنتی و با ابزارهای ابتدایی زراعت می‌کردند. مناسبات پیشاسرمایه‌داری هنوز غالب بود و دست و پای «رعیت‌ها» و دهقانان را می‌بست. زمین‌داران و روستاییان در دوره‌ی مورد بررسی ما به گروه‌های اصلی زیر تقسیم می‌شدند:^۵

۱. زمین‌دارانی که در روستاها زندگی نمی‌کردند. (اربابان)
 ۲. دهقانان ثروتمندی که با اربابان مرتبط بودند و جزو کارگزاران آنها محسوب می‌شدند.

۳. دهقانان متوسطی که مستقل از مالکان بزرگ بودند، اما دارایی‌شان به حدی نمی‌رسید که دهقانان فقیر را به کار وادارند. این‌ها که تعدادشان محدود بود، به همراه خانواده‌شان بر روی زمین‌های خود کار می‌کردند.

۴. زارعان سهم‌بر یا برزگران فاقد زمین که از حق کشت (نسق) بر روی زمین‌های مالکان برخوردار بودند. نسق‌دارها می‌توانستند به گروه‌های تولید ۴ تا ۱۶ نفره که در بسیاری از مناطق «بُنه» نامیده می‌شدند، بپیوندند. آنها در ازای کار بر روی زمین‌های اربابان سهمی از محصول را برای خود برمی‌داشتند. طبق قوانین ایران و اسلام زارعان، وابسته به زمین نبودند و ظاهراً سیستم «سرواز» در ایران وجود نداشت. اما در بسیاری از مناطق چنان موانعی برای نقل مکان زارعان ایجاد می‌کردند که آنها عملاً پای‌بند به زمین می‌شدند.

۵. دهقانان بی‌زمین و بدون حق کشت (خوش‌نشین و برزگر) که از حق بهره‌برداری از مراتع روستا و دریافت سهمی از محصول سالانه محروم بودند. «آنها به دلیل نداشتن زمین با کار برای دهقانان ثروتمند و اربابان روزگار می‌گذراندند و به عنوان کارگران فصلی در چرانیدن گاو، و جین کردن کشت‌زارها، خرمن‌کوبی غلات، جمع کردن پنبه و حفر قنات کار می‌کردند و در دوره‌های خاص به زارعان در درو محصول کمک

می کردند.^۶

توده‌ی دهقانان در فقر و فلاکت زندگی می کردند. دهقانان ناگزیر بخش بزرگی از محصول خود را به مالکان می دادند که میزان آن در مناطق مختلف متفاوت بود. به علاوه می بایست مالیات های کمرشکنی هم به دولت می پرداختند که به دو صورت بود: مالیات ثابت و مالیات فوق العاده. مالیات ثابت به طور متوسط شامل ۲۵ درصد محصول می شد، مستثنا میزان آن در نقاط مختلف کشور و در محل های مختلف یک استان متفاوت بود.^۷ مالیات های فوق العاده نیز به بهانه های مختلف گرفته می شد و مسایلی چون تهیه مواد غذایی در هنگام جنگ های داخلی و خارجی برای ارتش، پرداخت مواجب مأموران دولت، پذیرایی از شاه و همراهان او، تأمین علوفه برای چارپایان آن ها هنگامی که از دهات گذر می کردند و پرداخت مبلغی بابت مراسم ازدواج شاه و شاهزادگان را در بر می گرفته است.^۸

شهرنشینان

جمعیت شهرنشین در دوره ی قاجار را می توان از نظر کارکرد اجتماعی، به پنج گروه اصلی تقسیم کرد:

۱. گروهی که امور اجرایی، قضایی و امنیتی را به عهده داشت مانند: مأموران دولت و نیروهای نظامی.
۲. گروهی که در عمل، کارکرد مشخصی در اداره ی جامعه یا تولید نداشت، اما جزو اقبال حاکم به شمار می رفت و از قبیل کار مردم زحمت کش زندگی می کرد؛ مانند اشراف، نجبا و مالکان زمین.
۳. روحانیون که از طریق مساجد و مدارس مذهبی به تبلیغ امور دینی و مذهبی پرداختند.
۴. گروهی که فعالیت اقتصادی داشت؛ مانند بازرگانان، کسبه،

صنعت گران، استادکاران، شاگردان، کارگران و پادوها.

۵. اقبال حاشیه ای مانند، بیکاران، گدایان، دراویش، رمالان و رقاصان.

درباره ی سهم هر یک از گروه های فوق از کل جمعیت شهرنشین ایران آمار دقیقی وجود ندارد. اما تحقیقاتی که درباره ی شهرهای جداگانه صورت گرفته، نشان می دهد که قسمت اعظم جمعیت شهرها را مردم زحمت کش و تهی دست تشکیل می دادند. به عنوان مثال، بنابر تخمین میرزا حسن خان تحویل دار تقریباً ۸۰ درصد جمعیت اصفهان از پیشه وران، صنعت گران، کسبه و تجار خرده پا و قشرهای فقیر شهری تشکیل می شده و ۲۰ درصد بقیه شامل روحانیون بزرگ، طلاب علوم دینی، تجار بزرگ، اشراف و نجبا، رؤسای محلات، منشیان، شاعران، ستاره شناسان و مأموران دولت بوده است. ترکیب مشابهی نیز در شهر قزوین وجود داشته است.^۹

بازار - به ویژه تا پیش از رشد کارخانه ها و کارگاه های بزرگ - مرکز بلامنازع اقتصادی در شهرها بود. در بازار تجار و اصناف با نظم خاصی در کنار هم قرار گرفته بودند. ساختار اجتماعی بازار به شکل سلسله مراتبی بود. در رأس این ساختار تجار بزرگ و متوسط جای داشتند. پس از آن ها کدخدایان و ریش سفیدان اصناف بودند. سپس به ترتیب استادان و صاحبان دکان، شاگردان و پادوها قرار داشتند.^{۱۰}

در رأس کارگاه که معمولاً دکان هم بود و در بازار قرار داشت، سراسناده و رئیس کارگاه قرار داشتند. سراسناده و رئیس کارگاه مناسبات کارگاه را با دولت، زمین داران و کارگاه های دیگر تنظیم می کردند. مالیات ها را وصول می نمودند. اختلافات میان استادان را حل و فصل و مقررات قبول شاگرد و مدت دوره ی کارآموزی و غیره را تعیین می کردند.^{۱۱}

استادکار در تولید پیشه‌وری نقش مرکزی داشت. هر استادکار که ممکن بود در عین حال صاحب دکان هم باشد، می‌توانست به تنهایی کارش را پیش ببرد و یا یک یا چند شاگرد و پادو و کارگر روزمزد داشته باشد. «سن ورود به شاگردی معمولاً از ۱۲ سال بود و ۱۰ سال طول می‌کشید که شاگرد به مقام استادی برسد. استادان، شاگردان خود را در امور دینی و رموز حرفه‌ای آموزش می‌دادند. شاگرد از استادش غذا و لباس می‌گرفت ولی حقوق دریافت نمی‌کرد و فقط شاگردانه می‌گرفت ... در مواردی نیز اصناف، کارگر روزمزد استخدام می‌کردند. برخی از پیشه‌وران کارگر روزمزد می‌گرفتند و برخی دیگر هم کارگر روزمزد و هم شاگرد داشتند.»^{۱۲}

ابزارها و سازمان‌دهی کار در کارگاه‌های کوچکی که در بازار قرار داشتند، عموماً ابتدایی بود و پیشه‌وران هیچ‌گونه ماشین‌آلات و دستگاه‌های فنی تکامل یافته‌ای در اختیار نداشتند.^{۱۳} «پیشه‌وران» با همان شیوه‌های آباء و اجدادی خود به کار می‌پرداختند و کم‌تر تمایلی به تکامل روش‌های سازمان‌دهی کار و وسایل تولید خود داشتند. از سوی دیگر شاهان قاجار نیز گاهی در جهت حمایت از صنایع پیشه‌وری و پیشرفت آن‌ها بر نمی‌داشتند. البته در دهه‌های آخر حکومت قاجار، با ورود برخی از مصنوعات صنعتی، رفته رفته حرفه‌های جدیدی مانند: تعمیر دو چرخه، قالب‌سازی، نقاشی اتومبیل و تعمیر اتومبیل به وجود آمد که هم موضوع کارشان پیچیده‌تر و هم وسایل کارشان پیشرفته‌تر بود.

به‌طور کلی رابطه‌ی استاد و شاگرد بیش‌تر شبیه رابطه‌ی پدر و فرزند بود تا مناسبات دو فرد از دو طبقه‌ی متخاصم. استاد و شاگرد در تماس دایم با یک‌دیگر بودند. با ابزارهای مشابهی کار می‌کردند، سر یک سفره غذا می‌خوردند. عادات و رفتارهای مشابهی داشتند و حتی شرایط زندگی‌شان تفاوت چندانی با هم نداشت. شاگردان اغلب در خانه‌ی استاد

زندگی می‌کردند و با اعضای خانواده‌اش معاشرت داشتند. به‌علاوه اصناف در بسیاری مواقع - برای کاهش اختلافات درونی خودشان - فقط از خانواده‌های خود شاگرد می‌گرفتند و رابطه‌ی خویشاوندی بین استاد و شاگرد نیز مزید بر علت می‌شد. شاگردان امید داشتند که خودشان روزی استاد شوند و به استاد خویش بیش‌تر به چشم سرمشق و آموزگار می‌نگریستند تا دشمن صنفی. شاگردان - در چارچوب تولید پیشه‌وری - روحیه‌ای محافظه‌کارانه و غیرمتحول داشتند. آن‌ها معمولاً همان فوت و فن‌ها را از استادان می‌آموختند و بدون هیچ ابتکاری به کار می‌بستند. تمامی این عوامل باعث می‌شد که به‌وجود آوردن یک تشکلی جنگنده و مستقل از شاگردان و پادوها - تا آخرین دهه‌ی سده‌ی سیزدهم خورشیدی - با موانع جدی روبه‌رو باشد. برعکس شاگردان که به استادشان بیش‌تر از شاگردان دکان‌های دیگر احساس نزدیکی می‌کردند، به پیروی از استاد در اصناف متشکل می‌شدند. هر چند در انجمن‌های صنفی مجموعه‌ی استادان، شاگردان و کارگران مزدبگیر حضور داشتند، ولی دو دسته‌ی آخر استقلال از خود نداشتند و به شدت زیر نفوذ عقاید و ایدئولوژی استادان بودند. در رأس این تشکل‌ها ریش‌سفید یا کدخدای صنف قرار داشت. او معمولاً از میان استادان صنف و با رأی اعتماد حداقل دو سوم استادان انتخاب می‌شد. کدخدا مورد تأیید نایب‌کلاتر و کلاتر شهر که در حکم شهردار بود، می‌رسید. در نتیجه اصناف به نوعی مورد تأیید و تحت کنترل مقامات دولتی بودند.^{۱۴} ماهیت و جهت‌گیری‌های انجمن‌های صنفی در جریان انقلاب مشروطه آشکارتر شد.

در دوره‌ی مشروطیت واردات انبوه محصولات خارجی و مالیات‌های دولتی، اصناف را تحت فشار قرار داده بود و آن‌ها استعمارگران خارجی و دولت مستبد قاجار را دشمن خود می‌دیدند. در نتیجه، اعضای

انجمن‌های صنفی - یعنی استادان، شاگردان و کارگران - مشترکاً علیه خارجی‌ها و دولت مستبد مبارزه می‌کردند. اما تا آن‌جا که به بهره‌گیری از ثمرات انقلاب مشروطیت و شرکت در قدرت سیاسی مربوط می‌شد، تنها نمایندگان استادان اصناف امتیازاتی به‌دست آوردند و وضع شاگردان و کارگران تغییری نکرد.

پس از پیروزی مشروطه خواهان اهمیت صنف‌ها به اندازه‌ای بود که در مجلس اول ۲۴ کرسی یا ۱۷/۴ درصد نمایندگان را به خود اختصاص دادند. در حالی که نه تنها در تقسیم‌بندی نمایندگان واجد شرایط نامی از کارگران برده نشد،^{۱۵} بلکه حتی در نظام‌نامه‌ی انتخابات نیز ذکری از کارگران نشد. با این حساب کارگران در مجلس اول حتی حق رأی دادن نداشتند، چه رسد به این‌که نامزد نمایندگی بشوند.^{۱۶}

گفتنی است که روحیه‌ی کارگران صنوف، در سال‌های پس از جنگ جهانی اول (به‌ویژه در سال‌های ۱۳۰۱ - ۱۲۹۹) دگرگون شد. در این زمان که گرایش به ایجاد اتحادیه‌ها در میان کارگران قوی بود، شماری از شاغلان صنوف نیز تشکل‌کاری تأسیس کردند و به جنبش اتحادیه‌های کارگری پیوستند. اما چه تحولات ذهنی‌ای طی سال‌های انقلاب مشروطیت تا پایان جنگ جهانی اول (۱۲۹۷ - ۱۲۸۵) رخ داد که بخشی از شاغلان صنوف انجمن‌های صنفی را رها ساختند؟ چه شد که آن‌ها حصار تنگ انجمن‌هایی را که زیر نفوذ ریش‌سفیدان و استادان قرار داشتند، شکستند و از حقوق مستقل کارگری خود دفاع کردند؟ این‌ها موضوعاتی است شایسته‌ی پژوهش مستقل!

علاوه بر تولید پیشه‌وری، کارخانه‌ها و کارگاه‌های بزرگ و متوسطی - به‌ویژه در دهه‌های آخر سلطنت قاجار - وجود داشتند که در بخش دوم به تفصیل به آن‌ها خواهیم پرداخت.

تغییر الگوی اقتصاد ایران

در سده‌ی نوزدهم میلادی رفته - رفته تقسیم بین‌المللی کار وظایف خاصی را برعهده‌ی کشورهای ما قبل سرمایه‌داری گذاشت. وظیفه‌ی تأمین مواد خام و یا تمام شده‌ی کشاورزی و محصولات معدنی به عهده‌ی ممالک ما قبل سرمایه‌داری افتاد. در عوض این کشورها تبدیل به واردکنندگان کالاهای ارزان قیمت مصرفی که با هزینه‌ی کم و به‌طور انبوه تولید می‌شد (مانند پارچه‌های انگلیسی) گردیدند. ایران نیز از آن قاعده مستثنا نبود و وارد آن تقسیم کار جهانی شد.

در آغاز سده‌ی سیزدهم خورشیدی اقتصاد ایران هنوز نسبت به بازار جهانی در انزوای سر می‌برد. تولید در سطحی محدود صورت می‌گرفت. صادرات و واردات ایران در حد نازلی بود. بازارهای داخلی پراکنده و کوچک بودند و به‌ویژه جماعات روستایی، اقتصادی خودکفا و بسته داشتند. اما این وضعیت به‌خصوص از سال‌های ۱۲۳۰ خورشیدی (۱۸۵۰ میلادی) به بعد تغییر کرد.

طی سده‌ی سیزدهم کل حجم صادرات و واردات ایران چندین برابر شد. تنها در عرض دوازده سال آخر این سده، تجارت خارجی ایران حدود ۱/۵ برابر افزایش یافت. مهم‌ترین اقلام وارداتی، تولیدات انبوه منسوجات پنبه‌ای و پشمی، قند و چای، شمش طلا و نقره و نخ پنبه بود. صادرات عمده نیز عبارت بودند از: پنبه‌ی خام، میوه، فرش، برنج، ابریشم، پوست کار شده و تریاک.^{۱۷}

در میان اقلام صادراتی فوق تنها فرش از کیفیت ویژه‌ای برخوردار بود و جزو مواد خام و محصولات کشاورزی به حساب نمی‌آمد. در مورد علت پیشرفت صنعت قالی‌بافی در ادامه توضیح خواهیم داد. صادرات ابریشم نیز مثال خوبی است که تغییر الگوی اقتصاد ایران و نقشی که در

بازار جهانی به عهده گرفت را نشان می‌دهد: تا سال‌های دهه‌ی ۱۲۳۰ ایران ابریشم تافته صادر می‌کرد، اما پس از آن عمدتاً به صدور پیله‌ی ابریشم که در واقع ماده‌ی خام بود، پرداخت.^{۱۸} البته همان‌طور که بعداً خواهیم دید، در دهه‌های آخر سده‌ی سیزدهم استعمارگران انگلیس و روس به غارت منابع طبیعی سودآوری چون نفت، چوب و شیلات نیز پرداختند.

تقسیم کار جهانی آن زمان نمی‌توانست در محدوده‌ی افزایش حجم بازرگانی کشورهای ماقبل سرمایه‌داری با بازار جهانی باقی بماند. زیرا سرمایه‌ی بین‌المللی برای آن‌که فرایند غارت مواد خام و محصولات کشاورزی متعلق به کشورهای ماقبل سرمایه‌داری را در سطحی وسیع و انبوه سازمان دهد، ناگزیر بود در این کشورها شرایط معینی را پدید آورد. لازم بود راه‌های ارتباطی و مخابراتی توسعه یابند^{۱۹} و تأسیساتی برای استخراج و بهره‌برداری از مواد خام و معدنی ایجاد شوند. هم‌چنین سرمایه‌ی خارجی تمایل داشت از طریق پدید آوردن سیستم بانکی، هم بر شریان‌های مالی این کشورها مسلط شود و هم عملیات اقتصادی خویشتن را با سهولت بیش‌تری سر و سامان بدهد.

روند فوق‌دقیقاً در ایران نیز اتفاق افتاد. از نیمه‌های سده‌ی سیزدهم خورشیدی انگلیس و روسیه به سرمایه‌گذاری در ایران پرداختند. فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌داران روسی و غربی در ایران به دو گونه بود. آن‌ها - همان‌گونه که قبلاً ذکر شد - در ابتدا در عرصه‌ی تجارت یعنی وارد نمودن کالاهای خود به ایران و صدور مواد خام از کشور فعال شدند. سپس گروهی از آنان و به‌خصوص برخی از سرمایه‌داران روسی علاوه بر تجارت به سرمایه‌گذاری در صنعت، کشاورزی و ارتباطات نیز گرایش پیدا کردند. در حالی که سرمایه‌گذاران انگلیسی اساساً بر روی امور

تجاری، بانکی و ارتباطات متمرکز شدند و تنها در یک رشته‌ی صنعتی - یعنی صنعت نفت جنوب - مشارکت نمودند.^{۲۰}

از سوی دیگر، رونق فعالیت‌های تجاری باعث پدید آمدن تعدادی از بازرگانان بزرگ ایرانی شد؛ کسانی که با سرمایه‌های خارجی رابطه داشته و به امر صدور مواد خام و ورود کالاهای مصرفی کمک می‌کردند. در این دوره شاهد ظهور چند تاجر بزرگ و صاحب سرمایه هستیم. از بزرگ‌ترین تجار این زمان حاج محمدحسن امین‌الضرب و فرزندش حاج محمدحسین امین‌الضرب بودند که مجموع دارایی‌های‌شان را به چند میلیون تومان تخمین می‌زدند.^{۲۱}

تجار بزرگ از اواسط سده‌ی سیزدهم خورشیدی به جز انجام امور بازرگانی، وارد فعالیت‌های تولیدی مانند احداث کارخانه‌ها، استخراج معادن، راه‌سازی، کشتی‌رانی و سرمایه‌گذاری در صنایع سنتی - به‌ویژه قالی‌بافی - نیز شدند.

بنابراین، از نیمه‌ی دوم سده‌ی سیزده خورشیدی نطفه‌های تولید سرمایه‌داری در ایران بسته شد. در دوره‌ی قاجار، بر خلاف دوران رضاشاه، دولت نقش چندانی در سرمایه‌گذاری صنعتی و فرآیند آماده نمودن زمینه‌های لازم جهت رشد روابط سرمایه‌داری ایفا نکرد. برعکس جایگاه بازرگانان و سرمایه‌داران خارجی و به درجه‌ی کم‌تری تجار ثروتمند ایرانی، برجسته بود.

به‌طور کلی گسترش مبادلات ایران با بازار بین‌المللی و فعالیت سرمایه‌ی خارجی در ایران دارای پی‌آمدهای اقتصادی دامن‌دار، چند وجهی و پیچیده‌ای بودند که کل الگوی اقتصادی ایران را تحت تأثیر قرار دادند. این تأثیر را نمی‌توان با چند فرمول ساده شده و یک جانبه توضیح داد. باید کوشید روندهای پیچیده و درهم تنیده‌ای را که نقش جدید ایران

در تقسیم کار بین المللی موجب آن شد، تحقیق و بررسی نمود. در این ارتباط به نظر ما چهار روند اقتصادی که در عین حال در کنش و واکنش نسبت به هم قرار دارند، شایان توجه هستند:

۱. همان گونه که پیش تر اشاره شد، سرمایه گذاران خارجی چه برای سرعت بخشیدن به عملیات خود و تسهیل استخراج منابع طبیعی ایران، و چه برای پیشبرد مقاصد سیاسی که در ایران دنبال می کردند، در بخش های راه آهن و شوسه، خطوط تلگراف، سیستم بانکی، تأسیسات استخراج نفت، معادن و غیره سرمایه گذاری کردند. ادغام ایران در بازار جهانی هم چنین به امر پیدایش یک بازار داخلی بزرگ یاری رساند و تا حدودی مناسبات کالایی را در اقصا نقاط کشور رواج داد. در عین حال باید توجه داشت که سرمایه گذاری و بازرگانی خارجی در رشته های معینی صورت می گرفت و کل شاخه های صنایع، کشاورزی و تجارت ایران را شامل نمی شد. به همین جهت نیز در بسیاری از شاخه ها، همان روش های عقب مانده ی تولید و ابزارهای کار ابتدایی به بقای خود ادامه دادند و متحول نشدند. در برخی رشته ها نیز نیروی کار و مواد خام چنان ارزان بودند که سرمایه داران افزایش بارآوری کار و استفاده از تکنولوژی پیشرفته را به صرفه نمی دیدند.

۲. ورود کالاهای ارزان به بازارهای ایران، کالاهایی که با بارآوری کار بالا و به طور انبوه تولید می شدند، منجر به ورشکستگی بخش بزرگی از کارگاه ها، صنایع دستی و پیشه وری ایران شد که قدرت رقابت با سرمایه های خارجی را نداشتند. در این راستا صنایع نساجی شهرهای مرکزی ایران یعنی اصفهان، کاشان و یزد رو به زوال نهاد.^{۲۲} یک استثنای بزرگ در این میان، رشد صنایع قالی بافی ایران بود. کارگاه های قالی بافی اگر چه با ابزارهای ابتدایی و بارآوری پایینی تولید می کردند، اما عمدتاً به

دو علت رونق یافتند و صادرات فرش ایران افزایش یافت. اول این که تولید قالی در حوزه ی رقابت با سرمایه های خارجی قرار نداشت و کیفیت فرش های دست باف ایران بالاتر از آن بود که بازار آن به سادگی کساد شود.^{۲۳} دوم، در بازارهای غرب تقاضای زیادی برای قالی های ایرانی وجود داشت.^{۲۴}

۳. سرمایه های خارجی جلوی رشد رقبای بومی را می گرفتند و حتی در مواردی کارخانه های نوپای سرمایه داران ایرانی را به ورشکستگی می کشاندند. به عنوان مثال کارخانه ی ریسندگی در نزدیکی دروازه دولت که در سال ۱۲۷۳ توسط مرتضی قلی خان صنایع الدوله و حاج محمدتقی تاجر، معروف به شاهرودی، تأسیس شد و محصولات آن کیفیت بالایی داشت، به دلیل آن که تولیدکنندگان خارجی موقتاً بهای کالاهای شان را پایین آوردند، ورشکست شد.^{۲۵}

۴. ادغام ایران در بازار جهانی، روستاهای ایران را نیز که در اوایل سده ی سیزدهم خورشیدی جوامع بسته و خود بسنده ای بودند، دست خوش تحوّل ساخت. البته در تخریب اقتصاد خودکفای کشاورزی عوامل داخلی نیز - هم چون ازدیاد فشار مالیاتی بر روستاییان و خانه خراب کردن آنها و ویرانی تأسیسات آبیاری - نقش به سزایی داشتند، اما تولید برای بازار جهانی و گسترش مناسبات کالایی در روستاها هم آن روند را به شدت تسریع کرد. در این ارتباط نوشیروانی نکات قابل توجهی بیان می کند:

«شواهد متعددی وجود دارد حاکی از این که در طول سده ی نوزدهم مبادله ی مستقیم پولی رواج پیدا کرد و بخش روستایی از راه شبکه ای از مناسبات بازرگانی، به بازار گسترده تر ناحیه ای و مملکتی کشانده شده و سرانجام با بازار جهانی پیوند یافته بود ...» وی می افزاید: «دامنه ی

گسترش بازار به نواحی روستایی را از واکنش مساعد دهقانان و مالکان نسبت به انگیزه‌های اقتصادی نیز می‌توان دریافت. این واکنش نسبت به نیروهای بازار نه فقط در افزایش یا کاهش بلند مدت برخی از محصولات بلکه در تغییر کوتاه مدت کشت محصولات متفاوت نیز منعکس می‌باشد. توسعه‌ی تجارت تریاک ... آشکارا حاصل عوامل اقتصادی بود؛ در واقع در پاره‌ای از موارد دولت ناگزیر بود قوانینی برای جلوگیری از افزایش تولید تریاک وضع کند.^{۲۶}

رفته - رفته مناسبات اجاره‌ی زمین و پرداخت مالیات‌ها و بهره‌ی مالکانه به صورت نقدی نیز در بخشی از روستاهای ایران رواج یافت. در دهه‌های آخر سده‌ی سیزدهم خورشیدی مواردی از به کار گماشتن کارگران روزمزد در کشاورزی و باغداری وجود داشت که در فصل بعد به آن اشاره خواهیم کرد. هم چنین «دهقانان برای فروش محصولات‌شان و خرید مایحتاج‌شان، نظیر ابزار و محصولات کارخانه‌ای و حتی برای محصولات کشاورزی مثل چای، نیشکر، ادویه و تنباکو به بازارهای شهر می‌رفتند. تولید برای فروش، به تولید برای مصرف و اقتصاد تجاری به اقتصاد ماقبل تجاری افزوده شد.»^{۲۷}

با این حال، تغییرات فوق به معنای صنعتی شدن کشاورزی و یا غالب شدن مناسبات سرمایه‌داری بر روستاهای ایران در دوره‌ی قاجار نیست. ادوات کشاورزی و شیوه‌های کشت هم چنان ابتدایی و عقب مانده بود. مناسبات ارباب و رعیتی و پرداخت اجاره بها به صورت جنسی هنوز در بسیاری مناطق رواج داشت و هنوز عوامل غیراقتصادی مانند روابط قومی، عشیره‌ای و سنتی، مالک و زارع را به یک دیگر پیوند می‌داد. کارمزدی در کشاورزی نیز پدیده‌ای رایج و گسترده نبود.

از مجموعه روندهای اقتصادی پیش گفته می‌توان نتیجه گرفت که

ملزومات تقسیم کار جهانی و سرمایه خارجی مانع رشد طبیعی مناسبات سرمایه‌داری در ایران شدند و توسعه‌ای ناموزون را به آن تحمیل کردند. اقتصاد ایران در وهله‌ی اول به گونه‌ای یک سویه - یعنی در راستای تأمین مواد خام و محصولات کشاورزی - توسعه یافت. در همین راستا در دوره‌ی مورد نظر ما، رشته‌های دیگر مانند تولید وسایل تولید، مصنوعات صنعتی، نساجی و غیره نه تنها رشد نکردند، بلکه به عقب بازگشته و مضمحل شدند. به علاوه در شاخه‌های دیگری - هم چون قالی‌بافی یا کشاورزی و برخی از مشاغل شهری - همان اشکال عقب مانده و ابتدایی تولید و سازمان‌دهی کار به بقای خود ادامه دادند. وضعیتی پدید آمد که از یک سو در صنعت نفت جنوب تأسیساتی بزرگ با پیشرفته‌ترین سطح تکنولوژی زمان خود شکل گرفت و از سوی دیگر، توده‌های دهقان و پیشه‌ور با ابزارهایی به کارشان ادامه دادند که قدمت صدها ساله داشتند. این آمیزه که سرمایه‌ی خارجی نیز در حفظ‌اش ذی‌نفع بود، راه گسترش صنعت بزرگ و ماشینی را در بسیاری از عرصه‌های اقتصادی کشور سد می‌نمود. همین ناموزونی اقتصاد تأثیرات مهمی نیز بر ناهمگونی شرایط کار، زندگی و تشکل‌یابی کارگران می‌گذاشت.

هم گام با روندهای اقتصادی فوق، از نظر سیاسی هم ایران - تا پایان جنگ جهانی اول - به موقعیت یک کشور نیمه مستعمره تنزل پیدا کرده بود. اگرچه سلسله‌ی قاجار رسماً استقلال سیاسی و نهادهای حکومتی خود را حفظ کرد و دولت دست‌نشانده‌ی استعمارگران بر مسند قدرت ننشست، اما دولت‌های استعمارگر انگلیس و روسیه‌ی تزاری ایران را به مناطق نفوذ خود تقسیم نموده و برای گسترش سلطه‌ی خویش با یک دیگر به رقابت می‌پرداختند. گرفتن امتیازات گوناگون اقتصادی از پادشاهان قاجار نیز متناسب با موقعیت نیمه مستعمره‌ی ایران بود. دوره‌ی «شکار امتیازات» در نیمه‌ی دوم سده‌ی سیزدهم خورشیدی آغاز شد و

نیروهائی استعمارگر روس و انگلیس در طول چند دهه در ازای پرداخت مبالغ نسبتاً ناچیزی، امتیاز بهره‌برداری از مهم‌ترین عرصه‌های اقتصادی کشور - از راه‌ها، خطوط تلگراف و راه‌آهن و شیلات گرفته تا نفت، معادن، تأسیس بانک‌ها و حتی نشر اسکناس - را به دست آوردند. گفتنی است که بدهی‌های دولت قاجار به بانک‌های روسی و انگلیسی، در سال ۱۲۸۹ به حدود ۲۰ میلیون روبل (نزدیک به ۱۰/۵ میلیون تومان) می‌رسید، و این خود زمینه را برای سپردن امتیازات جدید به قدرت‌های استعماری مساعدتر می‌کرد.^{۲۸}

تحوّلات اقتصادی - سیاسی فوق‌تأثیرات اجتماعی مهمی در بر داشت. تغییر در الگوهای کشاورزی و صنعتی، زندگی بسیاری از روستاییان و شهرنشینان را تحت‌الشعاع قرار داد. بخشی از روستاییان ناگزیر به شهرها و مناطق دیگر مهاجرت کردند. شمار زیادی از پیشه‌وران در اثر ورود کالاهای ارزان خارجی، شغل‌های سنتی خود را از دست دادند. با پدید آمدن تدریجی بازارهای بزرگ و رشد مناسبات کالایی، اقتصاد خودکفا و روش زندگی و بافت ذهنی سازگار با آن، تغییر کرد. گسترش بازرگانی خارجی و داخلی سبب پیدایش قشری از تجار بزرگ گردید. مهاجرت ایرانیان به روسیه امکان مشاهده یک کشور پیشرفته‌تر از ایران، و در عین حال امکان کسب اطلاعات از آن سامان را برای اقشار وسیعی از اهالی فراهم آورد. مسافرت جوانان خانواده‌های متمول به غرب و تحصیل در اروپا، پدید آمدن نهادهای آموزشی جدید مانند مدرسه‌ی دارالفنون و آشنایی با گرایش‌های سیاسی و فکری اروپایی، باعث پدید آمدن قشری از روشنفکران شد. مهم‌تر از همه تأثیرات قدرت‌مند چهار انقلاب (انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب مشروطیت ایران و انقلابات فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) بود که نشان دادند قدرت شاهان شکننده است و محدود کردن اختیارات آن‌ها و حتی سرنگون ساختن‌شان

امکان‌پذیر می‌باشد. در همین دوره مطالبات و تمایزهای طبقاتی نسبت به سابق وزن بیشتری به دست آوردند. کارگران مهاجر ایرانی که از روسیه بازگشته بودند و سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها از حقوق کارگران سخن به میان آوردند. در همان سال نخست رسمیت یافتن قانون مشروطیت، یعنی در ۱۲۸۵، تشکیلات منظم کارگری در صنعت چاپ خودنمایی کرد و بدین ترتیب مبارزه‌جویی سازمان‌یافته‌ی کارگری آغاز گشت.

- دهقانی، تهران ۱۳۶۱، ص ۲۴۲.
۹. فشاهی، همان، صفحات ۲۰۵ و ۲۰۷.
۱۰. برای اطلاع بیش‌تر از بازارهای ایران رجوع شود به اشرف، احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره‌ی قاجار، انتشارات زمینه، تهران، ۱۳۵۹، صص ۲۶ - ۲۳.
۱۱. فشاهی، همان، صص ۲۰۸ - ۲۰۷.
۱۲. اشرف، همان، ص ۳۲.
۱۳. درباره‌ی نحوه‌ی تولید در حرفه‌های گوناگون پیشه‌وری در تهران رجوع شود به جعفر شهری، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم - زندگی، کسب و کار، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹، به‌ویژه جلد‌های اول و دوم.
۱۴. در این باره رجوع شود به اشرف، همان، ص ۳۱.
۱۵. در تقسیم‌بندی نمایندگان از اقشار زیر نام برده شده بود: شاه‌زادگان و قاجاریان، علما و طلاب، اعیان و اشراف، تجاری که صاحب محل مشخصی برای کسب و کار باشند، ملاک دارای زمین‌هایی حداقل به ارزش ۱۰۰۰ تومان و استادکارانی که دارای مغازه باشند.
۱۶. در ماده‌ی اول نظام‌نامه‌ی انتخابات مجلس اول نوشته شده بود: «انتخاب کنندگان ملت در ممالک محروسه‌ی ایران از ایالات و ولایات، باید از طبقات ذیل باشند: شاه‌زادگان و قاجار، علما و طلاب، اعیان و اشراف - تجار و مالکین، فلاحان و اصناف».
۱۷. جمال‌زاده، سیدمحمدعلی، گنج شایگان (اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای سده‌ی بیستم) ناشر: کتاب تهران، چاپ اول در تهران، خرداد ۱۳۶۲، فصول سوم و چهارم.
۱۸. عبدالله‌یف، روستاییان، صص ۲۴۱ - ۲۴۰.
۱۹. بین سال‌های ۱۹۱۳ - ۱۸۹۰ میلادی / ۱۲۹۲ - ۱۲۶۹ خورشیدی سیر توسعه‌ی راه‌آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل و نیمه مستقل آسیا و اروپا از کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری بسیار سریع‌تر بوده است. رجوع شود به لنین، ولادیمیر ایلیچ، امپریالیسم به مثابه‌ی بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری (رساله‌ی عامه فهم)، در منتخب آثار لنین، تک جلدی، مترجم پورهرمزان، انتشارات ؟، تاریخ و محل انتشار ؟
۲۰. اشرف، همان، ص ۵۰.
۲۱. اشرف، همان، ص ۷۴.
۲۲. رجوع شود به اشرف، همان، صص ۹۲ - ۹۱.
۲۳. ایچ رابینو در کتابی که در سال ۱۲۸۹ خورشیدی منتشر شد، درباره‌ی فرش‌های کرمان نوشت: «فرش‌های کرمان و مخصوصاً قالی و قالیچه‌های ابریشمی آن عالی‌ترین بافته‌ای است که در عالم وجود دارد و در هر سانتی‌متر مربع آن می‌توان از ۳۸ تا ۴۵ سوزن

پی‌نوشت

۱. درباره ادعاهای فوق رجوع شود به صفحات ۲۸ و ۲۹، کتاب اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران.
۲. آوانسیان، آرداشس، خاطراتی درباره‌ی فعالیت سازمان حزب کمونیست ایران در تهران، به نقل از اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد اول، ص ۱۲۹.
۳. مرکز آمار ایران، سال‌نامه‌ی آماری کشور ۱۳۷۷، تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۷۸، ص ۵۴.
۴. آبراهامیان، پروانه، ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۱.
۵. تقسیم‌بندی فوق بر اساس نتایج تحقیقات فرهاد کاظمی و پروانه آبراهامیان در مقاله‌ی «دهقانان غیر انقلابی در ایران معاصر» قرار دارد. رجوع شود به مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه‌ی سهیلا ترابی فارسانی، نشر و پژوهش شیرازه، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۷۶، صص ۱۰۷ - ۵۶.
۶. همان، صص ۷۰ - ۶۹.
۷. کرزن، جرج. ن، ایران و قضیه‌ی ایران، ترجمه‌ی غلام‌علی وحید مازندرانی، جلد دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۵۲۱.
۸. با منابع زیر مقایسه شود: فشاهی، محمدرضا، تکوین سرمایه‌داری در ایران (۱۹۰۵ - ۱۷۹۶)، انتشارات گوتنبرگ، خرداد ۱۳۶۰، ص ۱۷۹ و عبدالله‌یف، روستاییان ایران در اواخر دوران قاجار، ترجمه‌ی مارینا کاظم‌زاده، در مجموعه‌ی کتاب آگاه: مسایل ارضی و

حساب نمود.» (به نقل از جمال‌زاده، همان، ص ۲۰)

۲۴. اشرف، همان، ص ۱۲۹.

۲۵. همان، ص ۸۳.

۲۶. نوشیروانی، س.و، «سراغاز تجاری شدن کشاورزی در ایران»، در مجموعه‌ی کتاب

آگاه، مسایل ارضی و دهقانی، تهران ۱۳۶۱، صص ۲۲۱ - ۲۱۹.

۲۷. کاظمی و آبراهامیان، همان‌جا، ص ۸۳.

28. Khatib - Semnani, M.A: Peripherer Kapitalismus: Der Fall Iran, Die strukturelle Unterentwicklung in einer peripheren Gesellschaft, HAAG + HERCHEN Verlag, Frankfurt a. M. 1982, S.89.

بخش دوم

کارگران و صنایع ایران در اواخر دوره‌ی قاجار

کارگران ایران در اواخر قاجار را می‌توان به سه دسته‌ی متمایز و بزرگ تقسیم کرد:

۱. کارگرانی که در صنایع جدید ماشینی و فعالیت‌های نوین دیگر مانند ساختمان‌سازی، راه‌آهن و راه‌سازی، قطع درختان جنگلی و شیلات شمال تحت نظارت سرمایه‌گذاران خارجی و تجار ایرانی‌ای که در عرصه‌ی تولید بزرگ وارد شده بودند، کار می‌کردند.
۲. کارگرانی که در کارگاه‌های بزرگ صنایع دستی و نیز سایر عرصه‌های فعالیت‌های سنتی تحت کنترل تجار ایرانی و سرمایه‌داران خارجی تولید می‌کردند.
۳. کارگرانی که در پیشه‌وری، صنایع دستی و کشاورزی کار می‌کردند.

صنایع جدید ماشینی

محمدعلی جمال‌زاده در اثر خود گنج شایگان، فهرستی شامل ۳۰ کارخانه ارایه می‌دهد که بین سال‌های ۱۳۲۸ - ۱۲۷۵ هجری قمری (ه ق) / حدود ۱۲۸۹ - ۱۲۳۷ (ه ش) در ایران «چه به دست خود ایرانیان و چه به دست خارجیان» ساخته شده بود. وی علاوه بر این تعداد از چند

کارخانه دیگر نیز نام می‌برد. اما پیشاپیش درباره‌ی همه‌ی این کارخانه‌ها تذکر می‌دهد: «... ولی اغلب به ملاحظه بی‌تجربگی و بی‌ثباتی و مخصوصاً رقابت و اشکال تراشی دو همسایه‌ی نامیمون (روس و انگلیس) نتیجه‌ای که مطلوب بوده به دست نیامده است...»^۱

آوتیس سلطان‌زاده (۱۳۱۷ - ۱۲۶۸) کمونیست مبارز و تحلیل‌گر مسایل اجتماعی - سیاسی ایران و خاور در اثر خود انکشاف اقتصاد ایران و امپریالیسم انگلستان، مسکو ۱۹۳۰^۲ فهرستی از کارخانه‌ها و کارگاه‌های ایران به دست می‌دهد. او از ۶۹ کارخانه نام می‌برد که بین سال‌های ۱۸۶۰ / ۱۲۳۹ تا ژانویه ۱۹۲۳ / دی ماه ۱۳۰۱ در ایران دایر شده بودند.

سلطان‌زاده درباره‌ی این صنایع خاطر نشان می‌سازد: «کارخانه‌هایی که با نیروی بخار یا برق کار کنند بسیار نادرند.^۳ کارخانه‌هایی که موجودند، بیش‌تر ماهیت کارگاه‌های بزرگی را دارند که در آن‌ها از ۵۰ تا ۱۵۰ کارگر کار می‌کنند و کم‌تر شبیه کارخانه‌اند، اگر چه به این اسم نامیده می‌شوند.»^۴

می‌توان کارخانه‌ها یا کارگاه‌هایی که سلطان‌زاده از آن‌ها نام می‌برد را به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

رشته‌های نخ‌ریسی و پارچه‌بافی - نخ‌ی و ابریشمی - (۱۱ واحد)، پنبه پاک‌کنی (۳۰ واحد)، قالی‌بافی (۱ واحد)^۵، کاغذسازی (۲ واحد)، تولید قند (۲ واحد)، شیشه و چینی‌سازی و آجرپزی (۶ واحد)، اسلحه، تفنگ و پیستون‌سازی (۴ واحد)، کبریت و شمع‌سازی (۳ واحد)، تولید گاز و برق (۶ واحد)، صابون‌پزی (۱ واحد)، آب‌جوسازی (۱ واحد) و بدون نام (۲ واحد).^۶

سلطان‌زاده نیز بر وضعیت نامساعد صنایع ایران تأکید می‌کند و خاطر نشان می‌سازد: «... اکثر آن‌ها در سال دوم یا سوم [فعالیت خود] تعطیل می‌شوند.»^۷ او در این باره می‌نویسد: «صنایعی که نه تنها قادر

نیست به پیشرفت عادی خود ادامه دهد بلکه حتی نمی‌تواند موجودیت اولیه‌ی خود را زیر فشار رقابت کالاهای خارجی حفظ کند. جلوگیری از سیل کالاهای خارجی نیز ممکن نیست، چون هر دولتی که خود را «محترم» بشمارد با فتودال‌های ایران قراردادی بسته که سیاست مستقل اقتصادی را برای ایران غیرممکن می‌سازد.»^۸

علی رشیدی - محقق ایرانی - در بررسی خود به نام توسعه‌ی اقتصادی و مدیریت آن^۹ مدعی می‌شود: «با توجه به وضع آسف بار سیاسی و اقتصادی ناشی از تسلط دو قدرت امپریالیستی بر ایران در آغاز قرن بیستم (۱۲۷۹)، کارخانه یا کارگاه با ۱۰ نفر کارگر یا بیش‌تر در ایران وجود نداشت.» به گمان وی «بین سال‌های ۱۲۷۹ تا ۱۳۰۴ در ایران جمعاً ۸ کارخانه؛ نساجی (۳ کارخانه)، چوب‌بری (۱ کارخانه)، کبریت‌سازی (۲ کارخانه)، بافندگی (۱ کارخانه) و صابون‌سازی (۱ کارخانه) بر پا شد که ۵ واحد در شهر تبریز بود.»^{۱۰}

ابراهیم رزاقی (استاد دانشگاه و پژوهشگر ایرانی) در اثر خود به نام آشنایی با اقتصاد ایران می‌نویسد: «در دوره‌ی قاجاریان ... اقداماتی برای پایه‌گذاری صنایع نوین در ایران انجام گرفت که عموماً با دخالت مستقیم و غیرمستقیم روسیه و انگلیس به شکست انجامید.»^{۱۱}

وی در اثر دیگر خود، فهرستی از مهم‌ترین کارخانه‌هایی که در ایران قبل از آغاز سلطنت رضاشاه تأسیس شده بود را به دست می‌دهد. در این فهرست از ۳ کارخانه بزرگ نام می‌برد که عبارتند از: ۱. کارخانه‌ی ابریشم تسابی در رشت (سال تأسیس ۱۲۶۴ خورشیدی)؛ ۲. کارخانه‌ی آهن‌تراشی در تهران؛ ۳. کارخانه‌ی ریسندگی در تبریز (۱۲۸۷ خورشیدی). آنگاه از ۱۶ کارخانه‌ی متوسط و کوچک که در رشته‌های چینی و بلورسازی، تفنگ و فشنگ‌سازی، باروت کوبی، تولید برق، پنبه پاک‌کنی، آسیاب بادی، آجرپزی، صابون‌پزی، منگنه‌زنی پشم فعالیت

می‌کردند، اسم می‌برد که از سال ۱۲۵۹ تا ۱۲۸۹ خورشیدی دایر شده بودند.^{۱۲}

هر دو محقق نام برده اطلاعات دقیقی درباره‌ی صنایع ایران در زمان قاجار در اختیار خواننده نمی‌گذارند. به خصوص آقای رشیدی که اساساً منکر وجود «کارگاه بزرگی با ۱۰ نفر کارگر یا بیش‌تر در ایران» آن دوره می‌شود. این گفته البته نادرست است. فوقاً نوشتیم که سلطان‌زاده در بررسی خود وجود کارگاه‌هایی با ۵۰ تا ۱۵۰ کارگر را در آن زمان تأیید می‌کند، در ادامه نیز با استناد به تحقیقات مختلف عدم صحت اظهار نظر فوق را نشان خواهیم داد.

«ویلم فلور» محقق هلندی در اثر خود صنعتی شدن ایران، صنایع ایران را بین سال‌های ۱۹۱۴ - ۱۹۰۰ / ۱۲۹۳ - ۱۲۷۹ مورد بررسی قرار می‌دهد. او در برخورد به فردی به نام «بهاریر» می‌نویسد: «گفته بهاریر/Bharier، که صنایع بزرگ جدید یعنی کارخانه‌هایی که شامل ده کارگر یا بیش‌تر هستند در حوالی آغاز سده‌ی بیستم در ایران وجود نداشت، درست نیست...»^{۱۳} صنعتی شدن پیش از سال ۱۹۰۰ و پس از آن تا زمان یکمین جنگ جهانی در خور ملاحظه بود. میان سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۴ نزدیک ۳۰ کارخانه‌ی بزرگ جدید در ایران ساخته شد.^{۱۴} وی سپس جدول زیر را ترسیم می‌کند:

عبدالله‌یف - محقق شوروی - کامل‌ترین اطلاعات را درباره‌ی صنایع مختلف ایران و نیز شرایط کار و زیست کارگران ایران در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم میلادی به دست می‌دهد. «اهمیت کار عبدالله‌یف از دو جهت است: یکی استفاده‌ی وسیع از منابع و مآخذ و آرشیوهای روسیه‌ی تزاری که تاکنون در دسترس نبوده است و حاوی اطلاعات گرانبایی درباره‌ی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دوران قاجار است و دیگر این‌که تنها اثری است که به تفصیل به توصیف وضع

کارگران ایرانی در آن زمان پرداخته است.»^{۱۶}

عبدالله‌یف مجموع کارگران ایران در دهه‌ی آخر سده‌ی نوزدهم تا

جدول شماره‌ی ۱۵۲

کارخانه‌های با بیش از ۱۰ کارگر در ایران در سال‌های ۱۲۷۹ - ۱۲۹۳ - ۱۲۶۹

شماره	اسم کارخانه	سال‌های ۱۲۶۹-۱۲۷۹	تعداد نیروی کار
۱	کارخانه ابریشم‌تایی امین‌الضرب	سال‌های ۱۲۶۹-۱۲۷۹	۱۵۰
۲	کارخانه ابریشم‌تایی (برکاده)	.	۲۰
۳	کارخانه کبریت‌سازی تهران	.	۵۰
۴	کارخانه کاغذسازی تهران	.	۶۰
۵	کارخانه قند کهریزک	.	۳۰۰
۶	کارخانه شیشه و چینی تهران	.	۲۰
۷	کارخانه آجر پزی تهران	.	۲۰
۸	۲ واحد تصفیه‌خانه نفت در گیلان	.	۵۴ (حدمتوسط)
سال‌های ۱۲۷۹-۱۲۹۳			
۹	کارخانه نخ‌تایی تبریز	.	۱۰۰
۱۰	کارخانه آجرپزی ارومیه	.	۲۰
۱۱	کارخانه روغن زیتون رودبار	.	۲۰
۱۲	۲۶ کارخانه پنبه‌پاک‌کنی (با ۴۱۶ کارگر)	.	۱۶ (حدمتوسط)
۱۳	کارخانه الوار رشت	.	۱۵
۱۴	کارخانه الوار تالش	.	۱۵
۱۵	کارخانه تنباکو مشهد	.	۲۰
۱۶	کارخانه آجر پزی تهران	.	۲۰
۱۷	کارخانه صابون‌سازی نطافت	.	۲۰
۱۸	کارخانه آب‌جو سازی ارومیه	.	۱۵
۱۹	کارخانه آب‌جو سازی تهران	.	۱۰
۲۰	قورخانه اصفهان	.	۱۵

دوران جنگ جهانی اول را ۱۲۶ هزار تن تخمین می‌زند و اظهار می‌دارد که ۱۷۰۰۰ نفر آنان در صنایع ماشینی و فعالیت‌های نوین و بقیه در صنایع دستی و فعالیت‌های سنتی کار می‌کردند.^{۱۷} نویسنده سپس شمار آن دسته از کارگرانی را که در صنایع ماشینی و سایر فعالیت‌های جدید شاغل بودند، ۱۲۰۰۰ کارگر ایرانی و ۵۰۰۰ کارگر مهاجر که غالباً روسی یا هندی بودند، ارزیابی می‌کند. طبق اطلاعات وی اکثر کارگران صنعتی ایران در ۳ مؤسسه‌ی بزرگ: یعنی تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران (با حدود ۷۰۰۰ کارگر)، شیلات شمال متعلق به لیانازوف (با بیش از ۴۰۰۰ کارگر) و تأسیسات چوب و قطع اشجار جنگلی متعلق به خوشتار یا تبعه‌ی روسی (با ۳۰۰ کارگر)، به کار مشغول بودند.

این تأسیسات وسیع که در نوع خود در ایران آن زمان بی‌نظیر بودند، اکثریت بزرگی از کارگران مدرن ایران را در خود داشتند و لازم است اطلاعاتی درباره‌ی آن‌ها ذکر شود. ویلیام ناکس دارسی در ۱۲۸۱ خورشیدی امتیازی برای اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفت ایران، به جز منابع نفتی شمال کشور، به مدت ۶۰ سال به‌دست آورد. عملیات اکتشاف در ۱۲۸۷ آغاز شد و پس از اکتشافات نخستین، شرکت نفت انگلیس و ایران در ۱۲۸۸ با سرمایه‌ی اولیه‌ی دو میلیون پوند تشکیل گردید.

عملیات کشف، استخراج و تصفیه‌ی نفت تا ۱۲۹۳ به سرعت پیش رفت. تا این سال، ۳۰ حلقه‌ی چاه در مسجد سلیمان حفر گردید و خطوط لوله به چاه‌های نفت وصل شده بود. یک خط لوله از مسجد سلیمان به آبادان کشیده شد که در ۱۲۹۱ کار آن به اتمام رسید و می‌توانست سالانه ۴۰۰ هزار تن نفت به آبادان انتقال دهد. بنای پالایشگاه آبادان در ۱۲۹۱ آغاز و سه سال تداوم یافت. ابتدا ظرفیت پالایشگاه، تصفیه‌ی ۱۲۰ هزار

تن نفت بود که به تدریج افزایش یافت.^{۱۸}

کارکنان ایرانی صنایع نفت جنوب بیش‌تر از اهالی جنوب کشور - بختیاری‌ها، اعراب، بوشهری‌ها و گرها - و نیز اصفهانی‌ها بودند. به جز این کارگران ایرانی کارگران هندی نیز که توسط انگلیسی‌ها به ایران آورده شده بودند، در این صنایع شاغل بودند. در ۱۲۹۴ حدود ۷۰۰۰ نفر در این صنایع کار می‌کردند که فزون بر ۴۴۰۰ تن آنان ایرانی و بیش از ۱۹۰۰ نفر هندی بودند. تعداد کارکنان نفت هر سال افزایش می‌یافت، چنان‌که شمار آن‌ها در ۱۳۰۸ فقط در شهر آبادان به بیش از ۱۴۰۰۰ نفر رسید.

مشاغل مالی و مدیریت صنایع نفت به اروپایی‌ها تعلق داشت. کارگران ایرانی معمولاً پست‌ترین شغل‌ها را به عهده داشتند و دست‌مزدشان از هندی‌ها و به‌ویژه اروپایی‌ها به مراتب کم‌تر بود. «بنا به نوشته‌ی ال ول‌ساتن - که در طول خدمتش شرکت نفت را از جهات مختلف مورد مطالعه قرار داده است - کارمندان و کارکنان شرکت به سه گروه تقسیم می‌شدند. گروه اول را اروپاییان تشکیل می‌دادند که در ضمن، چند تن از کارمندان ایرانی هم که تحصیلات عالی‌شان را در انگلستان انجام داده بودند جزو این گروه محسوب می‌شدند. گروه دوم از کارمندان هندی و پاکستانی و ایرانی و تکنیسین‌های متوسط تشکیل می‌شد.

گروه سوم، خود از سه دسته به‌وجود می‌آمد: ۱. کارگران ماهر و سرکارگران؛ ۲. کارگران متخصص و ۳. کارگران غیرماهر. دو دسته‌ی اخیر را منحصرأ کارگران ایرانی تشکیل می‌دادند.»^{۱۹}

بنا به گزارش ماهنامه‌ی ستاره‌ی سرخ در ۱۳۰۸ اکثر کارگران ساده‌ی شرکت، ماهیانه ۸ تا ۹ تومان و تعداد محدودی تا ۱۴ تومان دست‌مزد می‌گرفتند. کارمندان دفتری ۲۵ الی ۴۰ تومان و مدیران انگلیسی از ۵۰۰

تا ۱۵۰۰ تومان حقوق دریافت می کردند. از طرف شرکت به کارگران ساده خانه و سایر امکانات رفاهی داده نمی شد. سیاست شرکت بر این پایه بود که معمولاً کارگران با سابقه را اخراج می کرد و جای آن ها را با کارگرانی که به تازگی از دهات می آمدند و از حقوق خود غافل بودند، پر می کرد.^{۲۰}

امتیاز بهره برداری از شیلات شمال در ۱۲۹۳ (ه ق) / ۱۲۵۴ خورشیدی به لیانازوف بازرگان تبعه روسیه واگذار شد و چند بار تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ / ۱۲۹۶ تمدید گردید. لیانازوف تأسیسات وسیعی در سراسر سواحل شمال برپا کرد که شامل کشتی های مجهز، سردخانه، کارگاه های دود دادن و نمک زدن ماهی، واحدهای مسکونی، انبارها، تأسیسات اداری، راه، کارخانه برق و تأسیسات دیگر بود. درآمد وی از تمام نواحی شیلات بالغ بر چند میلیون روبل می گردید.^{۲۱}

مؤسسه، کارگران ماهر خود را از روسیه می آورد و تمام هزینه های سفر آنان به محل کار و مراجعت آن ها را می پرداخت. کارگران محلی ایرانی اکثراً از ترکمنان بودند. استخدام کارگران به طرق مختلف بود؛ استخدام سالیانه، ماهیانه و روزمزد.

گاهی نیز کارگران را به صورت مقاطعه کاری استخدام می کردند که مبنای محاسبه دستمزد آن ها، عمل آوردن هزار عدد ماهی بود. با ماهی گیران ایرانی معمولاً براساس مقاطعه کاری حساب می کردند یا آنان را به صورت روزمزد استخدام می کردند. درآمد متوسط صیادان ترکمن به مراتب از درآمد کارگران روسی کم تر بود. دریافتی اولی ها دو قران و دومی ها پنج قران بود.^{۲۲}

در دوران قاجار، بسیاری از سرمایه داران روسی به جنگل های گیلان و مازندران روی آوردند و با تشکیل شرکت هایی و استخدام کارگر به

بهره کشی از آن ها و غارت منابع طبیعی شمال پرداختند. مهم ترین این شرکت ها به خوشتاریای روسی تعلق داشت. شرکت وی دارای کارخانه های چوب بوری و برق، راه آهن و راه های فرعی و بندر و سایر تأسیسات بود. خوشتاریا یک کارخانه هم در تالش با شش دستگاه ماشین بخار به قدرت ۱۶۵ اسب تأسیس کرده بود.

هم چنین او دارای کارخانه ی برق با کابل زیر آبی در انزلی و غازیان بود که ۱۵ نفر کارگر داشت. خوشتاریا علاوه بر این ها صاحب امتیاز حمل و نقل با اتومبیل هم بود و گاراژ بسیار بزرگی در غازیان بنا کرده بود، راه آهن نیز در کنار دریا به طول ۱۲ کیلومتر بین رشت و پیربازار احداث نموده بود که کارگاهی هم در جنب تأسیسات آن قرار داشت. سرمایه ی شرکت نام برده در ۱۲۹۶ خورشیدی به حدود ۲۰ میلیون روبل می رسید.^{۲۳}

نه فقط خوشتاریا بلکه همه ی صاحبان صنایع چوب جنگلی، اکثر کارگران خود را از روسیه می آوردند. زیرا آن ها از جمله به دلیل این که کارگران روسی ماهرتر بودند و کارگران ایرانی به سرعت در دسترس نبودند، نمی توانستند به موقع کارگران بومی را استخدام کنند و مجبور به آوردن کارگران روسی می شدند.

معمولاً این کارگران را برای مدت ۷ تا ۱۲ ماه در استخدام داشتند. دستمزد آن ها روزانه ۱۰ قران و دستمزد کارگران ایرانی بین سه تا پنج قران بود.^{۲۴} این مبلغ نسبت به دستمزد سایر کارگران ایرانی بیش تر بود. به جز این سه مؤسسه، صنایع مدرن دیگری نیز وجود داشت. احمد اشرف با استفاده از اطلاعات عبدالله یف در این باره می نویسد: «گذشته از این ها صنایع و کارگاه های تولیدی جدید که در دهی آخر قرن گذشته و اوایل قرن کنونی [منظور سده ی بیستم است] در کشور تأسیس گردیده بود

شامل ۶۱ کارخانه و کارگاه متوسط و کوچک بود که جمعاً ۱۷۰۰ نفر کارگر در استخدام داشته‌اند که ۲۰ کارگاه با ۵۲۴ کارگر متعلق به سرمایه‌داران ایرانی و ۴۱ کارگاه با ۱۱۵۲ کارگر متعلق به سرمایه‌گذاران فرنگی بود.^{۲۵}

وی سپس دو جدول زیر را درباره‌ی مشخصات کارخانه‌های مذکور بر اساس اطلاعات مندرج در صفحات ۲۱۳-۱۹۸ کتاب عبدلله‌یف تنظیم می‌کند:

جدول شماره ۳

کارخانه‌ها و کارگاه‌های متعلق به سرمایه‌داران ایرانی

نام کارخانه یا کارگاه	محل	تعداد	شمار کارگران	درصد کارگران
کارخانه ابریشم تابی حاج امین الضرب	گیلان	۱	۱۵۰	۲۸/۶
کارگاه پنبه پاک‌کنی	مازندران، خراسان	۹	۱۴۴	۲۷/۵
کارخانه کاغذسازی	تهران	۱	۶۰	۱۱/۳
کارخانه نخ‌ریسی قزوینی	تبریز	۱	۴۵	۸/۶
کارخانه برق	تبریز، مشهد، تهران	۳	۴۵	۸/۶
کارخانه بلورسازی امین الضرب	تهران	۱	۲۰	۳/۸
کارخانه صابون‌پزی نظافت	تهران	۱	۲۰	۳/۸
کوره آجر پزی حاج امین الضرب	تهران	۱	۲۰	۳/۸
کارخانه فشنگ‌سازی	تهران	۱	۱۰	۱/۹
کارخانه آجوسازی	تهران	۱	۱۰	۱/۹
جمع	—	۲۰	۵۲۴	۱۰۰

جدول شماره ۴

کارخانه‌ها و کارگاه‌های متعلق به سرمایه‌داران خارجی^{۲۶}

نام کارخانه یا کارگاه	محل	تعداد	تابعیت	شمار کارگران	درصد کارگران
کارخانه قند	کهریزک	۱	بلژیکی	۳۰۰	۲۶
کارخانه قالی‌بافی	تبریز	۱	آلمانی	۱۰۰	۸/۷
کارخانه کبریت‌سازی	تهران	۱	روسی	۵۰	۴/۳
تأسیسات نفتی	انزلی، آستارا	۵	روسی	۱۷۰	۱۴/۷
کارگاه‌های پنبه پاک‌کنی	مازندران، خراسان	۱۷	روسی	۲۷۲	۲۳/۶
کارگاه‌های ساختمانی	آذربایجان	۱	روسی	۳۰	۲/۶
ابریشم‌تابی	برگاده	۱	روسی	۲۰	۱/۷
کارگاه مونتاز	تبریز	۱	آلمانی	۲۰	۱/۷
کارخانه برق	انزلی	۲	روسی	۳۰	۲/۶
آجر پزی	ارومیه	۱	آلمانی	۲۰	۱/۷
روغن‌گیری	رودبار	۱	روسی	۲۰	۱/۷
کارخانه تنباکو	مشهد	۱	روسی	۲۰	۱/۷
الکل‌سازی	ارومیه	۱	روسی	۱۵	۱/۳
یخ‌سازی خوشتاریا	انزلی	۱	روسی	۱۰	۰/۸
کارخانه آسیاب‌بختاری	قزوین، ارومیه	۲	روسی، آلمانی	۲۰	۱/۷
کارخانه‌ی چوب‌بری	ارومیه، گیلان	۳	روسی، آلمانی	۴۰	۳/۵
فشنگ‌سازی	اصفهان	۱	آلمانی	۱۵	۱/۳
جمع	—	۴۱	—	۱۱۵۲	۱۰۰

براساس جدول‌های شماره ۳ و ۴ نزدیک به نیمی از کارگران واحدهای صنعتی جدید ایران در کارخانه‌هایی با بیش از ۴۰ کارگر و نیمی دیگر در واحدهایی که تعداد کارگران آن‌ها از ۱۰ تا ۲۰ نفر برآورد شده، اشتغال داشته‌اند. در کارخانه‌های متعلق به سرمایه‌داران خارجی یک سوم کارگران در کارخانه‌هایی که دارای ۵۰ تا ۳۰۰ کارگر (شامل ۳ واحد تولیدی) بودند و دو سوم در کارگاه‌هایی که بین ۱۰ تا ۲۰ نفر کارگر داشتند (شامل ۳۸ واحد) شاغل بوده‌اند.

کارگاه‌های تولیدی سنتی (غیرماشینی) و اصناف

تا این جا از این بررسی مشخص می‌شود که کارگرانی که در ایران در صنایع مدرن آن زمان مشغول کار بودند، حدود ۱۳ درصد کل جمعیت کارگری را تشکیل می‌داده‌اند. بنابراین حدود ۸۷ درصد یا تقریباً ۱۱۰۰۰۰ نفر از کارگران در صنایع دستی و سنتی ایران کار می‌کردند.

جدول شماره ۵

تعداد کارگران صنایع دستی^{۲۷}

نام رشته	تعداد کارگران
قالی‌بافی	بیش از ۶۰ هزار ۲۸
صنایع نساجی	۲۰ هزار
فلزکاری	۲ هزار
چرم سازی	نزدیک ۱ هزار
چاپ‌خانه‌ها	۵۰۰ نفر
صنایع خانگی شهری	۵۰۰۰ نفر
سایر حرفه‌ها	۱۰۰۰۰ نفر
جمع	۹۸۵۰۰

جدول شماره ۶

شمار کارگران در سایر فعالیت‌های سنتی

نام رشته	تعداد کارگران
معدن	۲۰۰
غواصی - صیادی	۴۰۰۰
قایق‌رانی	۴۰۰۰
باربری	۳۰۰۰
جمع	۱۱۲۰۰

انقیاد تولیدکنندگان توسط تجار و سرمایه‌داران خارجی و ایرانی یکی از مشخصات بارز اقتصاد ایران در اواخر دوره قاجار، وجود صنعت‌گران، پیشه‌وران و اصنافی بود که صنایع کوچک و دستی را در اختیار داشتند. آن‌ها در قالی و گلیم‌بافی، زنبیل و حصیربافی، دباغی در حد نمکین کردن پوست، گل‌دوزی، بافتن پارچه‌های ابریشمی، قلاب‌دوزی، نمدمالی، منبت‌کاری، مليله‌دوزی، گیوه‌سازی و ... سر رشته داشتند. خانواده‌های روستایی و عشایر نیز برای تأمین نیازهای زیست خویش یا بهبود سطح زندگی خود در صنعت خانگی دستی داشتند. آن‌ها بعضاً به صورت پاره‌وقت یا موقت در برخی صنایع به‌ویژه صنعت قالی‌بافی فعال بودند.

در ابتدا تجار و سرمایه‌داران خارجی و ایرانی صرفاً به خرید محصولات تمام شده و گردآوری کالاهای صنعتی و کشاورزی جهت صدور بسنده می‌کردند. تا این‌جا نقش تاجر محدود به انتقال دادن کالاهایی - که خواه توسط صنعت‌گران مستقل و خواه به وسیله دهقانان تولید می‌شدند - به خریداران بود. اما با گسترش بازارهای فروش و تقاضای خرید محصولات تولید شده از سوی بازار جهانی، هر دو دسته (تجار خارجی و بومی) به حرکت درآمدند. تقاضای بازار باعث سرمایه‌گذاری آنان نه تنها در کشاورزی^{۲۹} و صنایع جدید، معادن، راه‌سازی و احداث راه‌آهن، بلکه هم‌چنین سرمایه‌گذاری در رشته‌های صنایع سنتی نیز گشت. یکی از وسیع‌ترین این سرمایه‌گذاری‌ها در صنعت قالی‌بافی و در مرتبه‌ی بعد تا حدودی در صنعت دباغی (چرم‌سازی) و دوخته‌دوزی صورت گرفت.

تاجر به سه شکل عمده کنترل خود را بر تولید قالی پیش می‌برد: ۱. یا قالی‌باف مستقل را بدین روش که به او مواد خام (پشم، پنبه، ابریشم یا نخ رنگ‌شده)، ابزار کار (دار قالی) و نقشه (طرح قالی) می‌داد، تحت نظارت

خود در می آورد. در این جا هر چند تولید فرش در خانه‌ی تولیدکنندگان انجام می گرفت، اما قالی در تمامی طولِ زمانِ بافت متعلق به بافندگان نبود، بلکه به تاجر تعلق داشت؛ ۲. یا تاجر استادِ قالی باف را به صورت واسطه‌ی خود در می آورد. به او سفارش می داد و صنعتگر طبق سفارش وی کارگران مورد نیاز را اجیر می کرد و به آنان مزدی می پرداخت. صنعتگر در این جا فقط واسطه‌ای میان تاجر و کارگران به شمار می رفت. کارفرمای اصلی تاجر بود. در هر دو شکل فوق تاجر قالی بافان را با حفظ همان حالت پراکندگی گذشته به کار و می داشت و تسلط وی بدین سان اعمال می شد که در واقع قالی بافان برای او کار می کردند؛ ۳. به تدریج تاجر در مراحل پیش و پس تولید دخالت مستقیم تری نمود و با ایجاد کارگاه‌های بزرگ قالی بافی، خود راساً به اجیر کردن قالی بافان به ویژه زنان و کودکان پرداخت. بدین ترتیب او به صورت مستقیم مراحل از یک سیکل (گردش) تولیدی را تحت نظر خود قرار داد.

نمونه‌ی این قبیل کارگاه‌ها در شهرهای کرمان، اراک و تبریز دایر بوده‌اند. در کرمان که بنا به سنت آبا و اجدادی، صنعت قالی بافی رواج داشت، به دلیل تقاضای تاجر اروپایی، کار مالکان کارگاه‌های قالی بافی سکه بود. آن‌ها براساس قرارداد برای شرکت‌های اروپایی کار می کردند. و قالی بافان را که بیش ترشان کودکان خردسال بودند در بدترین شرایط به کار و می داشتند. وضعیت این کارگران آنچنان مشقت بار و ناگوار بود که حکومت در این امر دخالت نمود و قوانینی را برای اجرا شدن در کارگاه‌های قالی بافی کرمان وضع نمود و در فروردین ماه ۱۲۹۲ انتشار داد. اقدام حکومت با خشم و غضب کارفرمایان روبه رو شد. آن‌ها علیه این قانون به کنسولگری انگلیس روی آورده، آنجا بست نشستند. شمار بست نشینان تا چند صد نفر هم رسید. شاید بتوان از این تعداد به کثرت صاحبان کارگاه‌های قالی بافی در کرمان پی برد. البته این قانون هرگز عملی

نشد و با شتاب به دست فراموشی سپرده شد، ولی دخالت حکومت نشان می دهد که چه قدر شرایط کار در این کارگاه‌ها آسفا انگیز بوده است.^{۳۰}

بعدها نیز در ۱۳۰۰ حکومت ضیاءالدین (نخست وزیر احمدشاه و کسی که در کنار رضاخان کودتای معروف ۱۲۹۹ را پیش بُرد) در کار صاحبان کارگاه‌های قالی بافی کرمان دخالت کرد. سلطان زاده با آوردن متن کامل تعهداتی که صاحبان این کارگاه‌ها در قبال مقررات دولتی سپرده بودند، می نویسد: «از متن قرارداد پیداست که در کرمان نه تنها کار طولی‌المدت معمول است، نه تنها ابتدایی ترین شرایط بهداشتی و تعطیل در هفته وجود نداشت و نه تنها استثمار کودکان شش ساله رواج داشت، بلکه کار اجباری هم مرسوم بود، یعنی کارگر در واقع به صورت سرف و برده‌ی ارباب خود در می آمد.»^{۳۱} ناگفته نماند که این مقررات نیز روی کاغذ باقی ماند و هرگز جنبه‌ی عملی به خود نگرفت.

شرکت‌های اروپایی نیز تولید فرش را در ناحیه سلطان آباد (اراک) زیر کنترل خود گرفته بودند. شرکت قالی بافی زیگلر سلطان آباد به طور وسیعی از کار زنان و کودکان بهره می برد. تاجر مقیم تبریز هم، تولید فرش را در نواحی شهری و روستایی زیر نظر داشتند. در کارگاه قالی بافی محمدآف در تبریز ۵۰۰ کودک ۶ تا ۱۴ ساله کار می کردند.^{۳۲}

علاوه بر قالی بافی، در دوخته دوزی هم تاجران به گونه‌ی مشابهی عمل می کردند. در این رشته، برخلاف خیاطان که تک لباس می دوختند، به صورت سری برای بزرگ سالان و کودکان لباس تهیه می شد. تاجران به دو شکل کار صنعتگران این رشته را تحت سیطره‌ی خود درآوردند. اول از طریق دادن پارچه و سفارشات به خیاطان. دوم بدین روش که چند خیاط را که غالباً زن بودند، زیر یک سقف گرد آوردند، پارچه و وسایل کار در اختیارشان گذاشتند و آن‌ها را اجیر کردند. در هر دو حالت تاجران

تحوّلی در وسایل و روش‌های تولید پدید نیاوردند و خیاطان را با همان شیوه‌های قدیمی به کار واداشتند. از آن‌جا که نیروی کار زنان ارزان بود، تاجر یا «دوخته‌فروش» به صرفه‌اش نبود که حتی چرخ دستی خیاطی برای آنان تهیه کند. «نه دوخته‌فروش حاضر به دادن چرخ و نه دوزنده و سمش به خرید چرخ رسیده، نه پیراهن شلوار متقال و کرباس قابل آن بود که برایش چرخ پانزده، بیست تومانی صرف بکند، و این زن بود که وجودش بی ارزش بود می‌توانست کار یک ساعت چرخ را یک روز بکند!»^{۳۳}

عده‌ای از تاجران تهران پا را از آن هم فراتر گذاشته و کارگران زن را به صیغه‌ی خود درآوردند. آن‌ها با صیغه کردن دختران و زنان بیوه از پرداختِ همان دست‌مزد ناچیز هم سرباز زدند و تنها مبلغی تحت عنوان خرجی به زنان بی‌پناه می‌دادند. این سودجویی و سوء استفاده‌ی شرعی را از زبانِ جعفر شهری بشنویم: «دل خوشی‌ای برای زن که اسم شوهر بر سرش آمده، برای دوخته‌فروش که با این اسم هم اجرت کم‌تر داده، هم کار زیادتر گرفته، هم از وجودشان استفاده نموده صاحبِ حرم‌سرای مجانی و زنان و دل‌خوشی‌های گوناگون می‌شود. لذا به مرور زن‌های جوان و زیبا جانشینِ پیر و زشت‌ها شده، هر دوخته‌فروش تعدادی از آن‌ها را در اختیار آورده امری متداول گردید، در آن حد که هر زنِ کارخواه باید جوان و زیبا و حاضر به قبول، اما به اسم صیغه بوده باشد که صاحب کار فعل حرام نمی‌نمود! ... یکی دیگر از این صاحب کارها که پسوند «مؤمن» پشت اسمش بود، ابتکاری سودمندتر نموده چند خانه ارزان برای این کار خریده اتاق‌های‌شان را یک - یک به صیغه‌ها می‌داد و هر صبح با دستمالی نخود و لوبیا و دستمالی گوشت خرد کرده، قسمت نموده در خانه‌ها رفته صدای‌شان زده یکی بیست دانه نخود و لوبیا و یک سیب‌زمینی گردویی و نیم سیر گوشت (۳۷/۵ گرم) به هر کدام‌شان می‌داد و ده شاهی پول که این

جیره و مخارج و مواجب‌شان بود ... یکی دیگر از این دوخته‌فروش‌ها ترکی قفقازی بی‌نام و نشانی بود که زن و فرزند نیز نداشت و هشتاد و چهار از این صیغه‌ها را نشانده بود، از این قرار که روزانه هر کدام از سی تا چهل و پنج تکه کار تحویل داده در عوض اجاره‌نشین‌های‌شان ماهی سی و دو - سه قران و اتاق و خانه‌دارهای‌شان روزی یک قران یا ماهیانه سه تومان به‌طور خشکه دریافت کنند»^{۳۴}

با اجیر کردن کارگران و گردآوری آنان زیر یک سقف در کارگاه‌های تحت نظارتِ بازرگانان، وظیفه‌ی تاجر - سرمایه‌دار از خریدار و انتقال دهنده‌ی صرفِ کالا‌های صنعت‌گرانِ مستقل فراتر رفت. اینک او با هدفِ تولید کالا برای بازار، سرمایه‌گذاری می‌کرد، کارگاهی دایر می‌نمود، کارگر می‌گرفت و در فرآیند کار دخالت می‌کرد. ولی همان‌گونه که اشاره شد، این تاجر فرآیند کار را به همان شکلی که قبلاً وجود داشت و بدون ایجاد دگرگونی به انقیاد خود در می‌آوردند. وسایل تولید و یا اسلوب کار همان وسایل و اسلوب گذشته بود. از این رو یکی از ویژگی‌های بارز این شیوه‌ی تولیدی، کم هزینه بودن و سرمایه‌گذاری ناچیز در آن بود. می‌توان گفت که تمایز این شیوه‌ی تولید با شیوه‌ی تولید اصنافِ پیشه‌وری در این است که تاجر تعدادی کارگر را در زمانِ واحد و زیر یک سقف تحت فرمان خود به تولید و می‌دارد. کارل مارکس در اثر خود «کاپیتال» در فصل یازدهم زیر عنوانِ «همکاری» می‌نویسد:

«هم‌چنان که دیدیم تولید سرمایه‌داری عملاً آن‌گاه آغاز می‌شود که همان سرمایه‌ی انفرادی تعداد بزرگ‌تری از کارگران را در زمان واحد به کار می‌گمارد و بنابراین، پروسه‌ی کار دامنه‌ی خود را وسعت می‌بخشد و از لحاظ کمی در مقیاس بزرگ‌تری محصول تحویل می‌دهد. اشتغال هم‌زمانِ تعداد بزرگی کارگر در محل واحد (یا به عبارت دیگر در میدان کار واحد)، به‌منظور تولید نوع معینی کالا، تحت فرمانِ سرمایه‌دار واحد

تاریخاً و مفهوماً نقطه حرکت تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. از لحاظ نفس شیوهی تولید، در آغاز امر، وجه تمایز بین مانو فاکتور و صنایع صنفی پیشه‌وران فقط در این بود که تعداد بیش‌تری کارگر در زمان واحد به وسیلهی سرمایه‌ی واحدی به کار گماشته می‌شد. فقط کارگاه استاد پیشه‌ور توسعه یافته بود...^{۳۵}

با توجه به آن‌چه نوشته شد، مشخص می‌گردد که با وجود این‌که در سیستم مذکور، کار مزدی و تولید برای بازار وجود داشت و از این نقطه نظر سلطه‌ی سرمایه تأمین شده بود، ولی در آن فرآیند کار در همان سیمایی که از لحاظ تاریخی ایجاد شده بود، تحت استیلای سرمایه در آمده بود. بارآوری کار در این سیستم نه از طریق تحوّل در فرآیندهای فنی کار و منقلب ساختن گروه‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری، بلکه از طریق فشار وحشیانه به نیروی کار و طولانی‌تر نمودن زمان کار صورت می‌گرفت. اساساً شکل عمده‌ی بهره‌کشی از نیروی کار تحت چنین سیستمی به صورت استخراج «ارزش اضافه‌ی مطلق» است.^{۳۶}

در سیستمی که سازمان‌یابی سرمایه‌دارانه نیروی کار تکامل نیافته، کار تحت شرایط فنی کهنه به انقیاد سرمایه در آمده و شیوه‌ی تولید هم‌چنان بلا تغییر مانده است، کار به شکل صوری به انقیاد سرمایه در می‌آید و سرمایه‌دار هنوز به شیوه‌ی تولید ماقبل سرمایه‌داری تکیه دارد و با چوب دستی‌های آن راه می‌رود. برای تولید «ارزش مطلق» انقیاد صوری کار به سرمایه کفایت می‌کند، ولی تولید «ارزش نسبی» نوآوری و سرمایه‌گذاری بلندمدت را می‌طلبد.

«تولید اضافه ارزش مطلق فقط در اطراف مدت روزانه‌ی کار می‌چرخد، ولی تولید اضافه ارزش نسبی پروسه‌های فنی کار و گروه‌بندی‌های اجتماعی را سراسر منقلب می‌سازد.»^{۳۷}

خلاصه کنیم: تابعیت کار از سرمایه به دو طریق صورت گرفته است؛

انقیاد صوری و انقیاد واقعی. در انقیاد صوری، سرمایه بدون این‌که در وسایل تولید و یا اسلوب کار تحوّل ایجاد کند، نیروی کار را تحت همان شرایط فنی سابق به خدمت می‌گیرد و از آن بهره‌کشی می‌کند. در این‌جا شکل اساسی بهره‌کشی، استخراج «ارزش اضافه مطلق» است. در انقیاد واقعی، سرمایه چوب دستی‌های به ارث رسیده از نظام ماقبل سرمایه‌داری را کنار می‌گذارد. این بار نه تحت شرایط فنی کهنه، بلکه تحت شرایطی که خود ایجاد کرده است از نیروی کار بهره‌کشی می‌کند. استخراج «ارزش اضافه نسبی» با دگرگون نمودن سازمان‌دهی فرآیند تولید، با تحوّل در هم‌آهنگ ساختن فرآیند اجتماعی کار و روند ارزش افزایی سرمایه یعنی با نوسازی مدیریت سرمایه‌داری و با انقلاب در تکنولوژی تولید قطعیت می‌یابد.

هر چند استخراج «ارزش اضافه نسبی» بیان مادی انقیاد واقعی کار به سرمایه است، ولی تحت این شرط نیز سرمایه از «ارزش اضافه مطلق» صرف نظر نمی‌کند.^{۳۸} کوتاه کردن زمان کار به مقاومت و مبارزه هم‌آهنگ کارگران بستگی دارد. اگر کارگران از تشکلهای ویژه‌ی خود بهره‌مند باشند، کارگران مجرب و آماده مبارزه می‌توانند با سهولت بیش‌تری مقاومت‌های پراکنده‌ی کارگران را هم بسته سازند و سرمایه را در این نقطه به عقب‌نشینی وا دارند. به درجه‌ای که کارگران سازمان یافته و برای کسب حقوق خود آمادگی داشته باشند، سرمایه‌دار ناچار می‌شود - با اکراه - از این ودیعه تاریخی چشم‌پوشی کند.

در ایران دوره‌ی قاجار هر دو شکل (انقیاد صوری و انقیاد واقعی) در کنار یک‌دیگر وجود داشتند. ناگفته پیداست که شکل اول (انقیاد صوری) غالب بود. این مسأله، در بررسی ما نکته‌ی مهمی است، زیرا اکثر کارگران ایران تحت چنین سیستم و نظامی مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند.

کارگران شاغل در پیشه‌وری و کشاورزی

پیش‌تر درباره‌ی کارگران و شاگردان بخش پیشه‌وری که تحت سیستم انجمن صنفی سازمان یافته بودند، توضیح دادیم. به دلیل فقدان آمارهای مشخص، تفکیک میان کارگران صنوف و کارگرانی که تحت نظارت تجار تولید می‌کردند، امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل در قسمت «کارگاه‌های تولیدی سنتی و اصناف» مجموع کارگران آن‌ها را یک‌جا ذکر کردیم. اطلاعاتی که تعداد و ترکیب کارکنان صنوف در سراسر ایران را معین کند، در دسترس نداریم. اما می‌توان چنین اطلاعاتی را درباره صنوف تهران از روی «دومین سال‌نامه‌ی احصائیه شهر طهران» به دست داد.

جدول شماره‌ی ۷

تعداد و ترکیب کارکنان در مشاغل تجاری و پیشه‌وری در تهران در ۱۳۰۶ (ه‌ش) ۳۹

رده‌های اصلی	انواع مشاغل	تعداد دکان‌ها	استاد	شاگرد	پادو
تجار	۱۴	۸۲۲	۷۳۴	۸۷۶	۱۳۴
کسبه	۸۹	۹۵۸۹	۷۴۹۸	۶۱۹۷	۱۵۳۸
پیشه‌وران	۹۹	۳۹۸۸	۵۰۳۴	۷۱۲۸	۲۶۳۱
جمع	۲۰۲	۱۵۳۹۹	۱۳۲۶۶	۱۴۲۰۱	۴۳۰۳

البته آمار فوق مربوط به اوایل سلطنت رضاشاه است، ولی می‌توان به‌طور تقریبی و با کمی سهل‌انگاری آن‌را به اواخر دوره‌ی قاجار هم نسبت داد. چنان‌که جدول نشان می‌دهد، پیشه‌وران تهران در ۹۹ حرفه شاغل بودند. بیش از ۵۰۰۰ استاد کار در مشاغل پیشه‌وری فعالیت می‌کردند که حدود ۳۸ درصد مجموعه‌ی استادان بازار را تشکیل می‌دادند. تقریباً در هر دکان پیشه‌وری یک استادکار بود. آن‌ها با ۷۱۲۸ شاگرد و ۲۶۳۱ پادو (مجموعاً ۹۷۵۹ تن) به تولید کالاهای مورد نیاز مردم

می‌پرداختند. روی هم رفته تعداد شاگردان و پادوهای تجار، کسبه و پیشه‌وران تهران بالغ بر ۱۸۵۰۴ نفر بود که بیش از نیمی از آنان در قسمت پیشه‌وری شاغل بودند. در عین حال تعداد پادوها یا کارگران مزدبگیر هم از شاگردان و هم از استادان کم‌تر بود و تقریباً ۱۳/۵ درصد شاغلان را تشکیل می‌دادند؛ یا به بیان دیگر در مقابل هر ۶ نفر استاد و شاگرد تنها یک پادو وجود داشت.

همان‌گونه که پیش‌تر شرح آن رفت کارکنان اصناف در انجمن‌های صنفی که به شدت زیر نفوذ عقاید و ایدئولوژی ریش‌سفیدان و استادان صنف قرار داشتند، متشکل بودند. اما پس از پایان جنگ جهانی اول و مقارن با موج تشکیل اتحادیه‌های کارگری در سال‌های ۱۳۰۱ - ۱۲۹۹، بخشی از کارکنان صنوف خیابان، کفاشان، قنادان و شاگرد مغازه‌ها در کنار سایر کارکنان و کارگران اتحادیه تشکیل دادند و به «اتحادیه‌ی عمومی کارگران تهران» پیوستند. یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های صنوف که در «اتحادیه عمومی» فعال بود، مهدی کیمرام (حقیقت) نام داشت. او نماینده‌ی کارگران کفاش تهران بود و به دلیل فعالیت سندیکایی‌اش چند بار دستگیر شد.

در اواخر دوره‌ی قاجار تعداد روز افزونی از بزرگان فقیر برای یافتن کار به‌طور موسمی یا دایمی به شهرها و روستاهای دیگر می‌رفتند. آن‌ها در شهرها عمدتاً به کارهای ساختمانی و راه‌سازی می‌پرداختند و در روستاها به‌ویژه در فصل خرمین برای دهقانان مرفه به‌صورت روزمزد کار می‌کردند. «رایینو» نقل می‌کند که دهقانان مرفه یا «تن‌پرور» گیلک هر موقع که توانایی مالی داشتند، کارگر روزمزد استخدام می‌کردند. بنابر اظهارات او سالیانه بیش از ۲۵ هزار نفر از بزرگان خلخال به رشت می‌رفتند و در فصل‌های پاییز و زمستان در آن‌جا کار می‌کردند. سپس هنگام کشت و زرع خودشان به خلخال باز می‌گشتند.^{۲۰}

عبدالله‌یف نیز گزارش می‌دهد که در اواخر سده‌ی نوزدهم میلادی «یکی از شرکت‌های روسیه جنوبی، باغ‌هایی برای تولید کنف در گیلان احداث نمود. فعالیت این شرکت نیز مبتنی بر استفاده از کارگران مزدبگیر بود و تا ۱۹۰۲ / ۱۲۸۱ توانست بیش از ۲۰۰۰ کیلو از محصولات خود را صادر کند. از کارگران برای کارهای سخت استفاده می‌شد و مزد آن‌ها تابع قاعده‌ی معینی نبود.»^{۴۱}

علاوه بر آن در تعدادی از باغ‌های آن دوره نیز کارگران روزمزد کشت می‌کردند. در مجموع کارگران در کشاورزی و باغبانی به صورت موقت استخدام می‌شدند و تعداد کارگران کشاورزی دایمی بسیار ناچیز بود. این دسته از کارگران کم‌تر از همه توانایی متشکل شدن و به وجود آوردن یک تشکیلات را داشتند. آن‌ها نه فقط به طور موقت کار می‌کردند و از این رو فرصت شناخت و حرکت جمعی در محیط کار نداشتند، بلکه ویژگی کار کشاورزی نسبت به کار در شهرها و بافت ذهنی و فرهنگی آن‌ها، موانع بیش‌تری را در مسیر متشکل شدن آن‌ها ایجاد می‌کرد.

پی‌نوشت

۱. جمال‌زاده، سیدمحمدعلی، گنج‌شایگان (اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم)، انتشارات اداره‌ی کاوه، ناشر کتاب تهران، چاپ اول در تهران، خرداد ۱۳۶۲، صص ۹۸ - ۹۳.

۲. اسناد تاریخی جنبش کارگری، موسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (از این پس اسناد...)، جلد ۸، آثار اوتیس سلطان‌زاده (۲)، به کوشش خسرو شاکری (زندیه)، فرهاد کشاورز، امیرحسین گنج‌بخش، انتشارات پادزهر، صص ۱۷۷ - ۴۹.

۳. این قضاوت دقیق نیست. زیرا کارخانه‌هایی که چه توسط سرمایه‌داران خارجی و چه ایرانی تأسیس شده بودند با نیروی محرکه کار می‌کردند و از مواد سوختنی مثل زغال‌سنگ، نفت و حتی برق استفاده می‌کردند. این کارخانه‌ها دستگاه ماشین بخار داشتند و قدرت برخی از آن‌ها تا ۱۶۵ اسب بخار می‌رسید. در این باره رجوع شود به موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره‌ی قاجار، اثر احمد اشرف، صص ۶۸ - ۶۰ و نیز صص ۸۶ - ۸۲.

۴. اسناد...، جلد ۸، ص ۱۰۴.

۵. نام بردن از تنها یک کارخانه یا کارگاه قالی‌بافی در شرایط آن زمان ایران باعث سردرگمی و آشفته فکری می‌گردد. زیرا خود سلطان‌زاده در نوشته دیگری، هنگام بررسی کارگاه‌ها و مؤسسات تبریز، تعداد کارگاه‌های فرش‌بافی تنها در سطح این شهر را ۱۷۵ واحد می‌شمارد و تعداد کارگران شاغل در آن‌ها را ۲۶۲۵ نفر (به‌طور متوسط در هر کارگاه ۱۵ نفر) برآورد می‌کند. در این باره رجوع شود به اسناد...، جلد ۴، ص ۱۰۱. به‌نظر می‌رسد

منظور وی کارخانه مدرن قالی بافی باشد.

۶. اسناد ...، جلد ۸، صص ۱۰۸ - ۱۰۵، همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، او در این فهرست از صنایع نفت جنوب نامی نمی‌برد.

۷. همان‌جا، ص ۱۰۵. در تمامی نقل قول‌ها - به جز در موارد ذکر شده - گروه‌ها در متن اصلی نیستند.

۸. اسناد ...، جلد ۴، نشر جمهوریت، ص ۸۵؛ سلطان‌زاده در این‌جا از صنعت نفت نام برده، می‌نویسد: «یگانه رشته تولید که به سرعت رشد می‌کند صنعت نفت جنوب ایران است که در دست انگلیسی‌هاست.» ناگفته نماند که در این زمان علاوه بر صنعت نفت، صنایع قالی بافی نیز با شتاب در حال گسترش و شکوفایی بودند.

۹. رجوع شود به نشریه‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۴۰ - ۱۳۹، صص ۱۵۷ - ۱۴۶.

۱۰. همان‌جا، ص ۱۵۳.

۱۱. رزاقی، ابراهیم، آشنایی با اقتصاد ایران، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۶.

۱۲. رزاقی، ابراهیم، اقتصاد ایران، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷، صص ۱۳ - ۱۲.

۱۳. همان‌گونه که خواننده ملاحظه می‌کند، شباهت نزدیکی میان اظهارات آقای رشیدی و نظر بهاریر وجود دارد.

۱۴. فلور، ویلم، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران (۸)، صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، چاپ اول ۱۳۷۱، انتشارات توس، ص ۱۹.

۱۵. همان‌جا، ص ۲۰.

۱۶. کاظم‌زاده، مارینا، کتاب آگاه، مسایل ایران و خاورمیانه، جلد ۱، ۱۳۶۰، ص ۹۹.

۱۷. عبدالله‌یف، کارگران ایران در اواخر قاجار، ترجمه‌ی مارینا کاظم‌زاده، همان، صص ۱۰۰ - ۹۹.

۱۸. رجوع شود به اشرف، همان، ص ۶۷.

۱۹. عبدالله‌یف، وضعیت مادی طبقه‌ی کارگر ایران، ترجمه و تلخیص فرهاد کشاورز گیلانی، ص ۷۶.

۲۰. به نقل از ستاره‌ی سرخ، ارگان مرکزی فرقه‌ی کمونیست ایران، شماره‌های ۱ و ۲ فروردین - اردیبهشت ۱۳۰۸، گردآوری به کوشش حمید احمدی (ناخدا)، نشر باران، چاپ اول ۱۹۹۳.

۲۱. به نقل از اشرف، همان، صص ۶۸ - ۶۷.

۲۲. به نقل از عبدالله‌یف، کارگران ایران ...، صص ۱۰۸ - ۱۰۷.

۲۳. اشرف، همان، صص ۶۴ - ۶۳.

۲۴. عبدالله‌یف، کارگران ایران ...، ص ۱۰۹.

۲۵. اشرف، همان، صص ۹۸ - ۹۷، گروه در اصل نیست.

۲۶. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، جداول ۳ و ۴ نسبت به جدولی که فلور تنظیم نموده است از دقت بیش‌تری برخوردار است. با این حال گردآوری اطلاعات و آوردن آن‌ها در یک مجموعه قضاوت را برای خواننده‌ی مشتاق آسان‌تر خواهد کرد.

۲۷. جداول ۴ و ۵ را براساس اطلاعات مندرج در صفحه ۱۰۰ کتاب آگاه تنظیم کرده‌ایم.

۲۸. احمد اشرف (ص ۹۷) و فلور در صنعتی شدن ایران ... (ص ۱۰۱) تعداد کارگران قالی‌باف را ۶۵۰۰۰ نفر ذکر می‌کنند.

۲۹. «برخی از این تجار در اراضی وسیع خود به تولید محصولات کشاورزی مانند پنبه، ترباک، ابریشم و خشک‌بار برای صادرات به کشورهای خارجی می‌پرداخته‌اند که از آن جمله‌اند: حاج امین‌الضرب، برادران تومانیان، تجارت‌خانه‌ی جمشیدیان، تجارت‌خانه‌ی جهانیان و برادران آرزومانیان». اشرف، همان، صص ۸۱ - ۸۰.

۳۰. برای اطلاع بیش‌تر در این باره رجوع شود به فلور، ویلم، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۴۱ - ۱۹۰۰، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، چاپ اول، سال ۱۳۷۱، انتشارات توس، صص ۱۰۸ - ۱۰۷.

۳۱. سلطان‌زاده، اسناد ...، جلد ۴، ص ۱۰۳.

۳۲. عبدالله‌یف، کارگران ایران ...، ص ۱۰۳.

۳۳. شهری، همان، جلد دوم، ص ۵۱۱.

۳۴. همان، صص ۵۱۴ - ۵۱۲.

۳۵. مارکس، کارل، کاپیتال، جلد اول، ترجمه‌ی ایرج اسکندری، بی‌نا، ص ۳۰۷.

۳۶. «من اضافه ارزشی را که به وسیله‌ی امتداد روزانه‌ی کار تولید می‌شود، اضافه ارزش مطلق می‌خوانم و بالعکس آن اضافه ارزشی را که در نتیجه‌ی کوتاه شدن زمان لازم کار به‌وجود می‌آید و تغییر مناسبی را که در رابطه‌ی مقداری دو بخش روزانه کار از آن ناشی می‌شود، اضافه ارزش نسبی می‌نامم». مارکس، همان، ص ۳۰۱.

۳۷. همان، ص ۴۶۳.

۳۸. «اگر از طرفی صحیح است که برای تولید اضافه ارزش مطلق تبعیتِ صوریِ کار از سرمایه کفایت می‌کند... از سوی دیگر این نکته نیز مسلم گردید که اُسلوب‌های مربوط به تولید اضافه ارزش نسبی نیز در عین حال اُسلوب‌هایی برای تولید اضافه ارزش مطلق هستند. زیرا تحقیق ما نشان داد که امتدادِ بی حد و مرز روزانه‌ی کار محصول و نتیجه‌ی خاص صنعت بزرگ است.» مارکس، همان، صص ۴۶۴ - ۴۶۳.

۳۹. بلدیۀ طهران، دومین سال‌نامه‌ی احصائیه شهر طهران، ۱۳۱۰ هـ.ش، صص ۸۳ - ۷۲ به نقل از اشرف، همان، ص ۲۴.

۴۰. به نقل از نوشیروانی، همان، ص ۲۲۴.

۴۱. عبدالله‌یف، روستاییان ایران ...، ص ۲۴۵.

بخش سوم

شرایط کار و زیست کارگران

خان خاتان در رسالۀ سیاسی منتشر نشده‌ی خود که در ۱۳۱۴ قمری / ۱۲۷۵ خورشیدی به نگارش در آورد، درباره‌ی کارگران می‌نویسد: «جماعتِ کارگر طایفه‌ی بزرگی از اهل مملکت هستند و در واقع عاجزتر از هر طایفه‌ی دیگر» زیرا در صورتِ قدرت کار اِزمانی که توانایی کار کردن دارند [روزگار به عسرت می‌گذرانند و در پیری هم بیچاره می‌مانند. گاه هم «منشاء فتنه و فساد» می‌گردند...]^۱

نسل اول کارگران ایران فقط بی حقوق نبودند، بلکه ساختار اقتصادی و بافت ذهنی و فرهنگی جامعه چنین بود که آن‌ها اساساً نمی‌توانستند تصویری از حقوق اجتماعی خود داشته باشند. در نظام اجتماعی ارباب و رعیتی، رعیت حدودی بالاتر از این برای خود نمی‌شناسد که از او امر ارباب اطاعت کند؛ اگر این حد شکسته شد، به رعیت داغ یاغی، طاغی و باغی زده می‌شود. در این حالت مجازات او قطعی است.

در جامعه‌ی آن دوره - نظام ضعیف‌کشی که بر آن ایدئولوژی شاهان خودکامه، سرکردگان عشایر، خان‌ها، اشراف و سایه‌ی میرغضبان و تفنگ‌چیانِ آنان سیطره داشت - کارگر جایگاهی نداشت؛ با همان چشمی به او نگاه می‌کردند که به رعیت می‌نگریستند. از سوی دیگر ناآشنایی

کارگران نسبت به منافع و حقوقشان، با توجه به پیش زمینه‌ی اجتماعی و شرایط زندگی آنان، مایه‌ی تعجب نیست. به طور کلی منشاء اجتماعی کارگران ایران از سه گروه اصلی زیر تشکیل می‌شد:

۱. دهقانانی که در اثر فقر و فلاکت ناگزیر به ترک روستاهای شان شده بودند. این‌ها غالباً هیچ‌گونه تجربه کار صنعتی و یا همکاری جمعی در کارگاه‌های تولیدی نداشتند. بخش اعظم آنان در طول زندگی شان علیه ستم‌های اربابان و مأموران دولت مبارزه نکرده بودند و حداکثر به مبارزه‌ی منفی و ترک محل سکونت خود مبادرت ورزیده بودند. آن‌ها از محیط‌های بسته روستایی به شهرها آمده بودند و برای این‌که با محیط جدید سازگار شوند، نیاز به زمان داشتند.

۲. توده‌های فقیر شهری که به حاشیه‌ی جامعه رانده شده بودند. عده‌ای از شاه‌دان عینی گزارش داده‌اند که در دوره‌ی مورد نظر، خیابان‌ها و بازارهای شهرها آکنده از توده‌های بیکار و بینوا بوده است.^۲ گفتنی است که گروه اخیر و دهقانان مهاجر به گونه‌ی موقت یا دایمی کاری گیر می‌آوردند. برای اینان نفس پیدا کردن کار، «سعادت» بزرگی محسوب می‌شد، و برای آن‌که کارشان را از دست ندهند، مطیع بودند.

۳. کسانی که قبلاً در صنایع پیشه‌وری و دستی شاغل بودند، اما به سبب ورشکسته شدن آن صنایع ناچار نیروی کار خویش را می‌فروختند. این‌ها جزو بخش نسبتاً ماهر کارگران به حساب می‌آمدند و صاحب تجربیاتی نیز از محیط‌های کار شهری - و بخشاً کار در کارگاه‌های نسبتاً بزرگ پیشه‌وری - بودند. با این حال این دسته نیز اساساً با مناسبات پدرسالارانه استاد - شاگردی خو گرفته بودند و به زمان احتیاج داشتند تا درک درستی از رابطه‌ی کارگر و کارفرما و شیوه‌های مبارزه کارگری به دست آورند.

در بخش دوم نوشتیم، گروهی از کارگران درون کارگاه‌ها (و یا تحت

فرمان) کارفرمایانی کار می‌کردند که قبلاً ارباب (زمین‌دار) و یا تاجر بودند. این کارفرمایان با همان زمینه‌ی فکری ماقبل سرمایه‌داری به کارگر و تولید صنعتی می‌نگریستند. از یک سو نگاه آن‌ها به «عمله‌جات» همان نگاه ارباب بود به رعیت. از نظر آن‌ها کارگران رعایای بی حقوقی بودند که باید با خشن‌ترین روش‌ها وادار می‌شدند که سخت‌تر کار کنند. در کارگاه‌ها ضرب و شتم و شکنجه کارگران، توهین‌های سخیف و تحقیر رایج بود. خودسری و زورگویی صاحب‌کاران را هیچ قانونی محدود نمی‌کرد. در واقع قانونی وجود نداشت. حتی سال‌ها پس از مشروطیت و در مجلس چهارم شورای ملی، وکلایی که خود را نماینده‌ی مردم می‌دانستند، رغبتی برای تعیین روابط کارگر و کارفرما از خود نشان ندادند. این صدا در «خانه‌ی ملت» شنیده شد که در ایران اصلاً کارگری نداریم که بخواهیم مناسبات او را با کارفرما تنظیم کنیم.^۳ صاحب کار همه‌ی مقررات درون کارگاه خویش را مستقیماً وضع می‌کرد. زندگی کارگر از زمان شروع به کار تا زمان اخراج یا مرگ تابع خودکامگی مطلق کارفرما بود. از سوی دیگر، صاحبان این کارگاه‌ها به امر تولید نیز با همان بینش ماقبل سرمایه‌داری تاجر می‌نگریستند. آنان برای تولید و توسعه‌ی صنعت اندیشه‌ی دراز مدتی نداشتند. فقط بنا بر عادت سنتی و دیرینه‌شان منتظر بازگشت سریع پول خود در کوتاه‌ترین زمان ممکن بودند. تمایل به بازگشت سریع پول، سرمایه‌گذاری کوتاه‌مدت را برای آن‌ها جذاب می‌کرد. به همین جهت برای افزایش تولید و کاهش هزینه‌ها، به بهبود شرایط فنی تولید و نوآوری توجهی نداشتند. تنها چیزی که برای افزایش تولید به مخیله‌شان می‌رسید، فشار بیش‌تر و بیش‌تر به کارگر بود. قوه‌ی تعقل و ابتکارشان برای صرفه‌جویی در مخارج تولید و افزایش بارآوری کار، چیزی به جز طولانی‌تر کردن زمان کار روزانه، افزایش شدت کار، کاهش دست‌مزدها و تاراج کردن هستی و حیات کارگر نبود. بر

این اساس انباشت سرمایه توسط آن‌ها به واسطه‌ی متدهای عقب‌مانده صورت می‌گرفت. این یکی از عواملی است که مانع رشد صنعت نوین در ایران شد. ناگفته نماند که همین روش انباشت بعدها نیز - چه در دوران حکومت پهلوی و چه امروز - در کارگاه‌های کوچک از سوی کارفرمایان دنبال شده و می‌شود. سرمایه‌دار ایرانی هنوز هم پس از گذشت بیش از یک سده از موجودیت تاریخی‌اش، روش‌های آباء و اجدادی خود را برای بهره‌کشی از کارگران کنار نگذاشته است. یکی از جدیدترین اقدامات این سرمایه‌داران خارج کردن کارگاه‌های کوچک از مقررات قانون کار است. آن‌ها هنوز هم از طریق بی‌حقوقی مطلق کارگران، نقشه‌های خود را برای انباشت دنبال می‌کنند.

شرایط کارگران مؤسسات صنعتی‌ای هم که تحت نظارت کارفرمایان اروپایی کار می‌کردند، چندان بهتر نبود. این دسته از کارفرمایان که دولت‌های خود را صاحب اختیار شاهان و حکام ایران می‌دانستند، طبعاً هیچ‌گونه ارزشی برای «عمله و فعله» ایرانی قایل نبودند. اگر تاجر - سرمایه‌دار قوانین درون کارگاهش را خود وضع می‌کرد، شرکت نفت انگلیس و ایران مقررات همه مناطق نفت‌خیز تحت سلطه‌اش را تعیین می‌نمود و می‌توان گفت در منطقه حکومت می‌کرد. رؤسا و کارشناسان شرکت با تکبیر خود را متمدن و ساکنین بومی منطقه را «وحشی» می‌خواندند. آن‌ها هم نفت را غارت می‌کردند، هم به کارگر فخر می‌فروختند که ولی نعمت او هستند و هم خود را از قوم برتر و ایرانی‌ها را از قوم پست پنداشته، آن‌ها را تحقیر می‌کردند. هتک حرمت کارگران و خانواده‌های آن‌ها گاهی آشکال غیرقابل تحملی به خود می‌گرفت که بیشتر ماهیت غیرانسانی استعمارگران انگلیسی را نشان می‌داد. به یکی از نمونه‌های دل‌آزار آن اشاره می‌کنیم: از آن‌جا که خریدن نان آماده برای کارگران گران تمام می‌شد، زنان در خانواده‌های کارگری آبادان معمولاً آرد

می‌خردند و در خانه نان می‌پختند. آن‌ها به‌جای سوخت از تفاله‌ی نفت که شرکت نفت بیرون می‌ریخت، استفاده می‌کردند. یوسف افتخاری صحنه‌های دل‌گذاری را از حمل تفاله‌های نفت توسط زنان و تحقیر آنان از جانب انگلیسی‌های «متمدن» توصیف می‌کند: «استفاده زنان کارگر از تفاله نفت منظره‌ی آسف‌انگیزی داشت. زنان کارگران پیت‌های نفت را با آن مایه‌ی سیاه که معروف به تفاله‌ی نفت بود پُر کرده و روی سر گذاشته برای پختن نان و سیر کردن بچه‌های صغیر و لخت و گرسنه‌ی خود به طرف اتاق‌های بوربایی روانه می‌شدند. پوشاک آن‌ها عبارت از یک پیراهن بلند و پاره پاره بود که قسمت کمی از بدن را مستور می‌کرد. مایه‌ی سیاهی که روی سر گذاشته بودند در اثر حرکت به‌صورت آن‌ها ریخته تمام اعضای بدن‌شان را آلوده می‌کرد. انگلیسی‌ها با زن‌های شیک‌پوش خود جلوی زنان ستم‌دیده و صاحب اصلی ثروت و نفت را گرفته از مناظر رقت‌بار آن‌ها عکس‌برداری می‌کردند. عکس‌هایی که انگلیسی‌ها از زنان و کارگران برمی‌داشتند منظره‌ی رقت‌انگیزی داشت. عکس اسکلتهای نفت‌آلود و متحرک، هر بیننده را متأثر و متألم می‌کرد. متأسفانه این مناظر آلم‌آور اسباب تفریح و سرگرمی و خنده‌ی زنان و مردان انگلیسی‌های مأمور حوزه نفتی خوزستان شده بود ... در موقع عکس‌برداری خنده و تفریح و مسخره‌ی انگلیسی‌ها در نظر زنان و مردان کارگر به مراتب زشت‌تر و بدتر و ناگوارتر از برهنگی و گرسنگی و بدبختی‌های دیگر بود.»^۴

با کارگران در محیط کار نیز همین برخورد تحقیرآمیز را داشتند. هنگام استخدام کارگر گویا لطفی بزرگ در حق او می‌کردند و انتظار داشتند که از انگلیسی‌ها منت‌گذار باشد. به لحاظ ایدئولوژیکی سیستمی حساب شده برپا کرده بودند که به واسطه آن کارگران، کارفرمایان انگلیسی را نه رئیس یا کارفرما بلکه «صاحب» خطاب می‌کردند. در آبادان، کارگران بازنشسته

و کهن سالِ نفت، هنگامی که از کارفرمایان انگلیسی خاطره‌ای بازگو می‌کردند، از آنان با نام «صاحب» یاد می‌نمودند. این لقبی بود که در آن زمان در ذهن کارگر نفت جا انداخته بودند و او نیز پذیرفته بود.

تنها کارگرانی می‌توانستند جدت رنج و مکنّت کار کارخانه‌ای در شرایط آن زمان ایران را درک و بیان کنند که قبلاً از موقعیت بهتری برخوردار بودند. وگرنه کارگری که مستقیماً از روستا می‌آمد و یا تجربه‌ی کار در کارخانه نداشت، کسی که نوع و الگوی دیگری از امرار معاش به جز تن دادن به دشوارترین شرایط را در مقابل خود ندیده بود، نمونه‌ای در دست نداشت تا بتواند حال زار کنونی‌اش را با آن مقایسه کند.

شکراالله مانی، کارگر پارچه‌باف و منشی «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران» که قبلاً خود کارفرما و دارای «سه دستگاه پارچه‌بافی» بوده، از جمله افرادی است که می‌تواند وضع ناگوار کارگران آن زمان را به تصویر بکشد. او می‌نویسد: «با آن‌که خودم از کارگران هنرمند و در صنعت نساجی از استادان درجه‌ی اول به‌شمار می‌آمدم، در چنگ کسانی اسیر شدم که کم‌ترین اطلاعی از فن بافندگی نداشتند... کوتاه سخن، بیش از دو سال زیر دست این مردانِ نالایق خودپسند جان‌کندم. اکثر شب‌ها بی‌نان و گاهی سدجوعی داشتم. سایر کارگرانِ پارچه‌بافِ تهران هم حال‌شان بهتر از من نبود، بلکه زندگانی بعضی از آن‌ها خیلی سخت‌تر از من می‌گذشت. تمام کارگرانِ پارچه‌بافِ تهران که قریب یک هزار نفر بودند، مانند گدایان زندگی می‌کردند. هیچ‌یک دارای زن یا خانه و لوازم زندگی نبودند. مسکن آن‌ها منحصر به گوشه‌ی کارخانه‌ها یعنی طویله‌های مخروبه و شترخانه‌های گوشه کاروان‌سراها بود.»^۵

مانی تعریف می‌کند که کارگران هم صنف وی سالی شش ماه بیکار بودند، «بدون این‌که از طرف صاحب‌کارها کم‌ترین مساعدتی به آن‌ها بشود.» و شش ماه دیگر که کارفرما سفارش می‌گرفت، و نیاز به کارشان

داشت، با دست‌مزد اندکی آن‌ها را به کار می‌گرفت و این تازه حال و روز کارگر ماهر بود.

مدت کار روزانه^۶

ساعت کار روزانه‌ی کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران، در گرمای طاقت‌فرسا که بعضاً تا ۵۰ درجه می‌رسد، ۱۰ ساعت بود. روزنامه‌ی پیکار ارگان حزب کمونیست ایران، طول روز کار را ۱۱ ساعت ذکر می‌کند.^۷ در مؤسسه‌ی شیلات شمال که ۴۰۰۰ کارگر در استخدام داشت، ساعات کار از ۶ بامداد تا ۷ بعدازظهر بود. طی این مدت کارگران تنها یک ساعت استراحت برای صرف صبحانه و ناهار داشتند. در مواقعی که صید ماهی زیاد می‌شد کار تا ساعت ۱۱ شب و حتی تا نیمه‌شب ادامه داشت. در چنین حالی مبلغی به‌عنوان اضافه‌کار به کارگران پرداخت می‌شد.

در صنایع دستی و سنتی که بخش بزرگی از کارگران در آن‌ها شاغل بودند، ساعات کار از باز شدن بازار تا زمان بسته شدن آن، یعنی حدود ۱۲ ساعت استمرار داشت. در سال ۱۳۰۲ در کارگاه‌های قالی‌بافی همدان ساعت کار در تابستان از ۵ بامداد آغاز می‌شد و با یک تنفس دو ساعته تا شش بعدازظهر ادامه داشت؛ با این حساب طول روزانه کار به ۱۱ ساعت می‌رسید. زمان متوسط کار روزانه، در صنایع نساجی ۱۰ ساعت و در کارخانجات پنبه پاک‌کنی ۱۱ تا ۱۴ ساعت بود.

دست‌مزد

از لحاظ تاریخی سیستم دست‌مزد در ایران در شرایطی شکل گرفت که بیکاران شهری و روستایی فراوان بودند؛ عرضه‌ی نیروی کار بالا و تقاضا برای آن پایین بود. تحت چنین شرایطی مزد کارگران نمی‌توانست به اندازه‌ای باشد که از پس مخارج زندگی برآید. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد،

نخستین جماعات کارگری را در این دوره دهقانان، بیکاران شهری و صنعت‌گرانی تشکیل می‌دادند که به دلایل قحطی، گرسنگی و یا ورشکستگی برای تأمین معاش و پیدا کردن لقمه نانی حاضر بودند به کم‌ترین دست‌مزد رضایت دهند. گفتنی است که نیروی کار به دلیل محدودیت صنعت بومی توسط این بخش به کندی جذب می‌شد. این موضوع سیر مهاجرت ایرانیان برای جست‌وجوی کار به باکو، ترکستان و دیگر نقاط ساحلی بحر خزر و ولگا را به دنبال داشت که در بخش چهارم به آن می‌پردازیم.

به‌طور کلی پرداخت دست‌مزد در صنایع کارخانه‌ای ایران به سه گونه بود: کارمزد (قطعه‌کاری)، روزمزد و ماهیانه. در صنایع نساجی پرداخت‌ها به‌طور عمده بر پایه‌ی سیستم کارمزد و به ازاء مقدار مشخص محصولی که کارگر تولید می‌کرد، صورت می‌گرفت. کارمزد بدترین نوع بهره‌کشی از نیروی کار است. زیرا «بدیهی است در صورت وجود کار مزدی نفع شخصی کارگر در این است که هر قدر ممکن است نیروی کار خویش را با شدت بیش‌تر به کار اندازد، امری که کار سرمایه‌دار را در مورد بالا بردن درجه عادی شدت [کار] تسهیل می‌کند و نیز این به نفع شخص کارگر است که روزانه‌ی کار طولانی شود زیرا از این راه مزد روزانه یا هفتگی او نیز بالا می‌رود.» از این رو ویژگی کار در این سیستم چنین است که خود کارگر بدون واریسی کارفرما، گرایش به این دارد که شدت کار و طول روزانه‌ی کار را افزایش دهد. «از طرف دیگر کارمزدی به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد که با کارگر عمده - در مانوفاکتور با رییس یک گروه، در معادن زغال با سرکارگر و غیره، در کارخانه با سر مکانیک - قراردادی از قرار فلان قدر قطعه و به فلان قیمت ببندد، به نحوی که کارگر عمده خود استخدام و پرداخت مزد کارگران همکار خویش را به عهده گیرد. استثمار کارفرما از کارگر در این مورد به وسیله‌ی بهره‌کشی کارگر از کارگر تحقق

می‌پذیرد.»^۸

براساس سیستم کارمزد «مزد بافندگی از ذرعی^۹ ده شاهی تا هفت صد دینار به پول آن روزی^{۱۰} بود. یک نفر کارگر با آن‌که شب‌ها هم کار می‌کرد بیش‌تر از ۶-۵ ذرع نمی‌توانست بیافد لذا اجرتش از ۴-۳ قران تجاوز نمی‌کرد و این مبلغ برای خرج روزانه هم کافی نبود. هیچ یک از کارگران قادر نبودند لباس یا کفش و کلاهی برای خود تهیه نمایند. ظاهر ما مثل گدایان کوچه گرد تهران می‌نمود...»^{۱۱} ریتیچ / Rittich می‌گوید که بافندگان یزد که پارچه‌های ابریشمی می‌بافتند، روزی ۱/۵ تا ۲ ذرع جنس تولید می‌کردند و برای هر ذرع ۱۵ شاهی مزد می‌گرفتند.

در کارخانه‌های قند و در بخش کارهای ساختمانی معمولاً پرداخت‌ها به صورت روزمزد بود. طبق مدارک سال ۱۲۷۶ کارگران بومی در ساختمان راه شوسه انزلی - قزوین روزی دو قران مزد می‌گرفتند و کسانی که از آلاخ خود برای بارکشی نیز استفاده می‌کردند سه قران می‌گرفتند. در مؤسسات شرکت نفت انگلیس و ایران، استخدام کارگر به دو طریق صورت می‌گرفت: رسمی و پیمانی! این شرکت به کارگران رسمی خواه به صورت ماهیانه یا هفتگی دست‌مزد می‌پرداخت. بنا به اظهارات یوسف افتخاری «در سال ۱۳۰۶ حداقل حقوق کارگران ماهی ۶ تومان و حداکثر ۹ تومان بود.»^{۱۲} نشریه‌ی ستاره‌ی سرخ ارگان مرکزی فرقه‌ی کمونیست ایران، در شماره ۷-۸ خود (فروردین - اردی‌بهشت ۱۳۰۹) مزد ماهیانه‌ی کارگر ایرانی شرکت نفت را از ۹ تومان (کارگر ساده) تا ۳۵ تومان (کارگر متخصص) می‌داند و می‌نویسد که در همان زمان دست‌مزد کارگران عراقی و هندی از ۳۵ تا ۱۰۰ تومان بوده است.^{۱۳}

کارگران پیمانی که در آن زمان آن‌ها را «کارگر قرضی» می‌نامیدند، توسط سرکردگان عشایر و ایلات یا مردانی که با کارگزینی شرکت نفت روابطی داشتند، استخدام می‌شدند. شرکت، رسماً در قبال «کارگران

قرضی» تعهدی نداشت و پیمانکاران طرف حساب آنها بودند. شرکت نفت، طبق قرار تعیین شده، مبلغی به پیمانکاران می پرداخت و آنها با کسر نمودن جزیی از آن پول، مابقی را به عنوان دست مزد به «کارگران قرضی» می پرداختند. گفتنی است که امروز نیز - به شکل دیگر - بخش بزرگی از کارگران شرکت ملی نفت ایران در استخدام پیمانکاران هستند. مؤسسات خدماتی و مقاطعه کاری با به عهده گرفتن بخشی از کارهای شرکت نفت، دست به استخدام کارگران پیمانی می زنند و شرکت مستقیماً طرف حساب این دسته از کارگران نیست.

ذکر این نکته در حاشیه مناسب به نظر می رسد که روش شرکت نفت انگلیس و ایران در استخدام «کارگر قرضی» هنوز هم در برخی کارخانجات مدرن و بزرگ ایران به ویژه در مورد استخدام کارگران افغانی متداول است. در سال ۱۳۶۰ در کارخانه‌ی مدرن آجرسازی آردیب واقع در روستایی از توابع قرچک ورامین، کارفرما به صورت مستقیم کارگران ساده را استخدام نمی کرد. در آنجا پهلوان نامی بود از اهالی افغانستان که در میان افغانی های آن منطقه شهرت داشت. کارفرما هر وقت به کارگر احتیاج داشت، تعداد مورد نیاز را به «پهلوان» خبر می داد و او این نیرو را تأمین می کرد. بدین ترتیب طرف حساب کارفرما نه کارگران، بلکه شخص نام برده بود. این فرد دست مزد کارگران را می گرفت و سپس میان آنها تقسیم می کرد. این روش شامل حال کارگران ایرانی کارخانه‌ی مذکور نمی شد. آنها که بدون استثناء کارگر ماهر بودند، به صورت رسمی استخدام شده بودند.

در مؤسسه‌ی شیلالت شمال کارگران ایرانی به صورت کارمزد و یا روزمزد استخدام می شدند. مبنای محاسبه‌ی کارمزد به عمل آوردن هزار عدد ماهی بود. مؤسسه بابت این میزان ۷ تومان حق الزحمه

می پرداخت.^{۱۴} به کارگران روزمزد به طور متوسط روزی دو قران می پرداختند. کارگران روسی که معمولاً متخصص بودند، روزی پنج قران می گرفتند. در مؤسسات چوب بری گیلان در ۱۲۹۲ خورشیدی کارگران روسی ۱۰ قران و کارگران بومی بین ۳ تا ۵ قران دریافت می کردند. در کارخانه‌ی ابریشم کشی امین الضرب در رشت، در اوایل دهه‌ی ۱۲۸۰ خورشیدی، دست مزد کارگران مرد بین ۳۰ شاهی تا ۳ قران بود. زنان که اکثریت نیروی کار کارخانه را تشکیل می دادند از ۱۰ تا ۱۵ شاهی می گرفتند. مزد پسر و دختر بچه ها فقط ۱۰ شاهی پول مس بود که برابر با ۷ شاهی پول نقره می شد.

در معادن استخدام کارگران به گونه‌ی مقاطعه کاری (کارمزدی) بود. مثلاً در معادن گوگرد سمنان در سال های ۱۲۹۵ - ۱۲۹۴ به ۱۱ نفر کارگر در مقابل سه خروار سنگ معدن که از آنها یک خروار گوگرد استخراج می کردند، ۳۵ قران می پرداختند. این کاریک روز طول می کشید. بنابراین، می توان دست مزد روزانه‌ی یک کارگر معدن را سه قران تخمین زد. در سیستان و شرق ایران، کارگرانی که قنات می کنند و یا لایروبی می کردند، روزانه فقط یک قران می گرفتند. طی سال های ۱۲۹۶ - ۱۲۸۰ در این نواحی، صنعتگران روزی دو قران مزد می گرفتند.

نحوه پرداخت دست مزد در بخش های مختلف صنایع دستی، به ویژه مهم ترین آنها یعنی قالی بافی، معمولاً براساس سیستم کارمزدی بود و میزان آن براساس تعداد گره هایی بود که زده می شد. همین باعث می شد که کارگر مجبور باشد در زمانی طولانی تر و با سرعت بیش تر کار کند. به طور مشخص روش کسب ارزش اضافه در این صنعت بر پایه‌ی طولانی بودن روز کار و شدت کار استوار بوده و اکنون نیز چنین است. میانگین دست مزد در قالی بافی های کرمان، برای کارگر یک قران،

سرکارگر ۱/۵ قران و استاد کار بین ۲ تا ۴ قران بود. و یگهم مزد کارگر را کم تر گزارش نموده و آن را «روزی نیم قران و یک استکان چای» ذکر می کند. از اطلاعات بالا مشخص می شود که میزان دستمزدها در نواحی و صنایع مختلف یکسان نبود. در شیلات شمال و مؤسسات چوب بری گیلان دستمزدها بالاتر بود. هم چنین در نقاطی که اهالی فقیر بودند و اقتصاد رونقی نداشت مزد کارگران کم تر بود؛ مانند دستمزدهای پایین در شرق ایران نسبت به گیلان که از رونق اقتصادی برخوردار بود. موضوع دیگری که در میزان دستمزدها تأثیر داشت، دایمی یا موقتی بودن روند تولید بود. مثلاً در صنعت پنبه که فصل کار نه یک سال کامل بلکه بین ۴ تا ۵ ماه استمرار داشت، میزان دستمزد کم تر بود. در این صنایع اکثراً دهقانانی شاغل بودند که در کنار زراعت، کار آن ها در کارخانه به مثابه درآمد کمکی محسوب می شد. وجود خیل عظیم دهقانان بیکار، به صاحبان صنایع پنبه پاک کنی فرصت می داد تا دستمزد را از سطحی که در صنایع عمده ای کشور معمول بود پایین تر نگهدارند.

دستمزدها نسبت به مخارج

با توجه به مطالب بالا، اگر بخواهیم با خوش بینی هم درباره ی مقدار دریافتی کارگران داوری کنیم، متوسط دستمزدهای آن زمان از روزی ۲/۵ قران بیش تر نبوده است. البته باید دانست که این مبلغ از دقت برخوردار نیست و مبالغه آمیز به نظر می رسد، زیرا در آن هنگام دستمزدها تثبیت شده نبودند. «هنگامی که وضع اقتصاد بد بود، کارفرما می توانست مزدها را کاهش دهد و در واقع به طور یک جانبه از میزان دستمزدها می کاست.»^{۱۵} صاحب کار هنگام پرداخت دستمزد، گویا چیزی از جیب خود به کارگر می داد و لطف بزرگی در حق او می کرد. «در عمل به نظر می رسید که دستمزد حق کارگر نیست، بلکه بیش تر التفاتی

است که از راه مرحمت از سوی کارفرمای آزادمنش بخشیده می شود.»^{۱۶} گفتنی است که چنین رویه ای صرفاً به گذشته تعلق ندارد. امروز نیز به ویژه در کارگاه های کوچک به گونه ای گسترده رواج دارد. در این باره خاطره ای را مثال می آوریم: در دی ماه ۱۳۵۹ در یک کارگاه کوچک چپس سازی واقع در میدان خراسان تهران با کارفرما توافق شد که در ازای یک روز کار ۷۵ تومان دستمزد بپردازد. ساعت کار از ۷ بامداد روز بعد شروع شد. وسایل کار ابتدایی و شرایط کار فوق العاده سخت بود. کار در تمام مدت روز باید به حالت چنک زدن (سرپا نشستن) انجام می شد. آبی که با آن سیب زمینی ها شسته می شد، به حدی سرد بود که پوست دست را کبود و انگشتان را بی حس می کرد. آب یخ در یک تشت بزرگ ریخته می شد و کارگر ناچار بود به صورت مدام دستش در تشت آب باشد و سیب زمینی ها را چنگ زده، بشوید. یک ساعت بابت صرف ناهار استراحت داده می شد و مجدداً کار ادامه می یافت. از ساعت ۶ عصر انتظار می رفت توسط کارفرما ختم کار اعلام شود، ولی کار تا ساعت ۹ شب ادامه یافت و کسی از پایان آن حرفی نزد. وقتی گفته شد که دیگر دیر وقت است و کار برای امروز بس است، کارفرما با بی میلی پذیرفت. وقتی طلب دستمزد آن روز شد، کارفرما با بی رغبتی و طمأنینه تنها ۵۰ تومان پرداخت. فرجام کار به اعتراض و درگیری کشید. با میانجی گری کارگری، کارفرما ۱۱ تومان دیگر پرداخت، اما از دادن کل دستمزد سرباز زد و گفت دیگر نیا!

کارگر نه فقط در تمام طول روزانه ی کار، بلکه برای گرفتن دستمزد ناچیزش هم باید خون دل بخورد.

اما به دنباله ی مطلب باز گردیم. عبدالله یف تخمین می زند که متوسط دستمزد کارگران ایران در اوایل سده ی بیستم روزی یک قران بوده است.^{۱۷} اما اگر دست بالا بگیریم و میزان دستمزدها را همان ۲/۵ قران

تخمین بزنیم، باز هم این کمیت معین پول برای تأمین ضروریات زندگی به هیچ وجه کافی نبود.

قیمت برخی از مواد خوراکی اساسی در اوایل سده‌ی بیستم میلادی یا دهه ۱۲۸۰ خورشیدی به شرح زیر بوده است.

جدول شماره ۸

براساس یک من تبریز (۲/۹۴۹ کیلوگرم)

نام کالا	بهاء
نان	۲ قران
گوشت گوسفندی	۴ قران
روغن گاوی	۱۴ قران
برنج	۲/۳ قران
کله قند	۵/۴ قران

عبدالله‌یف براساس آمار بالا برآورد می‌کند که: «اگر متوسط افراد خانوار کارگری را ۴ نفر حساب کنیم، حداقل نیازهای روزانه‌ی او از این قرار بود: نان دو کیلو، گوشت گوسفند نیم کیلو، روغن ۱۰۰ گرم، برنج نیم‌کیلو، قند ۲۰۰ گرم که قیمت آن‌ها ۳/۵ قران [دقیق‌تر: ۳ قران و یک عباسی] می‌شد.»^{۱۸} کارگر زندگی فقیرانه‌ای داشت. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در برآورد بالا هزینه‌های لباس، کفش، سوخت، روشنایی، اجاره‌ی منزل، تنباکو، چای و نیز مخارج دارو و درمان منظور نشده است. ارزبایی عبدالله‌یف درباره زندگی بخور و نمیر کارگران کاملاً درست است، ولی همان‌گونه که خود وی نیز ذکر می‌کند، ایشان اطلاعات دقیقی در مورد سبب مواد غذایی واقعی مورد مصرف کارگران ارایه نمی‌دهد. گوشت گوسفند و روغن گاوی برای کارگر کالاهای لوکسی محسوب می‌شدند و او ناچار بود دست‌مزد ناچیز خود را به زخم تأمین نیازهای بسیار حیاتی تری بزند.

فلور نیز درباره‌ی هزینه‌ی خانوار چهار نفری خوزستانی در سال ۱۳۱۰ محاسبه‌ای دارد. او فهرستی از کالاهای مورد نیاز این خانواده را به دست می‌دهد و مدعی است که آن‌را با استفاده از منابعی که خسرو شاکری به چاپ رسانده تنظیم کرده است. براساس این فهرست هزینه‌ی روزانه‌ی خانواده‌ی فوق ۵۱ شاهی یا ۲ قران و ۱۱ شاهی برآورد شده است.

جدول شماره ۱۹۹

قیمت‌ها به شاهی است.

نام کالا	بهاء
شکر	۵
نان	۱۲
گوشت	۱۰
تنباکو	۴
نفت	۳
کرایه	۳
صابون رخت‌شویی	۱۴
جمع	۵۱

این فهرست نمی‌تواند با مواد مصرفی خانواده‌های کارگری، به‌ویژه در آبادان که مهم‌ترین مرکز تجمع کارگران خوزستانی بود، منطبق باشد. زیرا اولاً پرداخت سه شاهی بابت کرایه مبلغ بسیار ناچیزی می‌نماید و اجاره بها در آن زمان بسیار بیش‌تر بود.^{۲۰}

ثانیاً مصرف صابون رخت‌شویی هنوز به عادت کارگران تبدیل نشده بود و حاضر نبودند ۱۴ شاهی که نسبت به سایر هزینه‌ها رقم درشتی است، بابت آن بپردازند. ثالثاً و از همه مهم‌تر، در این سبد چند قلم اساسی از موارد مورد مصرف کارگران منظور نشده است. این اقلام که از

جمله مواد مصرفی متعارف کارگران آبادان بودند، عبارتند از: خرما، چای، ماهی، انواع سبزیجات تازه، حبوبات، ماست و کشک. سبزیجات گاهی با نان یک وعده‌ی کامل غذا را تشکیل می‌داد. پیاز به همراه ماست غذایی محسوب می‌شد.

در خانواده‌های پر اولاد کارگری، صبحانه عبارت بود از: چای شیرین و نان؛ بنابراین، چای جزو ضروریات غیرقابل چشم‌پوشی خانواده‌ی کارگری بود. کارگران معمولاً نان حاضر و آماده نمی‌خریدند، زیرا خیلی گران تمام می‌شد. آن‌ها آرد تهیه می‌کردند و زن یا مادر کارگر نان می‌پخت. در آبادان بهای خرما که بدون آن اساساً کالری مورد نیاز بدن کارگر تأمین نمی‌شد، نازل بود و مانند سبزیجات تازه توسط کشاورزان بومی که عرب بودند، بار می‌آمد. ماهی، به برکت وجود درودخانه‌ی بزرگ بهمن‌شیر و شط‌العرب (اروند رود) در آبادان و قرار گرفتن این شبه‌جزیره در کنار خلیج فارس به وفور یافت می‌شد و نسبت به گوشت قرمز بهای آن ناچیز بود. بنابراین، کارگران بیش‌تر ماهی مصرف می‌کردند، گوشت قرمز حکم طلا داشت. حبوبات نیز در وعده‌های غذایی کارگران نقش مهمی داشتند؛ به‌ویژه دال عدس، عدس و لوبیای عربی (چشم بلبلی).

بنابراین کالاهای مورد اشاره‌ی فلور تصویر درستی از سبد واقعی مواد مصرفی کارگران جنوب به دست نمی‌دهند. نشریه‌ی «ستاره‌ی سرخ» هم اگر چه نه با دقت و سند، اما به‌طور کلی مخارج کارگر آبادانی را محاسبه می‌کند. طبق آن خرج ماهیانه‌ی خوراک، کرایه‌ی منزل، سوخت، روشنایی و چند خرج ضروری دیگر کارگر معادل ۱۰ تومان (روزانه ۳ قران و ۷ شاهی) برآورد شده است.^{۲۱} به هر حال اگر درباره روایت‌های مختلف فوق از داورهای سخت‌گیرانه بگذریم و نتیجه‌گیری هر سه راوی را ملاک قرار دهیم، همگی آنان متفق‌القولند که دست‌مزدها نسبت به هزینه‌ها پایین‌تر بوده و کارگران زندگی فقیرانه‌ای داشته‌اند.

شرایط کار و بهداشت

هیچ قانونی برای رعایت شرایط بهداشتی وجود نداشت. به همین دلیل صاحبان کارگاه‌ها که فقط به فکر صرفه‌جویی بودند، کوچک‌ترین تدارکی برای ایمنی و سلامت شغلی کارگران نمی‌دیدند. کارگاه‌هایی که غالباً زیر نظارت تاجر - سرمایه‌دار ایرانی اداره می‌شدند، اغلب از حرارت کافی برخوردار نبودند، بسیار نمناک بودند و چون معمولاً وسیله‌ی تهویه نداشتند، هوای آن‌ها آلوده بود.

در کارگاه‌های قالی‌بافی کرمان، ساختمان کارگاه عبارت بود از «... سرداب‌های زیرزمینی غارگونه‌ی عاری از نور کافی، نمور و محروم از تهویه...»^{۲۲} در یکی از مدارک بایگانی شده دولتی شرایط کارگران بافنده که غالباً زن و دختر بودند، بدین‌گونه شرح داده شده است: آن‌ها تمام روز نشسته، روی دستگاه بافندگی خم شده و در زیرزمین‌ها و انبارهای نیمه تاریک و کثیف مشغول کار هستند. این وضع نشستن و قوز کردن، باعث تغییر حالت اندام بدن کارگران می‌شد. «کارگران دختر در کرمان بیش‌تر به جمود مفصل در قسمت تحتانی شکم مبتلا بودند. بیش‌تر اینان پس از آبستنی در هنگام زایمان جان می‌سپردند.»^{۲۳}

در جای دیگر پیرامون محل کار کفاشان می‌خوانیم: «کارگاه‌های این کفاش‌ها را «حجره» می‌گفتند، عبارت از دخمه‌های نمور تاریک و بیغوله‌های متروک در کاروان‌سراها و دکانین مخروبه به گوشه و کنار تا کرایه کم‌تر داشته باشند. این حجرات قبل از این جزء طویله‌های کاروان‌سراهای زمان اسب و الاغ بودند که حمل و نقل بار و مال‌التجاره می‌کردند که پس از آن بلااستفاده مانده زیاله‌دانی و کثافت‌دانی و لانه‌ی سگ و موش و حشرات و سپس حجره‌ی کفش‌دوز شده بود. اماکنی در چند پله پایین‌تر از زمین، بدون نور و هوا با دیوارهایی مخروبه تا زیر سقف مرطوب آب چکان مملو از حشرات و زمین خاکی... که در هر یک

از آن‌ها دو سه دسته کارگر مشغول به کار می‌شدند.^{۲۴}

آ. قاسم‌آف در یادداشتی (موجود در آرشیو سال ۱۹۱۶ / ۱۲۹۵) درباره‌ی کارگران معادن سبزوار می‌نویسد: «شرایطی که کارگران ناچارند در آن زندگی و کار کنند وحشت‌آور است و انسان در شگفت می‌ماند که چگونه آنان می‌توانند در چنین اوضاع و احوالی زندگی کنند. من درباره‌ی محل سکونت آنان چیزی نمی‌گویم بلکه منظور من وضع تغذیه، پوشاک، وسایل بهداشت و مانند آن است. همه آن‌ها با لباس‌های مندرس، گرسنه و غالباً بیمار هستند.» اجاره‌دار معادن فوق محمد اسماعیل اریاب و سپس در ۱۲۹۴ پسرش محمدعلی اریاب بودند. درباره‌ی این معادن کاسیس حکایت می‌کند: «کارگران حتی چرخ دستی هم برای حمل سنگ و سنگ معدن در اختیار نداشتند.»^{۲۵} در سند دیگری درباره معادن می‌خوانیم: «غالباً در معدن‌ها آوار و خرابی و انفجار روی داده، ده‌ها کارگر تلف می‌گردند.»^{۲۶}

کارگران راه‌سازی که در فضای آزاد کار می‌کردند و مستقیماً تحت تأثیر تغییرات جوی قرار داشتند، به سرعت قربانی امراض می‌شدند. در اسناد مربوط به راه‌سازی انزلی - تهران که تحت نظارت کارفرمای روسی بود، آمده است که در ظرف سه سال بیش از ۲۰۰ نفر از کسانی که در راه شوسه کار می‌کردند از تب و لرز تلف شدند.^{۲۷}

وضع بهداشت و درمان در صنایع مدرن ایران بهتر و در شرکت نفت انگلیس و ایران مناسب بود، ولی نه برای کارگران بلکه برای مقامات عالی‌رتبه و کارمندان شرکت. «شرکت نفت بیمارستانی داشت که وضع آن از حیث دوا و طبیب رضایت‌بخش بود. ظاهراً این مریض‌خانه برای کارگران و کارمندان شرکت نفت ساخته شده بود، ولی در حقیقت برای معالجه و استراحت مهندسان و کارمندان انگلیسی تأسیس شده بود.»^{۲۸} در سند دیگری می‌خوانیم: در محوطه شرکت «کوچک‌ترین پست

امداد طبی» برای کارگران تهیه نشده است. بنا به احصائیه رسمی خود کمپانی روزانه مرتباً از ۶۹ تا ۸۵ اتفاق اسف‌آور رخ می‌دهد.^{۲۹} «پیکار» نشریه‌ی دیگر فرقه‌ی کمونیست ایران از زبان یک کارگر آبادانی شرح می‌دهد: «... کم‌تر روزی اتفاق می‌افتد که ۱۰ تا ۱۵ نفر کارگر تلف نشود، مثلاً وقتی که کارگر مشغول کشیدن سیم الکتریک است برای او دست‌کشی مخصوصی که باید او را حفظ کند، نمی‌دهند ... به همین علل در روز چندین نفر کارگر بی‌دست و پا گردیده و یا تلف می‌گردند ...» همین گزارش می‌افزاید: «... در سال ۱۹۱۳ / ۱۲۹۲ یکی از کشتی‌های باری نمره‌ی یک دچار حریق گردید و ۱۳ نفر به این واسطه از کارگران طعمه حریق شدند و سوختند و برای اطفاء حریق کمپانی آلت اطفائی نداشت که جلوگیری نماید. و در ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ بارکش نمره ۷ غرق گردید و ۱۲ نفر کارگر ایرانی تلف شدند.»^{۳۰}

در هر دو نوع صنایع (کارخانجات مدرن و کارگاه‌ها) اگر در حین کار حادثه‌ای رخ می‌داد و کارگر صدمه می‌دید، کارفرمایان از پرداخت هزینه درمان سرباز می‌زدند. در زمان بیماری کارگر نیز قاعده به همین منوال بود. کارفرمایان حتی به کارگری که به دلیل بیماری نمی‌توانست سرکار خود حاضر شود مزد نمی‌پرداختند. کارگرانی که در حین انجام کار صدمه دیده و ناقص‌العضو می‌شدند، بدون دریافت دیناری از بابت خسارت از کار برکنار شده غالباً مجبور به تکیه می‌شدند.^{۳۱} در صورتی که کارگر حادثه دیده جان می‌سپرد، به ندرت تاوانی به بستگانش پرداخت می‌گردید.^{۳۲}

در شرکت نفت مقررات شدید انضباطی و سخت‌گیری رایج بود. کارگران حق نداشتند با عمال انگلیسی شرکت با صدای بلند حرف بزنند.^{۳۳} کارگری که دیر سرکار می‌رسید، از کار معلق می‌شد. در صورت کوچک‌ترین نارضایتی، کارفرما می‌توانست چند روز کارگر را از کار معلق

کند. ضرب و شتم کارگران هم امری متداول بود: «اذیت و آزار و کتک زدن کارگر جزو کارهای عادی انگلیسی‌ها و زیردستان شده بود. هیچ مقام صلاحیت‌داری به عرایض و شکایات کارگران رسیدگی نمی‌کردند. [به] دفعات اتفاق افتاده بود که انگلیسی‌ها کارگری را به ضرب مشت و لگد کشته، متأسفانه از طرف مقامات قضایی مورد تعقیب واقع نشده بودند.»^{۳۴} در کارگاه‌هایی که کارفرمایان ایرانی دایر کرده بودند، گاهی چوب و فلک هم به کار می‌رفت، کارفرمایان حتی یک‌بار کارگر جوانی را کشتند.^{۳۵}

عدم امنیت شغلی

مصیبت بزرگی که کارگران همواره با آن روبه‌رو بودند، خطر بیکار شدن بود. عدم امنیت شغلی دلایل گوناگونی داشت. در برخی از رشته‌های صنعتی در ماه‌های معینی از سال نیاز بیشتری به نیروی کار وجود داشت و به همین جهت کارفرمایان برای آن مدت معین کارگرانی را به‌طور موقت استخدام می‌کردند. مثلاً کارخانه‌ی بلژیکی قند کهریزک در فصل برداشت نیشکر که دو ماه به طول می‌انجامید، تا ۳۰۰ نفر را استخدام می‌کرد. در مؤسسه‌ی شیلات نیز کارگران به‌گونه‌ی فصلی و موسمی به کار گرفته می‌شدند.^{۳۶} برخی از کارخانه‌ها و کارگاه‌های بومی نیز که نمی‌توانستند با سرمایه‌های خارجی رقابت کنند، پس از مدت کوتاهی ورشکسته می‌شدند و به ناچار کارگران‌شان نیز به خیابان پرتاب می‌شدند. از سوی دیگر، کارفرمایان برای منضبط کردن کارگران و خلاص شدن از «عناصر مزاحم» ترجیح می‌دادند کارگران را به‌طور موقت استخدام کنند. صاحب‌کاران هر زمان که اراده می‌نمودند کارگران را اخراج می‌کردند و هیچ قانون و مقرراتی نیز برای حمایت از کارگران وجود نداشت. در شرکت نفت انگلیس و ایران «هر آن‌که مسترها اراده

می‌کردند می‌توانستند کارگران را از کارخانه اخراج کرده در صورت گستاخی (یعنی دفاع از حقوق حقه‌ی خود) وسیله‌ی حبس و تبعیدشان را نیز فراهم نمایند.»^{۳۷} همان‌گونه که قبلاً اشاره نمودیم، در کشاورزی و باغداری نیز کارگران به‌صورت روزمزد و برای انجام کارهای معینی استخدام و پس از آن دوباره بیکار می‌شدند.

نداشتن امنیت شغلی، تأثیرات منفی گوناگونی بر کار و زندگی کارگران دارد. کارگری که هر آن در معرض خطر اخراج قرار دارد، دچار تشویش و نگرانی دائمی است. برای آینده‌ی خود و خانواده‌اش نمی‌تواند برنامه درازمدتی بریزد و همواره باید چشمش به «مرحمت» کارفرما باشد. ناگزیر است در محیط کار هر ستمی را تحمل کند تا کارش را از دست ندهد. از آن‌جا که به‌طور موسمی شاغل است، قادر نیست خودش را در محیط کار تثبیت کند و مهارت‌های فنی‌اش را بالا ببرد. اصولاً انگیزه‌ای برای ارتقای مهارت خویش ندارد.

موقتی بودن کارگران در عین حال مانع بزرگی در راه متشکل شدن آن‌هاست. چرا که کار متشکل و ادامه‌دار، مستلزم حداقلی از اعتماد متقابل و دل‌بستگی به محیط کار و همکاران است. تجربیات سازمان‌گری طی سال‌های متمادی کار و مبارزه‌جویی در محیط کار کسب می‌شود. در حالتی که کارگر برای مدت کوتاهی استخدام شده و هر لحظه ممکن است از کارگاه یا کارخانه بیرونش بیاندازند، نمی‌تواند پایه و اساس تشکیلات گردد. حداکثر قادر است در حرکاتی که دیگران سازمان می‌دهند شرکت کند. مشکل عدم امنیت شغلی کارگران البته مخصوص دوره‌ی قاجار نیست. هم‌اکنون نیز یکی از مشکلات مهم کارگران، قراردادهای موقت است. قراردادهایی که به اختیار کارفرما معمولاً هر ۳۰ روز، ۶۰ روز و یا ۸۹ روز یک‌بار تمدید می‌شوند، کارگران را همواره در بیم و هراس اخراج نگه می‌دارند.

کار کودکان

کار کودکان در مزارع، کارگاه‌ها، دکان‌ها و باربری امری طبیعی و رایج و در افکار عمومی نیز از مشروعیت برخوردار بود. کارگران خردسال آسیب‌پذیرترین و بی‌حقوق‌ترین بخش نیروی کار بودند. دست‌مزد ناچیزی می‌گرفتند. قدرت دفاع از خود و جرأت اعتراض کردن نداشتند. به همین جهت برای کارفرمایان «بی‌دردسر» بودند.

کار کودکان در ایران سابقه‌ی صدها ساله دارد. یکی از مأموران انگلیس به نام جفری دوکت که در سال ۱۵۷۳ / ۹۵۲ از کاشان دیدن کرده بود، می‌نویسد: کاشان «شهری است سراسر کسب و تجارت و بیش‌تر از همه جا در این شهر دادوستد می‌شود و بازرگان‌های هندی بسیار در آن‌جا رفت‌وآمد دارند ... در آن‌جا بیکار دیده نمی‌شود اطفال حتی پنج ساله مشغول کارند، قماربازی با طاس یا کارت مجازات مرگ دارد.»^{۳۸}

در دوره‌ی قاجار نیز کار کودکان تحت شرایط رقت‌آور و دشوار رایج بود. پاولویچ و ایرانی‌سکی می‌نویسند: «از اطفال در زیرزمین‌های مرطوب و تاریک تحت شرایط بهداشتی فوق‌العاده مدهشی در زمستان روزانه ۹ و در تابستان ۱۰ ساعت کار می‌کشند. مزد روزانه اینان در حدود «چهار شاهی» و ناهار نیز به عهده‌ی خودشان است. غالباً صاحبان کارخانه‌ها پدران اطفال را متهم می‌کنند که در تغذیه‌ی اطفال‌شان سهل‌انگاری نموده و بدین‌ترتیب نمی‌توانند از آنان کار لازم را بکشند.»^{۳۹}

برای کودکان در محیط کار شخصیتی قابل نبودند. کتک زدن آن‌ها امری متداول و حتی «طبیعی» بود. گزارش‌هایی از رفتار وحشیانه با کودکان وجود دارد. به‌عنوان مثال حاج سیاح - یکی از مبارزین دوره‌ی مشروطیت - از مشاهداتش در شهر کرمان می‌نویسد: «اهل کرمان از شدت اضطراب اولاد خود را به شال‌بافی و فرش‌بافی می‌فرستد که اگر کامل و استاد شدند ده شاهی اجرت والا سه یا چهار شاهی می‌گیرند و اگر خطایی در کار یا

جزئی سستی از آن بچه‌های کوچک دیده شود با سوزن به دست ایشان زده سوراخ می‌کنند یا گوش‌شان را چنان فشار می‌دهند که نزدیک دریدن می‌گردد.»^{۴۰}

از جمله کارگاه‌هایی که در آن‌ها کودکان تحت استثمار وحشیانه قرار داشتند، قالی‌بافی‌های کرمان بود. در این‌جا بچه‌های شش ساله تحت شرایط طاقت‌فرسایی به کار گرفته می‌شدند. یکی از اسقف‌های انگلیسی در آذرماه ۱۳۰۰ خورشیدی کارفرمایان ۹ کارگاه قالی‌بافی کرمان را برای بحث درباره‌ی وضعیت کار دعوت کرد و پنج خواسته را در برابر آنان گذاشت. از آن‌جا که خواسته‌های فوق به گونه‌ای غیرمستقیم شرایط اسف‌بار کارگران - و به‌ویژه کودکان - در قالی‌بافی‌های مورد نظر را بازتاب می‌دهند، عین مطالبات را می‌آوریم:

۱. کارخانه به‌خوبی تهویه شود و تمیز و بهداشتی و روشن باشد؛
 ۲. در کارخانه ازدحام و جمعیت بیش از حد نباشد؛
 ۳. درباره‌ی وضع نشستن کارگران؛
 - الف. تیر قالی‌بافی ۱۱ اینچ از زمین فراتر باشد یعنی دست کم ۱۱ اینچ میان ته تیر تا زمین فاصله باشد؛
 - ب. تخته نیمکت صاف باشد و دست کم یازده اینچ پهنا داشته باشد؛
 - ج. اگر کودکان استخدام شده باشند باید نیمکت برای تکیه‌ی کودکان تکیه‌گاهی داشته باشد؛
 - د. نیمکت آن‌قدر از زمین فراتر نباشد که پاهای کودکان به کف زمین نرسد.
 ۴. کم‌ترین سن پسرکان کارگر ۸ سال و دخترکان کارگر ۱۰ سال باشد؛
 ۵. هیچ کودک کم‌تر از ۱۴ ساله بیش از ۸ ساعت در روز کار نکند.
- البته کارفرمایان کرمانی حتی به این خواسته‌های ابتدایی و کوچک هم ترتیب اثر ندادند. گفتنی است که کرمان حالت استثنایی نداشت و وضع

کودکان و زنان در قالی بافی های سراسر کشور مشقت بار بود. سلطانزاده حق داشت، هنگامی که نوشت: «استثمار در کارگاه های قالی بافی که کارفرمایان به معنای واقعی کلمه عرق زنان و کودکان را در می آورند، وحشتناک است ... این استثمار بی رحمانه تنها منحصر به کرمان نبوده بلکه در خراسان، کاشان، آذربایجان، سلطان آباد (اراک)، فارس و همه جا و هر جا که قالی بافی دایر است چنین استثماری وجود دارد ... خوراک معمولی آنان [زنان و کودکان قالی باف] فقط نان و آب است و اگر گرانی یا قحطی شروع شود، مرگ و میر در میان آنان به سرعت برق آسا افزایش می یابد. چنین است نحوه ی تولید آن قالی های نفیس و زیبایی که در ایران و خارج از سرزمین بخش بهترین کاخ ها و سالن های بورژواهاست.»^{۴۱}

سرنوشت ناگوار و جانگاہ کودکان قالی باف موضوع بسیاری از اشعار شاعران پر احساس و عاطفه نیز بوده است:

این فرش که زیب درگه اشراف است

در صنعت و نقش خارج از اوصاف است

تار و پودش ز هستی چند یتیم

رنگش ز رخ طفلک قالی باف است.»^{۴۲}

پی نوشت

۱. به نقل از آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد نخستین، چاپ اول، انتشارات پیام، تهران، ص ۲۸۲.

۲. در این باره مراجعه شود به اورسل، سفر به قفقاز و ایران، صص ۱۴۴ - ۱۴۳، به نقل از فشاهی، همان، صص ۳۴۹ - ۳۴۸.

۳. در این باره رجوع شود به بخش ششم همین کتاب، زیر عنوان «در ایران کارگر نداریم و تمام کارفرما هستند».

۴. خاطرات دوران مہری شده (خاطرات و اسناد یوسف افتخاری) ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹، به کوشش: کاوه بیات، مجید تفرشی، انتشارات فردوس، چاپ اول، ۱۳۷۰ - تهران، ص ۱۱۹.

۵. مانی، شکرالله، تاریخچه ی نهضت کارگری در ایران، بی نا، چاپ دوم، تهران، اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۷.

۶. اطلاعات مندرج در این بخش به جز مواردی که ذکر می شوند از دو مقاله ی زیر می باشد:

الف: عبدالله یف، کارگران ایران در اواخر دوره ی قاجار، همان.

ب: عبدالله یف، وضعیت مادی طبقه ی کارگر ایران، تلخیص از فرهاد کشاورز گیلانی. ۷. رجوع شود به استاد ...، جلد ۴، ص ۱۶۰؛ یوسف افتخاری در این باره می نویسد: «ظاهراً ساعت کار شرکت نفت روزی هشت ساعت بوده ولی از روی حساب دقیق روزی یازده ساعت وقت کارگران در کارخانه و بین راه تلف می شد.» همان، ص ۱۱۷.

۸. مارکس، کارل، کاپیتال، جلد اول، همان، ص ۵۰۳.
۹. یکی از متداولترین واحدهای طول در ایران ذرع بود و ۳ اندازه آن رایج بود. ذرع شاهی که معادل ۱/۱۲ متر و بیش‌تر در تبریز متداول بود. ذرع مقصر معادل ۱/۰۴ متر که در تهران و شیراز معمول بود. ذرع نیشابور که ۲/۵ برابر ذرع شاهی بود. به نقل از گنج شایگان، ص ۱۶۸.
۱۰. در آن زمان واحد پول ایران قران نام داشت. اجزای آن شاهی، دینار و عباسی بودند. هر قران، ۵ عباسی، ۲۰ شاهی و هزار دینار بود. با این حساب هر شاهی معادل ۵۰ دینار بود و ۴ شاهی را یک عباسی می‌نامیدند. پرازش‌ترین معیار پول ایران تومان بود و برابر ۱۰ قران می‌شد.
۱۱. مانی، همان، صص ۸ - ۷.
۱۲. افتخاری، همان، ص ۱۱۶.
۱۳. ستاره‌ی سرخ، همان، ص ۴۳۱.
۱۴. آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، انتشارات نوید، آلمان، ۱۳۶۴، ص ۸۸.
۱۵. فلور، اتحادیه‌های کارگری، ص ۱۳۴.
۱۶. همان، ص ۱۴۷.
۱۷. عبدالله‌یف، کارگران ایران، ص ۱۱۰، ناگفته نماند که ایشان معیار خود را برای متوسط دست‌مزد کارگران ۲ قران فرض می‌کند.
۱۸. عبدالله‌یف، کارگران ایران، ص ۱۱۰.
۱۹. فلور، اتحادیه‌های کارگری، ص ۱۴۱.
۲۰. افتخاری در صفحه ۳۵ خاطرات دوران سپری شده، کرایه ماهیانه یک خانه را حدود ۴ تومان ذکر می‌کند.
۲۱. ستاره‌ی سرخ، همان، صص ۴۲۳ - ۴۱۵.
۲۲. فلور، اتحادیه‌های کارگری، ص ۱۳۲.
۲۳. همان.
۲۴. شهری، همان، جلد دوم، ص ۵۷۹.
۲۵. عبدالله‌یف، کارگران ایران، صص ۱۰۶ - ۱۰۵.
۲۶. ستاره‌ی سرخ، همان، ص ۴۶۲.

۲۷. عبدالله‌یف، کارگران ایران، ص ۱۰۳.
۲۸. افتخاری، همان، ص ۱۲۰.
۲۹. ستاره‌ی سرخ، همان، ص ۴۳۲.
۳۰. پیکار، شماره ۶، اول ژوئن ۱۹۳۱، به نقل از اسناد، جلد ۴، صص ۱۶۲ - ۱۶۱.
۳۱. افتخاری، همان، ص ۱۲۱.
۳۲. فلور، اتحادیه‌های کارگری، ص ۱۳۳.
۳۳. ستاره‌ی سرخ، همان، ص ۴۱۹.
۳۴. افتخاری، همان، ص ۱۱۸، گروه در متن اصلی است.
۳۵. فلور، اتحادیه‌های کارگری، ص ۱۴۶.
۳۶. Abdullaev/ Bourgeoisie/ P.49.
۳۷. افتخاری، همان، ص ۱۱۸.
۳۸. به نقل از کرزن، همان، جلد دوم، ص ۱۴.
۳۹. پاولویچ و ایرانسکی، همان، ص ۵۰.
۴۰. خاطرات حاج سیاح یادوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح و تصحیح سیف‌الله گلکار، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوم، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۱۶۴.
۴۱. به نقل از اسناد، جلد ۴، ص ۱۰۳.
۴۲. به نقل از ستاره‌ی سرخ، شماره پنجم و ششم، آبان و آذر ۱۳۰۸، همان، ص ۳۰۴.

بخش چهارم

کارگران مهاجر ایرانی

همان‌گونه که در بخش اول ذکر شد، پیوستن ایران به بازار جهانی و تقسیم کار بین‌المللی که در آن کشورهای چون ایران عمدتاً وظیفه‌ی تأمین مواد خام و کشاورزی برای کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری را به عهده گرفتند، مانع رشد طبیعی و موزون اقتصاد ایران شد. این امر در عین حال رشد مناسبات کالایی در روستاها و مهاجرت دهقانان به شهرها و هم‌چنین ورشکستگی آن دسته از صنایع داخلی که قادر به رقابت با سرمایه‌ی خارجی نبودند را تسریع نمود. در نتیجه شمار بیکاران با شتاب افزایش یافت. از سوی دیگر توسعه‌ی اقتصادی ایران به اندازه‌ای نبود که بتواند نیروی کار مازاد را جذب کند. بدین سبب هر سال هزاران تن برای یافتن کار به خارج از کشور - و به‌ویژه به ترکستان، قفقاز و استانبول - مهاجرت می‌کردند.

جنبش کارگری ایران در زمان مشروطیت و سال‌های پس از آن را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن تأثیرات این مهاجران مورد ملاحظه قرار داد. شخصیت‌هایی مانند سید محمد دهگان مدیر شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران، میرزا محمد آخوندزاده نماینده‌ی باربران انزلی در شورای مرکزی و یوسف افتخاری سازمانده تشکیلات مخفی کارگری در آبادان،

جزو مهاجران ایرانی بودند. بنابراین ضروری است صفحاتی را به کارگران مهاجر ایران اختصاص دهیم.

مهاجرت دسته‌جمعی بیکاران ایران برای پیدا کردن کار به روسیه از اواسط سده‌ی نوزدهم میلادی آغاز شد و تا اوایل سده‌ی بیستم ادامه داشت. طی سال‌های متوالی، ده‌ها هزار نفر از مرز ایران و روسیه می‌گذشتند.

ارقام ذیل که توسط ولادیمیر مینورسکی کنسول سابق روس در ایران تنظیم شده است، تعداد گذرنامه‌های صادره در شمال ایران (غیر از تهران) برای مسافرت به قفقاز را نشان می‌دهد.

سال	تعداد/نفر	سال	تعداد/نفر
۱۲۷۰	۱۵۶۱۵	۱۲۷۸	۲۹۷۳۵
۱۲۷۱	۱۶۴۸۸	۱۲۷۹	۱۶۶۲۷
۱۲۷۲	۱۵۹۰۶	۱۲۸۰	۲۲۷۷۶
۱۲۷۳	۱۷۳۷۳	۱۲۸۱	۲۷۵۷۰
۱۲۷۵	۱۹۹۳۹	۱۲۸۲	۳۲۸۶۶
۱۲۷۶	۲۲۸۶۱	۱۲۸۳	۵۹۱۲۱
۱۲۷۷	۲۶۳۵۵	—	—

قریب ۹۰ درصد از گذرنامه‌ها در آذربایجان صادر شدند.^۱ در برخی سال‌ها رقم مهاجران از مرز ۲۰۰ هزار تن نیز می‌گذشت.^۲ «تنها در ۱۹۰۴ / ۱۲۸۳ برای ۵۴۸۴۶ عملیه‌ی معمولی ایرانی ویزای مهاجرت به روسیه صادر شد. در ۱۹۰۵ / ۱۲۸۴ سیصد هزار ایرانی به روسیه رفتند که قسمت اعظم آن‌را کارگران تشکیل می‌دادند.»^۳

آوتیس سلطان‌زاده نظریه‌پرداز سرشناس فرقه‌ی کمونیست ایران

تعداد کارگران مهاجر ایرانی به ایالات روسیه در اوایل ۱۹۱۸ را حدود ۳۰۰ هزار تن تخمین می‌زدند.^۴ پژوهش‌گران روسی آقایان عبدالله‌یف، ایران‌دوست (و. پ. استروف) و خانم بلوا/ Belova همگی درباره‌ی وجود انبوه کارگران مهاجر ایرانی در روسیه متفق‌القولند. طبق پژوهش‌های عبدالله‌یف، در ۱۹۰۳ / ۱۲۸۲ از ۲۳ هزار کارگر صنعت نفت بادکوبه بیش از ۵۰۰۰ نفر ایرانی بودند. در تفلیس رقم کارگران ایرانی را از ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر ثبت کرده‌اند. در ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵ در معادن مس «الله‌وردی» ارمنستان ۲۵۰۰ کارگر ایرانی کار می‌کردند. همین گروه در آن سال هسته‌ی اصلی اعتصاب کارگران معادن فوق را تشکیل می‌داد.^۵ ایران‌دوست هم می‌نویسد: «در سال ۱۹۱۰ در مؤسسات صنایع و تجارت قفقاز ۱۲۰ هزار کارگر دایمی ایرانی به کار مشغول بود. در سال ۱۹۱۱ / ۱۲۹۰ در روسیه ۱۶۰ هزار کارگر موقت و ۳۳ هزار کارگر دایمی ایرانی کار می‌کرد.» در سال ۱۹۱۳ / ۱۲۹۲ فقط در معدن نفت باکو و سایر کارخانه‌ها ۲۰۹۲۵ نفر مرد و ۱۹۱۵ نفر زن ایرانی کار می‌کردند. این رقم در ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ به ۲۳۰۳۴ نفر مرد و ۹۱۲۴ نفر زن افزایش یافت.»^۶

اغلب کارگران مهاجر ایرانی ریشه‌ی دهقانی داشتند، بدون سنت و تجربه‌ی کارگری بودند و از سر استیصال و درماندگی، برای به کف آوردن توشه‌ای حاضر بودند به پست‌ترین کارها در مقابل دریافت مبلغ ناچیزی تن دهند. اینان هر گونه شرایطی را از سوی صاحب کار می‌پذیرفتند. از این‌رو ارزش نیروی کار کارگران محلی را پایین می‌آوردند. پلاستون می‌نویسد: «کارگران ایرانی به مناسبت تسلیم در برابر شرایط تحمیلی صاحبان مؤسسات صنعتی، فعالیت سندیکا‌های محلی را بسیار دشوار کردند. بلشویک‌ها برای فعالیت در میان کارگران ایرانی سخت می‌کوشیدند.»^۷

فعالیت سوسیال دموکرات‌های روسیه در میان مهاجران ایرانی به‌ویژه در گرماگرم انقلاب‌های ۱۹۰۵ / زمستان ۱۲۸۳ روسیه، مشروطیت ایران ۱۲۸۵ و انقلاب ۱۹۱۷ / ۱۲۹۶ روسیه، با استقبال گرم بخش‌های مبارز کارگران روبه‌رو می‌شد. سوسیال دموکرات‌ها به گوش مشتاق طیف‌های پیکارجوی کارگران ایرانی می‌خواندند که «برای دفاع از حقوق‌تان متحد شوید». در عین حال می‌کوشیدند در میان مهاجران ایرانی احزاب چپ تشکیل دهند یا گروه‌های چپ را تقویت کنند.

در این باره در جایی می‌خوانیم: در ۱۹۰۴ / ۱۲۸۳ سازمان «همت» (فرقه اجتماعیون عامیون) به کمک سوسیال دموکرات‌های روسیه در باکو میان مهاجران ایرانی تشکیل شد.^۸ در کتاب دیگری، زمان تأسیس سازمان «همت» سال ۱۹۰۰ قلمداد شده، درباره‌ی این جریان نوشته شده است: «جریان «همت» مانند دیگر جریان‌های روشنفکری ملی و یا مارکسیستی ضد رژیم تزار که از دهه‌های آخر سده نوزدهم در روسیه به‌وجود آمده بودند، در سال ۱۹۰۰ توسط گروهی از جوانان روشنفکر اصلاح‌طلب با تمایلات مارکسیستی در باکو تشکیل گردید و مانند گروه‌های دیگر در روسیه به حزب سوسیال دموکرات روسیه گرایش یافت و در پیوند با آن قرار گرفت. سه سال پس از تأسیس این گروه نشریه‌ای به نام همت بیرون داد و با نام این نشریه شناخته شد.»^۹ کس دیگری نیز با چشم‌پوشی از نقش مارکسیست‌های روسیه در برپایی «همت» می‌نویسد: «حزب اجتماعیون عامیون در باکو و در اوایل ۱۲۸۳ / ۱۹۰۴، توسط گروهی از مهاجران که زمانی در حزب سوسیال دموکرات روسیه فعالیت می‌کردند، تأسیس شد. این حزب با گشودن باشگاه «همت» برای یک‌صد هزار کارگر مهاجر ایرانی - اکثرآ از آذربایجان ایران - که در حوزه‌ی نفت باکو کار می‌کردند، به فعالیت پرداخت.^{۱۰} البته باید دانست که برخلاف نظر آبراهامیان که «همت» را تا سطح «باشگاه» حزب اجتماعیون عامیون تنزل

می‌دهد، این سازمان هویت مستقلی داشت.

به هر ترتیب «همت» در میان کارگران فعال بود و به‌ویژه در بحبوحه‌ی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ارتباط تنگاتنگ‌تری با آن‌ها برقرار نمود. کارگران مهاجر ایرانی در اعتصابات ۱۹۰۵ / ۱۲۸۴ منطقه‌ی قفقاز یعنی جایی که حوزه‌ی فعالیت «همت» بود، مشارکت فعالی داشتند. پاره‌ای از مهاجران ایرانی که خود مستقیماً در جریان انقلاب ۱۹۰۵ قرار داشتند و تحت تأثیر فعالیت‌های احزاب سوسیال دموکرات آن سامان تجاری آموخته بودند، همین که آوازه‌ی انقلاب مشروطیت ایران را شنیدند به‌سوی شهر و دیار خود سرازیر شدند. اینان به‌ویژه در شهرهای تبریز، تهران، مشهد، رشت و اصفهان سکنی گزیده، به فعالیت پرداختند. بدین‌سان افکار سوسیال دموکراسی و روش‌های مبارزاتی‌ای که در روسیه فراگرفته بودند را با خود به ایران آوردند.^{۱۱} سوسیال دموکرات‌های روسیه پس از بازگشت مهاجران به ایران نیز ارتباط خود را با آنان حفظ می‌کردند و به آن‌ها یاری می‌رساندند. خانم بلوا می‌نویسد: «چون سوسیال دموکرات‌های ایرانی مدت مدیدی مطبعه (چاپ‌خانه) در ایران نداشتند ناچار بودند در سال‌های اول انقلاب (مشروطیت) بیانیه‌ها و سایر مطبوعات خود را در چاپ‌خانه‌های ماوراء قفقاز به طبع رسانده و (اغلب از باکو) به کشور حمل نمایند.»^{۱۲} پاولویچ و ایرانسکی نیز گزارش می‌دهند که سوسیال دموکرات‌های قفقاز در جریان انقلاب مشروطه - و به‌ویژه در کشمکش‌های تبریز - شرکت داشتند و در سرکوب‌های ۱۹۰۸ / ۱۲۸۷ در تبریز مجموعاً ۲۲ تن از آنان جان باختند.^{۱۳}

فعالیت همت در میان کارگران پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ / ۱۲۸۳ روسیه و نیز سرکوب جنبش مشروطیت توسط محمدعلی‌شاه فروکش کرد. بار دیگر در فضای پرشور و هیجانی که به میمنت انقلاب فوریه ۱۹۱۷ / اواخر ۱۲۹۵ روسیه به‌وجود آمده بود، جنب و جوش‌ها از

سرگرفته شد. این بار سوسیال دموکرات‌های مُجربِ هوادار بلشویک‌ها در باکو گرد آمدند و مقدمات تشکیل فرقه‌ی عدالت را فراهم آوردند. «نخستین گردهم آیی برای بنیاد حزب عدالت ۲۷ مه ۱۹۱۷ / ۷ اردیبهشت ۱۲۹۶ در محله‌ی صابونچی باکو تشکیل گردید.»^{۱۴} سلطان‌زاده، جریان تشکیل فرقه عدالت را چنین شرح می‌دهد: «کارگران ایرانی مقیم باکو حتی در سال ۱۹۱۴ با شرکت در تظاهرات جوشان ضد جنگی امپریالیستی گام به میدان گذاشته بودند. در ۱۹۱۶ کارگران انقلابی ایران از حزب سوسیال دموکرات [اجتماعیون عامیون؟] جدا شده و مدتی طولانی در بین توده‌های پرولتری شهر باکو که اکثر کارگران ایرانی بودند، مستقلاً به کار پرداختند.»^{۱۵} «پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه به ابتکار گروهی از کارگران ایران که در معادن نفت باکو کار می‌کردند، حزب «عدالت» ایران تشکیل شد. این حزب که با فراکسیون بلشویک‌ها پیوند نزدیکی داشت بعداً [۳۱ خرداد ۱۲۹۹] خود را حزب کمونیست نامید. حزب در طی سال‌های ۱۹۱۸ / ۱۲۹۷ و ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ نفوذ شگرفی در میان کارگران ایرانی مقیم باکو به دست آورد و زمانی حدود ۶ هزار نفر عضو مخفی داشت. کمیته‌ی حزب «عدالت» اعضای خود را برای کارهای تبلیغاتی و تشکیلاتی به ایران می‌فرستاد و در آن‌جا حوزه‌های حزبی تشکیل می‌داد و مطبوعات حزبی ارسال می‌داشت. اندکی بعد در همه جا و نه تنها در قفقاز بلکه در ترکستان نیز سازمان‌های مشابهی در میان کارگران ایرانی به وجود آمد.»^{۱۶}

با توجه به اظهارات فوق مشخص می‌شود که فعالیت «عدالت» در آغاز نه در میان کارگران داخل ایران بلکه بین کارگران ایرانی مقیم آسیای مرکزی (قفقاز، ترکستان و ...) بوده است و در درون مرزهای جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه شوروی کار می‌کرده است. «در طول سال ۱۲۹۶ و اوایل ۱۲۹۷ حزب عدالت توانست در آذربایجان، داغستان،

هشترخان، تفلیس، باطوم، ایروان، گنجه و دیگر شهرهای قفقاز و گرجستان کارگران ایرانی را متشکل نماید. در اوایل ۱۲۹۹ در آسیای میانه، ۵۲ سازمان محلی وجود داشت که از سال ۱۲۹۸ به شدت فعالیت می‌نمودند.»^{۱۷} حزب فوق علیه دولت خودکامه‌ی ایران نیز دست به اقدام می‌زد. «حمله به کنسول‌گری ایران در باکو، که در آوریل ۱۹۱۸ / فروردین ۱۲۹۷ صورت گرفت، اولین حادثه انقلابی از فعالیت کمیته عدالت بود که ثبت شده است. کارمندان کنسول‌گری توانستند این حمله را دفع کنند. یک‌ماه بعد، دومین حمله به کنسول‌گری صورت گرفت و این بار با موفقیت همراه بود. کنسول‌گری به تصرف حمله‌کنندگان درآمد و «محمد ساعد» که سرکنسول بود ناگزیر به فرار گردید.»^{۱۸}

فرقه‌ی عدالت بر اساس الگوی حزب بلشویک ساخته شده بود و اساساً خود پیکری از این حزب بود. سلطان‌زاده در این باره تصریح می‌کند: «مطابق تصویب‌نامه‌ی هشتمین کنگره‌ی حزب کمونیست روسیه، کلیه احزاب ملّی کمونیست که در چارچوب جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه شوروی وجود داشتند، می‌بایستی به عضویت حزب کمونیست روسیه در آیند.»^{۱۹} و فرقه‌ی عدالت نیز جزو احزاب کمونیستی محسوب می‌شد که در قلمرو روسیه شوروی تشکیل گشته بود. پلاستون هم‌چنین رابطه‌ی تنگاتنگی را تأیید می‌کند: «فعالیت حزب عدالت در باکو در رابطه‌ی نزدیک با کمیته‌ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در شهر باکو انجام می‌گرفت. سازمان باکوی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و عدالت و همت در واقع سازمان واحدی بودند که به‌خاطر فعالیت در میان زحمت‌کشان ملّیت‌های مختلف، ظاهراً به شکل سازمان‌های جداگانه عمل می‌کردند. این سازمان‌ها تحت رهبری بلاواسطه دفتر (بورو) باکوی کمیته‌ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ناحیه‌ی قفقاز فعالیت می‌کردند. کمیته‌ی مذکور، به فاصله‌ی زمان‌های

معین، درباره‌ی اشکال و روش‌های فعالیت سازمان‌های همت و عدالت بحث کرده و نظر می‌داد.^{۲۰} «فرقه‌ی عدالت، شوروی را کشور کارگران و زحمت‌کشان می‌دانست. متخاصمان آنرا دشمنان کارگران می‌شناخت. دفاع از دست‌آوردهای آن و فداکاری و جان‌فشانی برای حفظ موجودیت آنرا جزو وظایف مسلم خود و هر کمونیست و کارگری می‌دانست. برای همین هم در فعالیت‌های سیاسی - نظامی در کنار بلشویک‌ها بود. در ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۸ / ۵ مرداد ۱۲۹۷، هنگامی که نیروهای ترکیه به باکو حمله‌ور شدند، فرقه‌ی عدالت و کمیته‌ی مرکزی همت تصمیم گرفتند که اعضای خود را در گروه‌های مسلح کارگری برای دفاع از شهر بسیج کنند. پس از تسخیر شهر به وسیله‌ی نیروهای اشغال‌گر، بیش از نیمی از اعضای کمیته مرکزی عدالت توقیف و به قتل رسیدند.»^{۲۱}

«گروه‌های مسلح انترناسیونالیستی کارگران مهاجر ایرانی در درگیری‌های ترکستان، قفقاز، سواحل ولگا و روسیه‌ی مرکزی - که به خاطر استقرار حکومت شوروی صورت گرفت - فعالانه شرکت می‌جستند. قلیق [خلیق؟! اوغلی - کارگر ایرانی عضو حزب کمونیست (بلشویک) روسیه - به هنگام شورش ضد انقلابیون در کوقند، از کارگران فقیر شهر گروه مسلحی تشکیل داد و مدت ۱۶ روز از قلعه‌ی آن شهر دفاع کرد. گروهی از کمونیست‌های ایرانی به رهبری ب. (بهرام) آقازاده (عضو کمیته‌ی مرکزی عدالت) در گروه مسلح معروف به «گروه پولادین» در ماوراء قفقاز علیه دنیکن می‌جنگید. «گروه انترناسیونالیستی ایرانیان» و «گروه سوار نظام ایرانیان» در جبهه‌ی ترکستان بر ضد اشغال‌گران انگلیسی و با باسمه‌چی‌ها^{۲۲} می‌جنگیدند ... هدایت امین‌یگی، دبیر حوزه‌ی حزب کمونیست ایران و شرکت‌کننده در انقلاب اکتبر در پتروگراد، در جنگ با گاردهای سفید در آستراخان قهرمانانه جان سپرد.»^{۲۳}

با این توضیحات مشخص می‌گردد که مناسبات «عدالت» و

بلشویک‌ها بسیار نزدیک بوده، به نحوی که گاهی هم چون یک تن واحد به نظر می‌رسیدند. زمانی هم که «عدالت» نام خود را به «فرقه کمونیست ایران» تغییر داد، تا مدت‌ها همین حالت ادامه داشت. ناگفته نماند که فرقه‌ی کمونیست ایران در مرام‌نامه‌اش خود را «فرقه‌ی کمونیست «بلشویک» ایران» یا «فرقه‌ی اشتراکیون - اکثریتون ایران» می‌نامید.^{۲۴} سلطان‌زاده چهره‌ی برجسته فرقه، یک بلشویک پخته و مسلط به تئوری‌های لنینی بود. ناگفته پیداست که بلشویک خواندن او به معنای این نیست که سلطان‌زاده را دنباله‌روی چشم بسته‌ی عقاید بلشویک‌ها قلمداد کنیم. وی یک تئوریسین برجسته‌ی بلشویکی بود و از اعضای صاحب‌نام این حزب مانند «کامنوف»، «زینوف» و «ارژونیکیدزه» چیزی کم نداشت.

به هر حال اگر چه فرقه‌ی عدالت در آغاز فعالیت محسوسی در ایران نداشت، ولی همان گونه که ذکر آن رفت اعضای فرقه برای کارهای تبلیغاتی و تشکیلاتی به ایران می‌رفتند چنان‌که در ۱۲۹۸ عده‌ای از اعضای آن به منظور ایجاد واحدهای سازمانی به ایران اعزام شدند. علی‌رغم موانعی که از سوی نیروهای دولتی در مقابل آن‌ها قرار گرفته بود، این فرقه توانست در اواخر همین سال در شهرهای تبریز، تهران، رشت، خوی، قزوین، اردبیل، خلخال، زنجان و مشهد و در استان مازندران واحدهای کوچک سازمانی به وجود آورد.^{۲۵} بدین ترتیب افکار بلشویکی در جامعه ایران جای پا پیدا کرد. سرانجام فرقه عدالت در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۰ / ۳۱ خرداد ۱۲۹۹ برای اولین بار کنگره‌ی خود را در داخل مرزهای ایران و در شهر انزلی برپا نمود. این کنگره به ابتکار کمیته‌ی ایالتی فرقه‌ی عدالت در ترکستان شوروی برگزار شده بود.^{۲۶} ۴۸ نفر با حق رأی در جلسه شرکت داشتند. ترکیب اعضای کنگره عبارت از ۶۰ درصد کارگر و شاگرد، ۱۱ درصد صنعت کار، ۲۰ درصد پیشه‌ور و ۳

درصد نظامی بود.^{۲۷} در کنگره مرام‌نامه و نظام‌نامه فرقه تصویب شد و نام «عدالت» به «فرقه کمونیست ایران» تغییر یافت، و ۱۵ نفر به عنوان اعضای کمیته مرکزی انتخاب شدند که نام ۸ تن آن‌ها: سلطان‌زاده، میرجعفر پیشه‌وری، علی خالوف، محرم آقاییف، بهرام آقاییف، کامران آقاییف، کربلایی صدق‌علی و آخوندزاده بود.^{۲۸} کنگره به کمیته مرکزی مأموریت داد که بیش از هر چیز در خاک ایران فعالیت کند، سازمان‌های موجود در کشور را تقویت نماید و سازمان‌های تازه‌ای تشکیل دهد.^{۲۹}

هم در برنامه‌ای که در این کنگره به تصویب رسید و هم در سندی که تحت عنوان «مرام‌نامه حالیه فرقه کمونیست» منتشر شد، به موضوع اتحادیه‌های کارگری اشاره شده بود. در برنامه، در این‌باره آمده بود: «مساعدت اتحادیه‌های کارگری با تمام وسایل نه تنها به کارگران، بل هم‌چنین به شاگرد کارگران و صنعت‌گران فقیر، بر حسب رشته تولید».^{۳۰}

در «مرام‌نامه حالیه» نیز که توسط جناح دیگری از فرقه کمونیست منتشر شده بود، فوری‌ترین وظایف فرقه در ۱۳ بند تنظیم گشته بود. در بند اول روی «ایجاد عده‌ی زیادی کادر محکم حزبی که حزب بتواند به وسیله آنان رهبری مستقیم بر توده‌های وسیع طبقات زحمت‌کش را در دست بگیرد»، تأکید شده بود. بند پنجم نیز به موضوع «کار تشکیلاتی وسیع بین طبقات زحمت‌کش، ایجاد اتحادیه‌ها و مساعدت به گسترش نهضت سندیکایی و تعاون و دادن محتوای انقلابی به آن‌ها و رهبری مشی سیاسی آن‌ها» اختصاص داشت.^{۳۱}

اگر چه در هر دو سند مذکور به مسأله اتحادیه‌های کارگری اشاره شده بود؛ ولی اولاً: فرقه‌ی کمونیست در حال و هوای آن سال‌های پرتلاطم (۱۳۰۰ - ۱۲۹۹) بیش‌تر به فعالیت‌های ضربتی و مسلحانه تا یک کار درازمدت سیاسی گرایش داشت. کار اصلی فعالان حزبی تبلیغات میان ایرانیان مقیم روسیه، گردآوری نیروی داوطلب برای ارتش سرخ شوروی

و نیز تقویت جنبش جنگل و دخالت در آن بود. در آن زمان فرقه با جنگلی‌ها به رهبری میرزا کوچک‌خان در ائتلاف بود و جهت حمایت آن، نیرو به استان گیلان اعزام می‌کرد. در این باره امیل لوسور / Emile Lesueur استاد سابق دانشکده‌ی حقوق ایران می‌نویسد که از میان ۵۰۰۰ نفر نیروی نظامی منظم جنبش جنگل که بنیه نظامی این نهضت را در اوج اقتدار آن تشکیل می‌دادند، متجاوز از ۶۰۰ نفر از بلشویک‌های باکرو بودند که به حزب انقلابی عدالت [کمونیست ایران] تعلق داشتند.^{۳۲}

ثانیاً: فرقه‌ی کمونیست در آن زمان سخت درگیر رقابت‌ها و اختلافات درونی خود بود. کشمکش بر سر قدرت در دستگاه حزبی به حدی بالا گرفته بود که ظرف ۲/۵ ماه بعد از کنگره انزلی ۱۲ نفر از ۱۵ عضو کمیته مرکزی منتخب کنگره فوق از رهبری فرقه برکنار شدند و سلطان‌زاده به مسکو منتقل شد. دو نفر از سه عضو باقی‌مانده در کمیته مرکزی آخوندزاده و پیشه‌وری بودند. چند ماه بعد در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۲ / ۵ بهمن ۱۳۰۰، بار دیگر ترکیب کمیته مرکزی تغییر کرد.^{۳۳}

ثالثاً از فحوای کلام تحلیل‌گر فرقه (سلطان‌زاده) چنین برمی‌آید که وی بیش‌تر موانع موجود در مقابل فعالیت اتحادیه‌ای را در نظر داشته تا کار در این راستا را. او ضمن حایز اهمیت خواندن توسعه‌ی «اتحادیه‌های صنعتی» خاطر نشان می‌سازد که: «در کشور عقب مانده‌ای نظیر ایران که در آن فتودالیسم هنوز به هیچ‌وجه از بین نرفته، در کشوری که از خلال روابط اقتصادی چهره‌ی حیوانی سرمایه‌ی تجاری و رباخواری نمایان می‌گردد، طبعاً جنبش سندیکایی نمی‌توانست به موفقیت‌هایی که در کشورهای سرمایه‌داری در این زمینه حاصل شده است نایل گردد. گذشته از این، حالت جنینی صنعت از یک سو و عقب ماندگی سیاسی مردم زحمت‌کش از سوی دیگر، امکان فعالیت وسیع در این زمینه را منتفی می‌کرد».^{۳۴}

مؤلفه‌های بالا نشان می‌دهند که فرقه در آغاز فعالیتش، از یک سو بیش از

آن درگیر مشکلات گوناگون بوده که بتواند یا بخواهد نیروهای اصلی خود را در عرصه‌ی فعالیت‌های کارگری بسیج کند؛ از سوی دیگر، بیش‌تر به یک سازمان جنگی شباهت داشت تا نیرویی که کار پرحوصله و ظریف سازمان‌دهی فعالیت منظم کارگری را پیشه‌ی خود سازد. به هر ترتیب، در آغاز، کار در اتحادیه‌ها برای فرقه از اولویت برخوردار نبود و در درجات بعدی اهمیت قرار داشت. برای همین نیز در کار سازمان‌دهی اتحادیه عمومی کارگران ایران (از این پس شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران)، ما شخصیتی مانند محمد دهگان را می‌یابیم. دهگان مارکسیست بود، ولی هیچ سند قابل اتکاء و مشخصی دال بر عضویت او در فرقه‌ی کمونیست در دست نیست. از جمله‌ی مؤلفه‌های گوناگونی که استقلال دهگان از فرقه را نشان می‌دهند، یکی جهت‌گیری مقالاتی بود که وی در روزنامه‌ی حقیقت - که او مدیر مسئول آن بود - می‌نوشت. در بخش ششم به این موضوع خواهیم پرداخت که آن‌چه روزنامه‌ی حقیقت دنبال می‌کرد، کسب یک سلسله حقوق اجتماعی و تثبیت آن‌ها در جامعه بود، نه به حاکمیت رساندن حزب، نیرو یا فرد خاصی. و این با نگرش بلشویکی به اتحادیه‌ها، که فرقه بدان مسلح بود، تفاوت ماهوی داشت.

از آن‌جا که فرقه‌ی کمونیست ایران با روحیات و مطابق با الگوی حزب بلشویک پرورش یافته، قوام گرفته بود، تلقی آن نیز از تشکلات کارگری ۸ جدا از اندیشه‌های بلشویکی نبود. بنابراین، لازم است در این‌جا اشاره‌ای به نگرش بلشویک‌ها درباره تشکلات کارگری داشته باشیم.

این گرایش جان سخت که گویی تشکلات کارگری جزو ابزارهای پیش‌برد سیاست حزب هستند، ریشه در معتقدات بلشویک‌ها داشت و از کنگره‌ی پنجم حزب سوسیال دموکرات روسیه (۳۰ آوریل - ۱۹ مه ۱۹۰۷ / ۲۹ - ۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۶) به عنوان یکی از هدف‌های عمده‌ی حزب تصویب شده بود. در این کنگره که در لندن برگزار شد و در آن

بلشویک‌ها از اکثریت برخوردار بودند، قطع‌نامه‌ای «درباره‌ی اتحادیه‌های کارگری» به تصویب رسید. در آن «توجه سازمان‌های حزبی و سوسیال دموکرات‌های فعال در اتحادیه‌های کارگری» به این هدف عمده جلب شده بود که تلاش آنان باید معطوف به امر «پیش‌بردن شناسایی رهبری ایدئولوژیک حزب سوسیال دموکرات توسط اتحادیه‌های کارگری و هم‌چنین برقرار کردن ارتباط تشکیلاتی با حزب» گردد.^{۳۵} چند ماه بعد در فوریه ۱۹۰۸ / بهمن ۱۲۸۶ کمیته مرکزی فرمان داد که باید نزدیک‌ترین رابطه‌ی ممکن میان اتحادیه‌ها و حزب برقرار شود و «تحت هیچ شرایطی بی‌طرفی اتحادیه‌های کارگری و یا پیوستگی غیر حزبی آن‌ها» به رسمیت شناخته نشود.^{۳۶} بدین ترتیب تابع نمودن اتحادیه‌ها به حزب جزو اصول و پایه‌های ایدئولوژی حزب قرار گرفت؛ و بلشویک‌ها، رهبری و تعیین خط‌مشی سیاسی تشکلات کارگری را وظیفه‌ی بی‌چون و چرای خود دانستند. از نظر آن‌ها، استقلال تشکیلات کارگری غیرقابل دفاع و حتی مضر است. زیرا این تشکلات همیشه نیاز به رهبری احزاب دارند و اگر «احزاب کمونیست» این رهبری را تأمین نکنند، لابد «احزاب بورژوازی» این کار را به فرجام خواهند رساند. به همین دلیل، به فعالیت و ابتکارات مستقل کارگران با دید شک و تردید نگاه می‌کردند. به‌ویژه این‌که جنبش مستقل کارگری می‌توانست مستقل از دستورات حزب پیش رود و با منافع آن اصطکاک پیدا کند یا مخالف آن باشد. آن‌جا هم که به تشکلات مستقلی توجه می‌شد، به آن تشکلات از نقطه نظر اهمیت آن برای حزب و کمک به حزب جهت تسخیر قدرت سیاسی می‌نگریست.^{۳۷} بدین ترتیب آن‌ها به نهادینه شدن سازمان‌های مستقل کارگری اهمیت نمی‌دادند.

این اندیشه و سیاست پس از انقلاب اکتبر ضربات سنگینی به جنبش کارگری زد. رفته رفته با قدرت‌گیری بلشویک‌ها، همه تشکلات مستقل کارگری - شوراهای کمیته‌های کارخانه و اتحادیه‌ها - به حاشیه صحنه

رانده شدند و در نهایت یا از بین رفتند و یا به ابزارهای وابسته به حزب تبدیل گردیدند. الگوی اجتماعی بلشویک‌ها که پس از انقلاب اکتبر گام به گام به اجرا درآمد، یک نظام سلسله‌مراتبی سیاسی - اجتماعی بود که حزب در رأس آن قرار داشت و هیچ نهاد مستقلی را تحمل نمی‌کرد. به هر حال، نگاه فرقه‌ی کمونیست ایران به اتحادیه‌ها منطبق با درک بلشویک‌ها بود. فوقاً اشاره شد که فرقه در «مرام‌نامه حالیه» خود وظیفه «رهبری مشی سیاسی» اتحادیه‌ها را به خود اختصاص داده بود. هنگامی هم که به ماهنامه‌ی «ستاره‌ی سرخ» ارگان مرکزی فرقه که از ۱۳۰۸ منتشر می‌شد، نگاه می‌کنیم. همین بینش را در آن مشاهده می‌کنیم. ستاره‌ی سرخ مرتباً روی «رهبریت فرقه» تأکید می‌نمود.^{۳۸}

پی‌نوشت

۱. رواسانی، شاپور، نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، چاپخس، تهران، چاپ اول، شهریور ماه ۱۳۶۳، ص ۵۲.
۲. ون. پلاستون، شرکت ایرانیان در انقلاب اکتبر، ترجمه فرهاد کشاورز گیلانی، اسناد ...، جلد ۲۰، انتشارات پادزهر، ص ۱۵۴.
۳. آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، انتشارات نوید، آلمان ۱۳۶۴، ص ۱۵؛ آدمیت منبع خود را کتاب عبدالله‌یف ذکر می‌کند.
۴. اسناد ...، جلد ۴، ص ۹۹.
۵. به نقل از آدمیت، همان.
۶. ایران‌دوست، «طبقه‌ی کارگر در ایران معاصر»، مجله‌ی شرق نوین، شماره‌ی ۲۰، سال ۱۹۲۶، ص ۸۰ و نیز ص ۱۷۵، به نقل از س. عدن‌الهی، انقلاب اکتبر و ایران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۴۱.
۷. اسناد ...، جلد ۲۰، ص ۱۵۴.
۸. آگاهی، عبدالحسین، به نقل از اسناد ...، جلد ۱، ص ۱۶.
۹. احمدی، حمید، نگاهی به تاریخچه‌ی حزب عدالت، همراه با مجله‌های بیرق عدالت، ارگان مرکزی حزب عدالت، باکو، ۱۹۱۷؛ برلین، ۱۹۹۴.
۱۰. آبراهامیان، پرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمدگل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، چاپ دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۹۹.
۱۱. آدمیت، همان، ص ۴۳.

۱۲. به نقل از آگاهی، همان، ص ۱۷.
۱۳. پاولویچ و ایرانسکی، انقلاب مشروطیت ایران، همان، صص ۱۳۲ - ۱۳۰.
۱۴. احمدی، نگاهی به تاریخچه‌ی ...، ص ۵.
۱۵. به نقل از اسناد ...، همان، ص ۵۴.
۱۶. اسناد ...، جلد ۴، ص ۹۹.
۱۷. رواسانی، شاپور، همان، چاپش، چاپ اول، شهریور ماه ۱۳۶۳، تهران، ص ۱۲۷.
۱۸. ذبیح، سپهر، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۴.
۱۹. اسناد ...، جلد ۴، صص ۱۰۰ - ۹۹.
۲۰. اسناد ...، جلد ۲۰، ص ۱۵۵.
۲۱. اسناد ...، جلد ۲۰، ص ۱۵۶.
۲۲. در منطقه‌ی تاشکند دسته‌های ماجراجو را که در کوه‌ها متواری بودند و با راهزنی گذران می‌کردند عموماً «باسمه‌چی» می‌نامیدند. در آن زمان باسمة‌چی‌ها در شهر کوقند که یکی از بزرگ‌ترین شهرهای ایالت فرغانه بود به تاخت و تاز مشغول بودند. در این‌باره رجوع شود به: کار، ای، اچ، تاریخ روسیه‌ی شوروی - انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳ - ۱۹۱۷، ترجمه‌ی نجف دریابندری، جلد اول، تهران ۱۳۷۱، ص ۴۰۲.
۲۳. اسناد ...، جلد ۲۰، ص ۱۶۳.
۲۴. در این‌باره رجوع شود به اسناد ...، جلد ۱، ص ۵۲ به بعد، زیر عنوان «مرام‌نامه‌ی حالیه‌ی فرقه کامونیست «بولشه‌ویک» ایران». ناگفته نماند تا سال ۱۳۰۸ اعلامیه‌ها، اوراق و اسناد رسمی فرقه با امضای «فرقه کمونیست ایران» منتشر می‌شد و پس از آن به جای کلمه‌ی «فرقه» از واژه «حزب» استفاده می‌شد.
۲۵. رجوع شود به رواسانی، همان، ص ۱۳۲.
۲۶. اسناد ...، جلد ۴، صص ۱۰۰ - ۹۹.
۲۷. الموتی، ضیاءالدین، ف ولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، جنبش‌های چپ، انتشارات چاپخش، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۴۳.
۲۸. همان، ص ۱۴۵، لازم به تذکر است که نام آخوندزاده در این منبع ذکر نشده است.
۲۹. اسناد ...، جلد ۴، ص ۱۰۰.
۳۰. برنامه‌ی حزب کمونیست ایران (بلشویک) مصدیه‌ی کنگره‌ی انزلی، به نقل از اسناد

- ...، جلد ۶، ص ۹۳.
۳۱. مرام‌نامه‌ی حالیه فرقه‌ی کمونیست ...، به نقل از اسناد ...، جلد ۱، ص ۶۲.
۳۲. به نقل از ذبیح، همان، ص ۴۶.
۳۳. رجوع شود به احمدی (ناخدا)، ستاره‌ی سرخ، صص ۸ - ۱.
۳۴. اسناد ...، جلد ۴، ص ۱۰۰.
۳۵. قطع‌نامه‌ها و تصمیمات حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ۱۹۱۷ - ۱۸۹۸، چاپ اول، دی ۱۳۶۳، ص ۱۲۸.
۳۶. همان، ص ۱۳۹.
۳۷. مثال جالب توجه در این‌باره بذل توجه لنین به تشکیل‌هایی به نام «کمیته‌های کارخانه» بود که پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ مستقلاً پدید آمدند. لنین پس از سرکوب‌های ژوئیه ۱۹۱۷ شعار «همه قدرت به دست کمیته‌های کارخانه» را مطرح کرد. اما این شعار جدید تنها بدان سبب بود که رهبری بلشویک‌ها خط‌مشی کمیته‌های کارخانه در راستای سرنگونی حکومت موقت را، به سیاست‌های خود نزدیک می‌دید و در نظر داشت از این تشکل‌های توده‌ای در جهت تسخیر قدرت سیاسی استفاده کند. (در این‌باره رجوع شود به کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه، اثر مشترک جلیل محمودی، ناصر سعیدی و میترا سترگ، نشر پژوهش کارگری، چاپ اول شهریور ۱۳۷۵، فصل هفتم) چند ماه پس از حکومت بلشویک‌ها، کمیته‌های کارخانه نخستین تشکل توده‌ای کارگران بودند که کنار زده شدند.
۳۸. در این‌باره دو نمونه از شماره ۷ - ۸ ستاره‌ی سرخ می‌آوریم. «فقط تشکیلات متحد صنفی کارگران ایران در تحت رهبریت حزب سیاسی خود (حزب کمونیست ایران) قادر خواهد بود ...» از مقاله «آنگلو پرشن اوایل کمپانی و جزئیات آن». «توده باید فقط به قوای خود تکیه نکرده و در تحت رهبری تشکیلات سیاسی خود یعنی قبل از همه حزب کمونیست برای آزادی و استخلاص خود کوشش کند.» از مقاله‌ی «احزاب و دستجات سیاسی در ایران».

بخش پنجم

از نخستین نمودهای حرکتِ کارگری تا تشکیل اولین تشکل منظم کارگری

نخستین نمودهای اعتراض کارگری از ۱۲۸۵ تحت تأثیر شور و هیجانِ برآمده از جنبش انقلابی مشروطه و نیز تداوم وضعیت انقلابی که از ۱۹۰۵ / زمستان ۱۲۸۳ در روسیه پدید آمده بود، آشکار شد.^۱ نمی‌توان به روشنی و با اطمینان، مکان و زمانِ اولین اعتراض کارگری را تعیین کرد، ولی «یک‌جا می‌بینیم که قایق‌رانان و کرجی‌بانانِ انزلی که بارهای کالای روس‌ها را از کشتی به بارگاه ساحلی می‌آوردند، متحد گشتند و تقاضای «اضافه‌کرایه» نمودند. اعلام داشتند که اگر تقاضای‌شان را نپذیرند، از کار دست خواهند کشید. شاید آن نخستین تهدید به اعتصاب باشد...»^۲ اعتراض کارگرانِ شیلات شمال که متعلق به سرمایه‌دار روسی (لیانازف) بود، اهمیت ویژه‌ای داشت. قبلاً ذکر نمودیم که تأسیسات فوق یکی از بزرگ‌ترین مؤسسات ایران در آن زمان به حساب می‌آمد، در آن ۴۰۰۰ کارگر (غالباً ماهی‌گیر) کار می‌کردند که شمار زیادی از آنان کارگران مهاجر روسی بودند. اعتراض کارگران در این مؤسسه به صورت بست‌نشینی بود

که در آن زمان رایج‌ترین شکل اعتراضی مردم محسوب می‌شد. کارگران در تلگراف‌خانه‌ی انزلی بست نشسته، اعلام کردند از این پس همه‌ی ماهی‌هایی را که صید خواهند کرد برای خود نگه می‌دارند. راینو زمان وقوع اعتراض را ۴ شوال ۱۳۲۴ ذکر می‌کند. اجتماع‌کنندگان که شمار آنان ۳۰۰۰ تن ذکر شده، شکایت‌نامه‌ای به مجلس شورای ملی تلگراف کردند.^۳ «حکومت سپاهیانی را جهت سرکوبی اعتصاب‌گران فرستاد و در اثر زدوخوردی که رخ داد یک ماهی‌گیر کشته شد. اما ماهی‌گیران تسلیم نشدند. آن‌ها هم‌چنین از پذیرفتن میانجی‌گری دو تن از رهبران با نفوذ محلی یعنی وزیر اکرم و شریعت‌مداری تن زدند و با نثار دشنام‌های فراوان آن دو را بازپس فرستادند. آن اعتصاب در میان مردم شمال آوازه‌ی بسیار یافت و اهالی رشت می‌خواستند با تحریم کالاهای روسی احساسات خود را ابراز دارند.»^۴ آدمیت معتقد است، قیام ماهی‌گیران انزلی در درجه اول نتیجه‌ی فعالیت فرقه‌ی مجاهدین انزلی بود، که یکی از شاخه‌های «اجتماعیون عامیون» به حساب می‌آمد.^۵ سپس توضیح می‌دهد که به‌طور کلی شاخه‌های چهارده‌گانه فرقه‌ی مجاهدین که همگی از «اجتماعیون عامیون» بودند، در شمال نفوذ داشتند و فعالیت می‌کردند.^۶

به‌جز این حرکت، از اعتراضات کارگری دیگری نیز در مؤسسات لیانازوف در سال‌های ۱۲۸۸ - ۱۲۸۷ یاد شده است. علاوه بر موارد بالا طی سال‌های ۱۲۸۷ - ۱۲۸۵ اعتصابات و حرکات جمعی‌ای در پاره‌ای از مؤسسات و کارخانه‌ها گزارش شده است. از جمله: اعتصاب دی‌ماه ۱۲۸۵ تلگراف‌چیان تبریز برای دریافت حقوق عقب‌مانده‌شان؛ اعتصاب کارگران چاپ‌خانه‌های تهران در بهار ۱۲۸۶ به نشانه‌ی همبستگی با یکی از همکاران‌شان که توسط اعتمادالسلطنه - رئیس چاپ‌خانه‌ی دولتی - کتک خورده بود؛ اعتصاب مجدد تلگراف‌چیان جهت افزایش حقوق و

علیه رفتار خشن صاحب‌منصبان اداره، اعتصاب سه روزه‌ی کارگران کارخانه‌ی برق امین‌الضرب در ۱۱ مرداد ۱۲۸۶، برای دریافت دست‌مزد در روزهای تعطیل، لباس کار و...؛ اعتصاب کارگران و کارمندان واگن‌های تهران در ۲۰ مرداد ۱۲۸۶ برای دریافت دست‌مزد در روزهای تعطیل و اعتصاب ۱۵۰ کارگر دیباغ‌خانه (چرم‌سازی)‌های تبریز در ۶ آبان ماه ۱۲۸۷ که پایین‌تر به آن خواهیم پرداخت.

چنان‌که اشاره شد، هم کارگران کارخانه‌ی برق و هم کارکنان واگن‌های تهران خواستار دریافت دست‌مزد در روزهای تعطیل شده بودند. کارکنان واگن‌ها «خواستند که در ایام تعطیل، هم‌چنان که در جاهای دیگر دنیا مرسوم است، به آن‌ها دست‌مزد داده شود. کارگران برق هم‌چنین از کارفرمایان «جامه بهایی» خواستند، چون در حین کار جامه‌های‌شان پاره می‌شد و ناچار بودند که سالی چند دست جامه فراهم کنند. سرانجام می‌خواستند که در هنگام انفصال از کارگواهی حسن اخلاقی به آن‌ها داده شود و صندوقی برای بهداشت و تأمین آن‌ها تأسیس گردد. زیرا که «در سراسر جهان معمول است که هرگاه برای کارگری در حین کار اتفاقی رخ دهد تا هنگام بهبود یافتن حقوق خود را دریافت کند و در صورت مُردن به زن و فرزندان او مقرری پرداخت شود.» این اعتصاب سه روز ادامه یافت و شهر در این روزها از برق محروم ماند. معلوم نیست که آیا اعتصاب به نتیجه‌ای رسید یا نه.»^۷

درباره‌ی اعتصابات و اعتراضات کارگری در این مقطع می‌توان گفت: اولاً غالب آن‌ها جنبه‌ی موقت و ناپایدار داشته‌اند، و اکثراً برآورده شدن خواسته‌هایی عاجل و هدفی کوتاه‌مدت را دنبال می‌کردند. مطالبات کارگران - به جز در موارد محدودی - مربوط به شرایط کار و یا تعدی به کارگران در محیط کار بود. کارگرانی که تا پیش از این تجربه‌ی مبارزه‌ی منظم و متشکل را نداشتند، حول خواسته‌های فوری و بلاواسطه‌شان

بسیج می شدند و به مقاومت دسته جمعی می پرداختند. به همین سبب نیز پس از به عمل در آمدن بخشی از مطالبات و یا سرکوبِ حرکت توسط قوای دولت، کارگران آمادگی لازم را برای ادامه ی مبارزه ی سازمان یافته نداشتند. ثانیاً به نظر می رسد سازمان دهندگان اعتصابات یا خود سوسیال دموکرات بودند و یا با سوسیال دموکرات ها رابطه داشتند. رد پای ایده های سوسیال دموکراسی و به ویژه تجربیات مبارزاتی کارگران روسیه را می توان در برخی از اعتصابات مشاهده کرد. نمونه ی مشخص آن را در اعتصاب کارگرانِ دباغ خانه های تبریز، در ادامه از نظر خواهیم گذراند.

ثالثاً مهم ترین نکته رابطه ی میان عامل سیاسی (انقلاب مشروطیت) و آغاز مبارزه جویی کارگران در محیط کار است. کارگران که فاقد سنت سازمان گیری بودند، نه خاطرات و نه تجربیاتی در سازمان دهی داشتند، تحت تأثیر جو سیاسی - اجتماعی ناشی از انقلاب برای تأمین حداقلی از حقوق و رعایت حرمت انسانی شان وارد کارزار شدند. فضای جامعه و شرایط متحول سیاسی به حرکات مبارزه جویانه کارگران در محیط کار مشروعیت می بخشید. در همین راستا بر بستر انقلاب و باز شدن فضا، امکان کسب اطلاعاتی برای بخش هایی از کارگران فراهم آمد. اینان مطلع شدند که در سایر کشورها کارگران از حقوقی برخوردارند؛ مثلاً پرداخت دست مزد برای روزهای تعطیل یا زمان بیماری! امکان کسب اطلاعات از موقعیت کارگران در سایر کشورها، قدرت ادراک کارگران در ایران را ارتقاء می داد. زیرا اینان امکان مقایسه داشتند و می توانستند وضع خود را با سایر کارگران بسنجند. اگر پرداخت دست مزد در روزهای تعطیل و زمان بیماری «در سراسر جهان معمول است»، پس چرا کارگر ایرانی از آن محروم باشد! این مؤلفه ها یعنی مشروعیت مبارزه، امکان کسب اطلاعات و امکان مقایسه، شرایط را برای مبارزه دسته جمعی مساعد کرده بود. در عین حال حرکت کارگران جز در مورد صنعت چاپ، فاقد یک سازمان

منظم تشکیلاتی بود و اصولاً این اعتراضات طرح پخته ای برای ساختن یک تشکل پایدار کارگری در دستور کار نداشتند. روشن است کارگران در جریان حرکت روابط نزدیک تری میان خود ایجاد می کردند و چه بسا هسته های کوچکی نیز پدید آمدند که پیوندهای منظمی با هم داشتند، اما به جز در صنعت چاپ، تشکل های کارگری ادامه داری به وجود نیامد.

اکنون از میان اعتراضات بالا، اعتصاب کارگران دباغ خانه های تبریز را که اطلاعاتِ بیش تری درباره ی آن وجود دارد، مورد ملاحظه قرار می دهیم:

«واسو می نویسد که در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۸ / ۷ آبان ۱۲۸۷ در سه کارخانه ی چرم سازی تبریز، که مجموعاً دارای ۱۵۰ کارگر بوده اند، تحت رهبری سوسیال دموکرات ها اعتصاب شد ... در این اعتصاب کارگران وحدت عملی شایانی از خود بروز دادند، صندوق اعتصاب تشکیل دادند و کمیسیونی برای مذاکره با کارفرمایان انتخاب کردند.»^۱

«تقاضاهای کارگران عبارت بودند از:

۱. افزایش مُزد برای هر قطعه از یک به ۱/۵ شاهی؛
۲. استخدام و اخراج کارگران و شاگردان با موافقت کارگران؛
۳. ایجاد شرایط بهداشتی برای محیط کار؛
۴. تأمین مداوای بیماران در مدت بیماری از طرف صاحب کارخانه؛
۵. پرداخت نصف مزد در طول مدت بیماری؛
۶. کاهش زمان اضافه کار؛
۷. پرداخت دو برابر مزد معمولی برای ساعات اضافه کار؛
۸. عدم اخراج کارگران در طول مدت اعتصاب؛
۹. پرداخت مزد ایام اعتصاب؛
۱۰. خودداری از هرگونه اخراج.

اعتصاب بعد از سه روز با موفقیت نسبی پایان یافت. انجام تقاضاهای

شماره ۱ و ۸ و ۱۰ از طرف کارفرما مورد قبول قرار گرفت.^۹ بنابراین، سوسیال دموکرات‌های تبریز با کارگران چرم‌سازی‌ها رابطه داشته و در سازمان‌دهی اعتصاب نقش اساسی داشتند. طریق پیش‌برد اعتصاب یعنی تشکیل صندوق اعتصاب و انتخاب کمیسیونی برای مذاکره با کارفرمایان شباهت بسیاری با شکل مبارزات کارگران روسیه دارد. و می‌توان در تاریخ جنبش کارگری روسیه نمونه‌های بسیاری از آن به دست داد. در اساس، سوسیال دموکرات‌ها با استفاده از تجارب کارگران روسیه مبارزه‌ی چرم‌سازان را پیش بردند. هم‌چنین انتخاب دب‌باغ‌خانه‌ها برای اعتصاب، نشانگر آگاهی و شناخت سوسیال دموکرات‌ها از موقعیت این صنعت بوده است. زیرا صنعت چرم‌سازی یکی از صنایع صادراتی ایران محسوب می‌شد و فعالیت در آن رونق داشت.

ایجاد اولین تشکل منظم کارگری

پشتاز سازمان‌دهی اتحادیه، نه کارگران صنایع سنتی و نه کارگران صنایع مدرن ایران بلکه کارکنان چاپ بودند. چاپ‌گران گروهی کوچک از کارگران ایران را تشکیل می‌دادند که تحصیل کرده‌تر از سایر کارگران بودند و با کتاب و روزنامه سروکار داشتند. ویژگی شغلی‌شان چنان بود که با سهولت در جریان اخبار سیاسی روز قرار می‌گرفتند، با افکار و عقاید نوین، تحولات سیاسی ایران و جهان و مباحث گوناگون سیاسی آشنا می‌شدند. به همین دلیل با فعالین گوناگون سیاسی در تماس بودند و این امکان را داشتند که از نزدیک با آراء و اندیشه‌های مختلف آشنایی پیدا کنند. بدین ترتیب کارکنان چاپ پیشقدم بودند. آن‌ها در ۱۲۸۵ در اوج جنبش مشروطیت مهم‌ترین رخداد تاریخی کارگران ایران را به نام خود ثبت کردند.

محمد پروانه - از زحمت‌کشان صنف چاپ - به همراه گروهی از کارگران نخستین اتحادیه‌ی کارگری ایران را در تهران سازمان داد. «پس از صدور فرمان مشروطیت در بازار چاپ و نشر ایران تحول اساسی پدید آمد. شمار مشتریان چاپ‌خانه‌ها فزونی گرفت و «سفارشات» افزایش یافت. کارفرمایان بر ساعات کار چاپ‌خانه‌ها افزودند، کارگران چاپ‌خانه‌ها بی‌وقفه مشغول انجام کارهای چاپی بودند، ولی نه از دستمزد و «اضافه‌کار» خبری بود و نه «امنیت شغلی» داشتند. نامه‌های مکرر به امضای کارگران چاپ‌خانه‌ها که با عنوان‌های «اعضای مطبوعات»، «کارگران مطابع»، برای رئیس‌الوزراء، وزیر علوم و دیگر مقامات مملکتی ارسال می‌شد، نتیجه‌بخش نبود. از این‌رو، کارگران چاپ‌خانه‌ها - پس از شور و مشورت - در یکی از چاپ‌خانه‌های واقع در خیابان ناصریه (ناصرخسرو امروز) تهران گرد هم آمدند و نخستین تشکل کارگری را در این شهر بنیان نهادند، تا بلکه بتوانند به گونه‌ای سازمان یافته حقوق حقه‌ی خود را بگیرند. البته باید دانست که سامان‌دهی این تشکیلات فقط انگیزه‌ی مادی و «اضافه دستمزد» نداشت. بلکه کارگران چاپ‌خانه‌ها می‌خواستند هم صدا با طرف‌داران برقراری نظام مشروطیت در برخی از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی حضور فعال داشته باشند. نمونه‌ی عینی این هم‌صدایی پیش‌تر به دنبال توقیف روزنامه حبل‌المتین در جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ه. ق. دیده شد. به محض توقیف این نشریه، کارگران چاپ‌خانه‌ها همگام با روزنامه‌نگاران، کتاب‌داران و ... در حدود یک هفته اعتصاب کردند که از آن می‌توان به عنوان نخستین اعتصاب سراسری در تاریخ مطبوعات یاد کرد. به دنبال این اعتراض همگانی، دولتیان گردن نهادند و از حبل‌المتین رفع توقیف شد.^{۱۰}

سلطان‌زاده بر این گمان است که تشکیلات این اتحادیه «تحت نفوذ حزب دموکرات» صورت گرفته است. او می‌نویسد: «نخستین کوشش‌ها

برای سازمان‌دهی سندیکایی در ایران به ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵ در زمان نخستین انقلاب [جنبش مشروطه] هنگامی که کارگران چاپ‌خانه‌های تهران تحت نفوذ نیرومند حزب دموکرات^{۱۱} نخستین اتحادیه خود را ایجاد کردند، انجام گرفت. بعدها هنگامی که ارتجاع در سرکوب بیداد می‌کرد و حزب دموکرات انحطاط یافت ... این سندیکا بدون آن‌که نتایج جدی کسب کرده باشد منحل گشت. این وضع بدون تغییر تا ۱۹۱۸ / ۱۲۹۷ ... دوام یافت.^{۱۲}

فلور موضوع تأسیس اتحادیه را طور دیگری مورد قضاوت قرار داده، می‌نویسد: «تحت نفوذ عقیده‌های سوسیال دموکراتی [دموکراسی] که در میان بخش‌های خاص از نیروی کارگر شهری ایران انتشار یافته بود، کارگران چاپخانه‌ی «کوچکی» [در] تهران در ۱۹۰۷ نخستین اتحادیه کارگری ایران را تأسیس کردند.»^{۱۳}

از میان دو قضاوت بالا، دومی به واقعیت نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. زیرا سلطان‌زاده تأسیس اتحادیه را به نفوذ یک فرقه‌ی خاص (فرقه دموکرات) نسبت می‌دهد، حال آن‌که فلور در این باره نقش یک گرایش و اندیشه خاص (سوسیال دموکراسی) را برجسته می‌کند. داوری اخیر با ارزیابی قاسمی نیز تناقض ندارد. زیرا کارگرانی که اتحادیه‌ی چاپ را تشکیل دادند، می‌توانستند تحت تأثیر افکار سوسیال دموکراسی باشند، بدون این‌که زیر «نفوذ نیرومند» حزب ویژه‌ای قرار داشته باشند. به علاوه ادعای سلطان‌زاده با واقعیت تاریخی هم سنخیت ندارد. زیرا سوسیال دموکرات‌هایی که بعداً جزو مؤسسان «فرقه دموکرات» شدند، در ۱۲۸۵ هنوز تحت عنوان «فرقه دموکرات» فعالیت نمی‌کردند.

به هر حال، اتحادیه صنعت چاپ به هر ترتیبی هم که تشکیل شده باشد، باز نشانگر آمادگی کارکنان این صنعت نسبت به سایر افسار کارگری جهت ایجاد یک سازمان منظم اتحادیه‌ای بوده است. زیرا سوسیال

دموکرات‌ها در بحبوحه‌ی انقلاب مشروطیت در میان افشار مختلف کارگری فعال بودند و در بسیاری از اعتراضات کارگری نقش داشتند، ولی تنها کارکنان چاپ بودند که قادر گشتند برای نخستین بار تشکل پایدار کارگری در ایران ایجاد کنند. تا زمان پایان جنگ جهانی اول (۱۲۹۷) به جز کارکنان چاپ، مبارزات سایر بخش‌های کارگری حالت موقت داشت. فعالیت آن‌ها از ادامه کاری و استمرار برخوردار نبود. و همان‌گونه که ذکر شد، آن‌ها برای خواسته‌های عاجلی بسیج می‌شدند و پس از پایان هر حرکتی به ندرت اثری از مبارزه‌ی دسته‌جمعی در محیط کار دیده می‌شد. ولی کارگران چاپ در اندیشه‌ی آن بودند که با ایجاد تشکل هم، به گونه‌ای سازمان یافته حقوق حقه‌ی خود را از کارفرمایان باز ستانند، و هم به مدد آن در پیکارهای سیاسی و اجتماعی آن زمان حضور فعال داشته باشند. این ویژگی نقطه قوت آنان را نسبت به سایر افشار کارگری می‌رساند.

و اما اظهار نظر سلطان‌زاده درباره‌ی انحلال اتحادیه چاپ نیز دقیق نیست. با این‌که فعالیت اتحادیه مذکور در دوره‌ای که در تاریخ ایران به «استبداد صغیر»^{۱۴} مشهور است، متوقف گشت، ولی اتحادیه منحل نشد. کارکنان چاپ با سقوط محمدعلی شاه و آغاز دوره دوم مشروطه، دوباره اتحادیه را فعال کردند. این بار حتی گامی فراتر گذاشتند و برای آگاهی همگان از افکار و مواضع شان نشریه‌ای به نام اتفاق کارگران منتشر نمودند. از این نشریه چهار یا پنج شماره چاپ شد. شماره‌ی اول آن در روز یک‌شنبه ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ه‍.ق / ۱۲۸۹ خورشیدی انتشار یافت. اتفاق کارگران به مثابه سند کارگری از اهمیت کم‌نظیری برخوردار است. زیرا نشان می‌دهد، که آن بخش از کارگران ایرانی که به حقوق خود می‌اندیشیدند و از کارگران دیگر آگاه‌تر بودند، در ۹۰ سال پیش چگونه فکر می‌کردند. بد نیست در این باره بیشتر درنگ کنیم.

نگاهی به نشریه «اتفاق کارگران»

در نخستین شماره‌ی اتفاق کارگران، زیر عنوان «تقاضاهای ما» با فروتنی یا شاید خود کم‌بینی ذکر شده بود: «ما کارگران معذرت می‌خواهیم از این‌که زبان و فهم روزنامه‌نگاری نداریم و عالم نیستیم که بتوانیم به‌خوبی مقاصد خود را به قارئین گرام [خوانندگان گرامی] برسانیم.» در صفحه دوم همین شماره زیر عنوان «غفلت از حال رنجبران ایرانی» می‌خوانیم: «... با این حال در مملکت ایران به هیچ‌وجه حقوق رنجبران معلوم نیست. هنوز در این مدت هیچ روزنامه‌ای [یک سطر از حقوق عملجات ننوشته است، هیچ ناطقی از حقوق عملجات کلمه‌ای] به زبان نیاورده است، در هیچ حوزه و انجمنی از حقوق عملجات مذاکره نشده است، در هیچ کابینه‌ای [اسم عملجات برده نشده است، هنوز کسی نگفت چرا عملجات ایرانی باید چهارده ساعت کار کنند، هنوز کسی نگفت چرا عملجات ایران باید برای یک جزئی حقوق سه ماه در عدلیه بروند، هنوز کسی نگفت چرا عملجات ایرانی باید عوض حقوق کتک بخورند، هنوز کسی نگفت چرا کارگران ایرانی باید به علت مطالبه حقوق جلب به نظمیه بشوند، هنوز کسی نگفت چرا در ازاء پول عملجات ایرانی فحش می‌شنوند.»

در همین شماره، ما ناظر طرح «مطالبات و تقاضاهای اجتماع کارگران طهران از صاحبان مطبعه» هستیم. این مطالبات که ۱۴ مورد را در بر می‌گرفت به شرح زیر می‌باشند:

«اول. کارگران نباید در هیچ مطبعه بیش از ۹ ساعت کار کنند.

دوم. اقل اجرت و مواجب کارگران مطبعه‌ها در ماهی کم‌تر از سه تومان نخواهد بود (کارگرانی که از ۵ الی ۱۰ تومان مواجب دارند صدی دوازده بر حقوق آن‌ها افزوده خواهد شد. کارگرانی که از ۱۰ الی ۱۵ تومان مواجب دارند صدی ده) کسانی که از ۱۵ الی ۲۰ تومان دارند صدی

هشت. آن‌هایی که از ۲۰ الی ۲۵ تومان دارند صدی پنج بر حقوق آن‌ها افزوده خواهد شد. حقوق و مواجب کارگران سر موعده باید پرداخت شود.

سوم. کارگری که بدون تقصیر از کار و شغل خود خارج می‌شود هرگاه ۶ ماه یا بیش‌تر در خدمت بوده است صاحب مطبعه باید مواجب ۱۵ روز علاوه بر آن کارگر بپردازد. هرگاه بیش از یک سال سرخدمت بوده باشد باید مواجب یک ماه و نیم علاوه دریافت نماید. کارگری که بیش‌تر از دو سال خدمت کرده باشد باید مواجب یک ماه و نیم علاوه دریافت نماید. کارگری که بیش‌تر از سه سال خدمت کرده باشد باید مواجب دو ماه دریافت نماید و به این طریق بر هر یک سال خدمت مواجب ۱۵ روز علاوه شود.

چهارم. صاحب مطبعه در صورتی کارگری را می‌تواند بدون تقصیر از شغل خود خارج نماید که اقل ۱۵ روز قبل به کارگر اطلاع داده باشد - در صورت فروش مطبعه کارگران به ترتیب سابق در شغل خود باقی خواهند ماند - فروشنده مطبعه باید مواجب علاوه کارگران را مطابق سنواتی که کارگران خدمت کرده‌اند بپردازد.

پنجم. سلوک و رفتار مدیرها و رؤسای مطبعه با کارگران باید به هیچ‌وجه از نزاکت و ادب خارج نباشد.

ششم. هرگاه مطبعه شب‌کاری مدامی داشته باشد صاحب مطبعه باید یک‌دسته کارگر جدیدی برای شب‌کاری اجیر نماید - حقوق و اجرت کارگرانی که شب‌کاری می‌نمایند باید از حقوق معمولی خود یک‌ونیم علاوه دریافت دارند - کارگرانی که مشغول شب‌کاری فوق‌العاده می‌شوند غیر از حقوق روزانه خود باید یک‌ونیم علاوه دریافت و به نوبت، شب‌کاری کنند.

هفتم. غیر از اعیاد عمومی هفته‌ای [یک روز تعطیل و آسایش اجباری

مخصوص هر ملت.

هشتم. در صورتی که کارگری ناخوش شود باید حقوق یک ماهه به او داده شود. وقتی که کارگر ناخوش معالجه می شود مجدداً بر سر شغل خود باقی بماند.

نهم. هر مطبعه باید دارای طبیب مخصوص خود بوده باشد.

دهم. در صورتی که کارگری در موقع کار مجروح یا معیوب شود تا مدتی که معالجه شود باید حقوق خود را دریافت دارد (بیش از سه ماه نخواهد رسید).

یازدهم. در صورتی که عضوی از اعضای کارگری در موقع کار معیوب شود به تصدیق اطباء میزان خسارت وارده تعیین شده حق خسارت به او داده خواهد شد. میزان و مبلغ خسارتی که به کارگر داده می شود از طرف صاحب مطبعه و نمایندگان اجتماع کارگران تعیین خواهد شد.

دوازدهم. در صورت فوت کارگر در موقع کار باید مبلغی برای معاش عیال و اطفال کارگر متوفی به تصدیق و تصویب اطباء و نمایندگان کارگران و صاحب مطبعه تعیین کرده پرداخته شود.

سیزدهم. هر یک مطبعه باید دارای یک رئیس بوده باشد.

چهاردهم. با رضایت و تصویب صاحبان مطبعه و نمایندگان اجتماع کارگران نظام نامه ای [برای کلیه مطبعه ها وضع خواهد شد].

از مجموعه ی خواسته های فوق روشن می شود که نویسندگان یا طالبان آنها هم با حقوق کارگری و مبانی قانون کار و هم با شرایط مشخص چاپخانه ها آشنایی داشته اند. غالب مطالبات مربوط به مسایل رفاهی و شرایط کار و دستمزد کارگران می شود: تعیین حداکثر ساعت کار روزانه و حداقل دستمزد، پرداخت خسارت به کارگران اخراج شده و در نظر گرفتن تدابیری برای امنیت شغلی کارگران، پرداخت یک و نیم برابر دستمزد به کسانی که شب کاری می کنند، یک روز تعطیل در هفته،

پرداخت خسارت به کارگران آسیب دیده و مبلغی برای امرار معاش خانواده ی کارگری که فوت کرده از این جمله اند. اما علاوه بر خواسته های رفاهی، دو خواسته دیگر نیز مطرح شده که به ویژه در آن دوره از اهمیت بالایی برخوردار بودند: اول رفتار مؤدبانه ی مدیران و رؤسای چاپخانه ها با کارگران. این خواسته که به رعایت حرمت و شخصیت کارگران مربوط می شد، در جامعه ای که کتک زدن «فعله ها» و توهین به آنان مرسوم بود، بسیار مهم است. دوم تدوین نظام نامه ای برای چاپخانه ها با شرکت نمایندگان کارگران. اگر در نظر داشته باشیم که این موضوع هنوز هم در ایران محقق نشده است به متریقی بودن آن در دوره ی مورد بررسی پیش تری می بریم.

بی فایده نیست نکات دیگری درباره ی خواسته های ۱۴ گانه عنوان کنیم. خواست دوم علاوه بر تعیین حداقل دستمزد، معطوف به تعیین معیاری مشخص برای افزایش دستمزد کارگران متناسب با میزان دستمزدشان است. به نحوی که کارگرانی که عایدی کم تری داشتند، درصد بیش تری بر دستمزدشان افزوده گردد. این معیار عادلانه تر از افزایش درصدی ثابت به دستمزد همه ی کارگران است که امروزه در ایران متداول است. خواست ششم درباره ی پرداخت اضافه حقوق برای کار شبانه نیز نشانه ی درایت کارگران چاپ بوده است. آنان به مضر بودن کار شبانه - که هنوز نیز زبان های آن از سوی بسیاری از کارفرمایان کتمان می شود - آگاه بودند و خواستار جبران آسیب وارده به کارگرانی بودند که ناگزیر به کار شبانه می شدند. در این سند مرخصی سالیانه ی کارگران مطرح نشده است، ولی درخواست هفتم مسأله تعطیلات رسمی و یک روز تعطیلی در هفته مطرح شده است. در مورد رعایت ایمنی و بهداشت کار نیز گرچه خواسته هایی ذکر شده، اما از وسایل پیش گیری از حوادث در محیط کار سخنی به میان نیامده است. اما شاید بزرگ ترین کمبود در

میان خواسته‌های مذکور عدم توجه به مسأله‌ی حق اعتصاب و پرداخت دست‌مزد زمان اعتصاب باشد. با این حال سند مذکور با توجه به آن‌که کارگران در آن زمان از حداقل حقوق محروم بودند و هیچ‌گونه مقرراتی نیز در چاپ‌خانه‌ها رعایت نمی‌شد، بسیار پیشرفته بود و نشان از آگاهی، درایت و شناخت تدوین‌کنندگان آن دارد.

در دومین شماره‌ی اتفاق کارگران نیز مطلب جالب توجه‌ی به چشم می‌خورد. در صفحه سه این شماره زیر عنوان «قابل توجه همکاران محترم» می‌خوانیم: «همکاران محترم ما کارگران مطبعه‌ها چندین دفعه از تنگی معیشت و گذران خود شکایت کرده و خواهش و تمنا نموده‌ایم که به داد ما رسیده و ما را از فشار تعدیات و تعرضات صاحب‌کاران برهانند، لکن همیشه وقت ماها را با مواعید بی‌اصل ساکت نموده و تا به حال به درد ما نرسیده‌اند. یعنی ما کارگران از صاف دلی خود به معاونت آن‌ها امیدوار و به آن‌ها رجوع کرده بودیم، غافل از این‌که در هیچ جای دنیا دیده نشده است که دیگران به کارگران معاونت و یاری بکنند و کارگران دولی متمدنه در معیشت خود این حقیقت تلخ را چشیده و قطع نموده‌اند. آزادی کارگران با خود کارگران است.»^{۱۵}

سند بالا نشان می‌دهد که در آن هنگام صدای کارل مارکس (رهایی طبقه‌ی کارگر، کار خود کارگران است)، به گوش شماری از کارگران ایران نیز رسیده بوده است. اما باید دانست کارگران چاپ موقعیت خاصی داشتند. امکان دسترسی آن‌ها به اطلاعات آسان‌تر بود. از این طریق می‌توانستند از وضع کارگران کشورهای صنعتی باخبر شوند و شرایط پست کارگر ایران را با آن‌ها مقایسه کنند. از سوی دیگر، مستقیماً در معرض افکار سیاسی قرار داشتند و از آثار سوسیالیستی و جنبش کارگری مطالبی به گوش آن‌ها رسیده بود. بنابراین تلقی و برخورد آن‌ها با سایر کارگران تفاوت داشت. غالب کارگران شهری ایران روشن‌بینی کارگران

چاپ را نداشتند. حقوق خود را نمی‌شناختند. در جریان انقلاب مشروطیت اعتصابات با انجام داده بودند، ولی سنت مبارزه‌جویی کارگری پُر سابقه نداشتند. بیش‌تر این اعتصابات - به‌ویژه در مناطق شمالی کشور - نیز حاصل تلاش‌های کارگران مهاجر و سوسیالیست‌هایی بود که از روسیه به ایران بازگشته بودند. کارکنان چاپ باید پیش‌تاز می‌شدند، الگوی موفق از همبستگی کارگری می‌ساختند تا از روی آن بقیه کارگران نیز دست به کار می‌گشتند.

به هر حال، در تاریخ جنبش کارگری آن دوره‌ی ایران (۱۳۲۰ - ۱۲۸۵) اتفاق کارگران چه در طرح مطالبات کارگری و چه در تأکید بر نیروی خود کارگران از شفافیت کم‌نظیری برخوردار بود. این شفافیت حتی در نشریه‌ی حقیقت که مدافع کارگران بود و در سال‌های اوج فعالیت‌های اتحادیه‌ای (۱۳۰۱ - ۱۳۰۰) منتشر می‌شد، دیده نمی‌شود. و این شاید تفاوت میان نشریه‌ای باشد که توسط خود اتحادیه کارگری منتشر می‌شد با نشریه‌ای که به طرف‌داری از اتحادیه‌های کارگری به چاپ می‌رسید.^{۱۶}

شماره‌ی ۱۵۸، ص ۴۹.

۱۱. سوسیال دموکرات‌های صاحب‌نام ایرانی مثل محمدامین رسول‌زاده و سیدحسن تقی‌زاده در زمان تشکیل مجلس دوم (آبان ۱۲۸۸) با نام «فرقه دموکرات» فعالیت می‌کردند. در اساس تشکیلات این فرقه بر پایه‌ی احزاب سوسیال دموکرات یا «اجتماعیون عامیون» بنا گردیده بود و سلف آن همان فرقه‌های اجتماعیون عامیون ایران بودند که در دوره‌ی اول مشروطیت تأسیس یافته بودند. حیدر عموآوغلی (۱۳۰۰ - ۱۲۵۹) کمونیست مبارز ایرانی و سازمان‌دهنده‌ی عملیات چریکی در انقلاب مشروطیت و محمدامین رسول‌زاده نظریه‌پرداز برجسته‌ی سوسیال دموکرات از مؤسسان فرقه دموکرات به شمار می‌آیند. البته باید دانست که اگر چه عناصر تشکیل دهند «فرقه دموکرات» سابقه‌ی سوسیال دموکراتی داشتند، ولی فرقه پس از ایجاد شدنش ماهیتی انقلابی نداشت و نمی‌توان آن‌را در ردیف سوسیال دموکرات‌های انقلابی ایران قرار داد. فرقه‌ی دموکرات، اصلاح‌طلب و دارای نظرگاه‌های لیبرالی بود. برای اطلاع بیش‌تر رجوع شود به آدمیت، همان، صص ۱۵۳ - ۱۲۹.

۱۲. به نقل از اسناد ...، جلد ۴، ص ۱۰۷.

۱۳. فلور، اتحادیه‌ها ...، ص ۱۳.

۱۴. منظور دوره‌ای است که از زمان بستن مجلس اول توسط محمدعلی‌شاه تا زمان سقوط وی (۱۲۸۸) ادامه می‌یابد. فعالیت مجلس اول در ۲ تیرماه ۱۲۸۷ متوقف شد. در ۳۱ تیر به دستور شاه، یکی از افسران روسی مجلس را به توپ بست. در آن مقطع تزار هم توانسته بود، انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ / ۱۲۸۶ - ۱۲۸۳ کارگران روسیه را در هم بشکند. ۱۵. همه‌ی نقل قول‌ها از اتفاق کارگران شماره‌های ۱ و ۲ است که در نشریه‌ی صنعت چاپ شماره‌ی ۱۵۸، صص ۶۰ - ۴۹ باز تکثیر شده است.

۱۶. در بالای هر شماره‌ی نشریه‌ی حقیقت این عبارت به صورت پیوسته درج می‌گشت: حقیقت «روزنامه‌ای است اجتماعی طرف‌دار رنجبران و اتحادیه‌های کارگران»!

پی‌نوشت

۱. اولین انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ به نقطه‌ی اوج خود رسید و تا مدتی ادامه داشت. فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین‌شاه، در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ زیر فشار جنبش انقلابی امضاء شد.

۲. به نقل از آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی ...، ص ۸۷.

۳. همان، صص ۸۸ - ۸۷.

۴. فلور، اتحادیه‌های کارگری ...، ص ۱۴.

۵. شاکری هشدار می‌دهد که فرقه‌ی مجاهدین و سوسیال دموکرات‌ها، سازمان‌های جداگانه‌ای بوده‌اند و نباید آن‌ها را یکی فرض کرد. (اسناد ...، جلد ۴، ص ۱۶۸)، فرهاد کشاورز گیلانی هم می‌نویسد که در این‌که سوسیال دموکرات‌ها و مجاهدین یک سازمان بودند جای بحث بسیار است. (اسناد ...، جلد ۲۰، ص ۱۵۴) درباره‌ی اساسنامه مجاهدین و «انتباه‌نامه‌ی سوسیال دموکرات‌های ایران» رجوع شود به اسناد ...، جلد ۶، صص ۴۰ - ۱.

۶. آدمیت، فکر دموکراسی، ص ۷۳.

۷. فلور، اتحادیه‌های کارگری ...، ص ۱۶.

۸. به نقل از کامبخش، عبدالصمد، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، مجموعه مقالات، انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۹۷۲، ص ۲۴.

۹. روآسانی، همان، ص ۱۰۵.

۱۰. قاسمی، فرید، نخستین شکل و نشریه‌ی صنف چاپ در ایران، نشریه‌ی صنعت چاپ

بخش ششم

تشکیل شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران

اگر اولین حرکت‌های کارگری در جریان انقلاب مشروطیت شکل گرفت، موج دوم جنبش کارگری در شرایط بی‌ثباتی و آشفتگی سیاسی - اجتماعی پس از پایان جنگ جهانی اول آغاز شد. پیروزی دو انقلاب پی در پی فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه معادلات جهانی را به زیان قدرت‌های بزرگ به هم ریخته بود و پایان جنگ جهانی اول ضرورت باز تعریف نظم جهانی را به میان‌کشانده بود.

انقلاب‌های روسیه جنبش آزادی‌خواهی در ایران را تقویت کرد. زمانی که تزارسم سرنگون شد و قوای آن در ایران از هم پاشید، نیروهای سیاسی ایران شور و حال زندگی یافتند و کار سازمان‌دهی و تشکیلات آن‌ها توسعه یافت. در همین اوان در ایران دستگاه سلطنتی در ضعیف‌ترین حالت خود قرار داشت؛ دربار احمدشاه هیچ منزلتی نداشت.^۱ وزراء به‌جز در تهران در سایر نواحی قدرتی نداشتند. در تهران نیز بحران سیاسی حاد بود. دولت انگلستان با طرح قرارداد ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ در صدد بود، تشکیلات مالی، نظامی و کشوری ایران را به‌صورت رسمی تحت انقیاد خود درآورد. این طرح در چارچوب نقشه‌ی گسترده‌ای قرار داشت که دولت انگلستان - پس از جنگ جهانی اول -

برای استحکام اقتدار خویش در خاورمیانه و هند دنبال می‌کرد. براساس نقشه‌ی فوق «زنجیره‌ای از تحت‌الحمايه‌های بریتانیا از صحرای لیبی تا زاگرس - مصر، فلسطین، ماوراء اُردن و عراق - مجموعه‌ای از دولت‌های دست‌نشانده را تشکیل می‌دادند که از راه‌های زمینی دست‌یابی به هند حفاظت می‌کردند.»^۲ حلقه‌ی ضعیف این زنجیره ایران بود که رسماً به انگلستان وابسته نبود و قرارداد ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ در راستای تأسیس یک حکومت تحت‌الحمايه در ایران تنظیم شده بود. وثوق‌الدوله نخست‌وزیر وقت ایران با امضای این قراردادِ ننگین خشم مردم را برانگیخته بود. وثوق‌الدوله با این کار منفور و نام او به‌عنوان نوکر انگلیس زبان‌زد مردم شده بود. بدین ترتیب مبارزه علیه مجریان قرارداد بالاگرفت و مخالفان و آزادی‌خواهان حالتِ تهاجمی به خود گرفتند.

در آذربایجان آزادی‌خواهان به پیشکسوتی شیخ محمد خیابانی - انقلابی صاحب‌نامی که در قفقاز تحصیل کرده و در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی نماینده بود - فرقه‌ی دموکرات در تبریز را بازسازی کرده بودند. فرقه‌ی دموکرات در ۱۷ فروردین ۱۲۹۹ قیامی را علیه حکومت وثوق‌الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ در تبریز سازمان داد. در مدت دو روز تمام شهر و ادارات دولتی به‌دست فرقه افتاد. دموکرات‌ها ۶ ماه قدرت را در تبریز در دست داشتند و نام این خطه را به آزادستان تغییر دادند. در همین زمان جنگلی‌ها به رهبری میرزا کوچک‌خان نیز نیروی مهمی در شمال کشور محسوب می‌شدند. آن‌ها بیش‌تر مناطق استان گیلان را در اختیار داشتند و در ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ در آن‌جا اعلام جمهوری کردند. همان‌گونه که در بخش چهارم ذکر آن رفت، در همین حین و بین است که کمونیست‌های ایرانیِ پرورش‌یافته در مکتب بلشویسم، به تجدید سازمان و گسترش تشکیلات خود مشغول بودند. در این هنگام علاوه بر وجود جنبش‌های پر قدرت اجتماعی در مناطق شمالی ایران و تجدید

سازمان نیروهای کمونیست، ملیون و احزاب ملی‌گرا نیز در تهران به فعالیت مشغول بودند.

اما مخالفت با حکومت مرکزی، فقط مختص نیروهای ترقی‌خواه نبود. در آن زمان رؤسای ایلات و عشایر نیز سر از اطاعت مرکز پیچیده بودند. جنوب ایران نیز کلاً مستقل از قدرت مرکزی و زیرسلطه‌ی مطلق قوای انگلستان قرار گرفته بود. در آن‌جا دستگاه نظامی‌ای به نام «پلیس جنوب ایران» زیر فرمان افسران انگلیس ایجاد شده بود که به «اس. پی. آر» S.P.R/ موسوم بود. هم‌چنین نیروهای انگلیس به فرماندهی ژنرالی به نام آیرن ساید - برای مبارزه با قوای جنگلی‌ها و حکومت شوروی - از منجیل تا قزوین گسترده شده بودند. از سوی دیگر، وضع مالی حکومت متزلزل، خزانه‌ی تهی و دولت ناتوان از پرداخت حقوق مستخدمین خود بود؛ به نحوی که اغلب آن‌ها چندین ماه حقوق دریافت نکرده بودند.

در چنین شرایطی که حکومت در ضعف کامل به‌سر می‌برد، جنبش‌های اعتراضی قدرت‌مند بود و نیروهای گوناگون در حال ایجاد گروه، سازمان و حزب بودند، کار سازمان‌دهی همبستگی نسبتاً پایدار کارگری آغاز شد. این بار نیز در رأس جنبش مطالباتی، کارکنان چاپ قرار داشتند. در این باره یک‌جا می‌خوانیم که کارگران چاپ با سازمان‌دهی چند اعتصاب، دولت را وادار به پذیرش قرارداد دسته‌جمعی و تنظیم مناسبات بین کارگران و کارفرما، می‌سازند. این موفقیت روحیه کارگران سایر رشته‌ها را برای ایجاد سندیکا ارتقاء می‌دهد. بدین ترتیب اتحادیه‌ی کارگران نانوايي‌ها، کارگران دست‌بافی‌ها، پست و تلگراف و تلفن و بالاخره اتحادیه کارگران کفاشی‌ها یکی پس از دیگری تأسیس می‌شوند.^۳ جای دیگری می‌خوانیم: «این اتحادیه (چاپ) پس از یک اعتصاب ۱۴ روزه در ۱۹۱۸ / ۱۲۹۷ موفق گشت از طریق تحصیل تأیید دولت از قرارداد دسته‌جمعی، در وضع اقتصادی کارگران بهبودهایی چند را ایجاد

کند. مهم‌ترین دست‌آورد این اعتصاب عبارت بود از هشت ساعت کار در روز و پرداخت مزد اضافه‌کار، این پیروزی کارگران چاپ‌خانه‌ها که تحت سازمان‌دهی اتحادیه صورت پذیرفت، موجبات تأسیس سایر اتحادیه‌های کارگری را نیز فراهم آورد. به‌زودی، یعنی در سال ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ اتحادیه‌ی کارگران نساجی (کارمندان مغازه‌ها) و اتحادیه‌ی کارگران خباز و دیگر اتحادیه‌ها به وجود آمدند.^۴ به جز تهران در سایر استان‌های ایران به‌ویژه آذربایجان و گیلان نیز تشکلاتی ایجاد گشتند. طبق گزارش دهگان به دفتر اجرایی بین‌الملل سندیکاها، سرخ، در تبریز با ۳۰ هزار کارگر، سه هزار نفر در اتحادیه‌ها عضویت داشتند. در رشت با ۱۵ هزار کارگر، سه هزار نفر در اتحادیه متشکل بودند. در انزلی و حومه آن، اتحادیه‌ی کارگران ماهی‌گیر، ۹ هزار عضو داشت که ۳۰ درصد آنان را روس‌ها تشکیل می‌دادند.^۵

البته باید دانست که اغلب تشکلهایی که به نام اتحادیه کارگری در شهرهای شمالی برپا شدند، خصلت ویژه‌ای داشتند. اولاً: نقش مهاجرین باز آمده از روسیه در ساختن آن‌ها بسیار برجسته بود تا خود کارگران بومی. این نهاد بیش‌تر برای دفاع از حقوق کارگران و سایر اقشار تحت ستم برپا شده بود تا به دست خود کارگران! ثانیاً: برخی از آن‌ها ویژگی حزبی داشتند و به زحمت می‌توان به آن‌ها اتحادیه‌ی کارگری گفت. جالب است بدانیم که در تبریز، سازمانی که از حقوق کارگران دفاع می‌کرد، خود را نه اتحادیه یا انجمن کارگری بلکه «حزب کارگران» می‌نامید. علاوه بر این، حزب مذکور که در سال ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ ایجاد شد، بیش‌تر از منافع کاسب‌کاران جزء در مقابل مالکین بزرگ دفاع می‌کرد. در آن زمان در بازار تبریز، ۱۷ هزار مغازه، انبار، کارگاه و غیره وجود داشت. از این‌ها ۱۳۰۰ واحد به مالکان کوچک متعلق بود. مالکان بزرگ با استفاده از موقعیت

برتر خویش مرتب کرایه‌ی مغازه‌ها را افزایش می‌دادند و مبلغ قابل توجهی از سود دکان‌داران را می‌ربودند. سلطان‌زاده می‌نویسد: «اتحادیه‌ی تبریز (حزب کارگران) به منظور تشدید تضاد بین مالکین بزرگ و صاحبان مغازه‌های کوچک بازار، تصمیم گرفت اینان را بر حسب حرفه‌شان متشکل سازد. جلسه نمایندگان حرفه دفتر عمومی انتخاب نمود که مسایل مهم را در توافق با دفتر اتحادیه تبریز، حل می‌نمود. بدین سان نه تنها رهبری ایدئولوژیک، بلکه هم‌چنین رهبری عملی این سازمان وسیع که به دور خود بیش از ۱۲ هزار عضو گردآورده است، در دست اتحادیه [حزب کارگران] است. مهم‌ترین تصمیمات مهمور به امضای ارگان اجرایی اتحادیه [حزب کارگران] است. مثلاً در سال گذشته بنابر پیشنهاد اتحادیه، در بازار تخفیف ۲۰ درصد کرایه‌ی مغازه از طریق انقلابی تحقق یافت. و از این جاست خشم صاحبان مستغلات بازار [تبریز]. ولی اینان قادر نبودند کاری کنند، زیرا هر مغازه با تکیه بر تصمیم حزب کارگری قاطعانه از پرداخت بیش از ۸۰ درصد کرایه‌ی سابق سرباز زد.»^۶

این تشکل در میان دکان‌داران، آن قدر نفوذ داشت که می‌توانست بازار را به تعطیلی بکشاند. چنان‌که در اکتبر ۱۹۲۱ / آبان ۱۳۰۰ به دنبال ضرباتی که شهردار تبریز به یکی از اعضای حزب زده بود، حزب از استاندار خواست تا شهردار را برکنار سازد، ولی استاندار از پذیرش این امر سرباز زد. علیه این کار حزب در صدد برآمد از نفوذ خود استفاده کند و بازار را به تعطیلی بکشاند. ولی به دلیل عقب‌نشینی استاندار و کسب امتیازاتی، حزب از این کار چشم پوشید.^۷

در انزلی نیز سازمان‌هایی که به نام اتحادیه تشکیل شده بودند، بیش‌تر ثمره‌ی تلاش‌های کمونیست‌ها و به‌ویژه اعضای فرقه کمونیست ایران

بودند. حتی نام تشکیلی که آن‌ها برای کارگران ساخته بودند، به زبان روسی یا به صورت دقیق‌تر نوشته باشیم معادلِ روسی واژه اتحادیه بود. یوسف افتخاری می‌نویسد: «اتحادیه‌ی کارگران بندر پهلوی [انزلی] که کارگران [آن‌را] در آن موقع به نام سایوز می‌نامیدند (سایوز به زبان روسی یعنی اتحادیه)، فاقد ارزش تشکیلاتی بود، زیرا که اکثر اعضای اتحادیه را باربران گمرک و باربران کشتی‌ها و باربران کرپس‌ها تشکیل می‌دادند که اغلب آن‌ها دهاتی بوده و علاقه خودشان را از دهات قطع نکرده و در فکر این بودند که مبلغی جمع‌آوری کرده سرِ زراعت خود بگردند. بنابراین، به مبارزه‌ی طبقاتی چندان علاقه‌ای نشان نداده فقط به پرداخت حق عضویت و حضور در جلسات اکتفا می‌کردند و حتی از باربران گمرک عده‌ی خیلی عضویت اتحادیه را پذیرفته بودند. قسمتی از کرجی‌بانان [بلم‌رانان] مالک کرجی بودند، چون در مقابل کارفرمای معینی [قرار] نداشتند و مستقیماً از طرف کسی استثمار نمی‌شدند، لذا مثل یک نفر کارگر صنعتی از اتحادیه حُسن استقبال نمی‌کردند فقط برای حفظ منافع آنی و جلوگیری از پیش‌آمدهای احتمالی در اتحادیه شرکت می‌کردند، عده‌ی متعصب و فداکار توی آن‌ها نسبتاً کم بود.» افتخاری خاطرنشان می‌سازد که «کلیه‌ی تعلیمات رهبرانِ اتحادیه‌ی بندر پهلوی روی اصولِ مبارزاتِ طبقاتی و تحصیلِ قدرت جهت تشکیلی حکومتِ کارگری بود.» رهبر سیاسی اتحادیه میرزا محمد آخوندزاده (سیروس بهرام) عضو کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران بود. بابا جمال‌زاده و مشهدی ابراهیم گوگانی نیز رهبران اتحادیه کرجی‌بانان و باربران بودند. پس از تبعید این رهبران، اتحادیه که پایه صحیحی نداشت، منحل شد.^۸

تأسیس اتحادیه‌های تهران، با دو نمونه تشکلهایی که وصف آن‌ها رفت، تفاوت داشت و در ایجاد آن‌ها نقش خود کارکنان برجسته‌تر بود. به

همین دلیل کوشش، درایت، فداکاری، استقلال رأی و خود آگاهی بیش‌تری از کارگران می‌طلبید.

همان‌گونه که گفته شد کار سازمان‌دهیِ جدیِ اتحادیه‌ها، توسط کارکنان چاپِ تهران آغاز شد. اتحادیه‌ی چاپ‌گران که از زمان مشروطیت بنیاد گرفته بود، با پیوستن سازمان‌گر برجسته‌ای به نام سیدمحمد دهگان به آن تقویت شده، کار ظریف و پیچیده همبسته نمودن اتحادیه‌های مختلف را در مقابل خود قرار داد. دهگان کارگر نبود، ولی در کار مطبوعات دست داشت و جزو کارکنان رشته چاپ محسوب می‌شد. وی نقش اساسی در سازمان‌دهی شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایفا کرد. نظر به اهمیت کار دهگان، لازم است مختصری پیرامون زندگی او نوشته شود.

سیدمحمد دهگان

پدر دهگان از اهالی کاشان بود. سید محمدتقی نام داشت، ملقب به عندلیب کاشانی بود و ذوق شعر داشت. آن‌گونه که خود دهگان می‌گوید، پدرش حدود سال ۱۲۵۶ خورشیدی به روسیه مهاجرت کرده است. طالبوف ادیب معروف و مقاطعه‌کار ایرانیِ مقیم روسیه با عندلیب کاشانی مناسباتِ نزدیکی داشت، به همین دلیل سرپرستی دهگان را به عهده گرفته بود و مخارج تحصیل وی را می‌پرداخت. بخش بزرگی از زندگی دهگان در قفقاز گذشت. در زمان انقلاب ۱۹۰۵ / ۱۲۸۳ روسیه دانش‌آموز بود. وی دیپلم خود را از مدرسه عالی روسیه گرفت. فعالیت فرهنگی و کمک به ایرانیان از جمله کارهایی است که دهگان در روسیه انجام داده است. خود او می‌نویسد: «آثارِ فعالیت که از بنده به یادگار مانده، «انجمن خیریه ایرانیان و مدرسه مجیدیه ایرانیان تمرخان شوره»،

«مدرسه نجات ایران کرزوتی» و پانصد جلد کتابی است که به کتابخانه «مدرسه اتحاد ایرانیان» بادکوبه هدیه داده‌ام...»^۹

دهگان در ۱۲۹۰ به ایران بازگشت. دو سال ریاست کمپانی زینگرا به عهده داشت. در ۱۲۹۸ مدتی به عنوان مدیر داخلی روزنامه رعد که مدیرمسئول آن سیدضیاءالدین^{۱۰} بود، کار کرد. در این روزنامه به اتفاق همکارانش اتحادیه‌ای بر پا نمود، اما تشکیل اتحادیه با مخالفت مدیرمسئول روزنامه رعد روبه‌رو گشت. شکرالله مانی در این باره از زبان سیدضیاءالدین نقل می‌کند: «دیروز در سفارت انگلیس موسیو هاوارد رئیس شعبه سیاسی سفارت سخت از من گله کرد و گفت: (در مطبعه شما اتحادیه‌ی کارگران چاپخانه تشکیل شده!) بدیهی است همان‌طور که من به حیثیت کارکنان روزنامه علاقه‌مند می‌باشم توقع دارم آقایان راضی نشوند آبروی من در سفارت‌خانه بریزد. عجبالتاً تمنا دارم هر یک از آقایان به همکاری من مایلند دست از کار اتحادیه و اجتماعات مشابه آن بردارند. و هر یک مایل به ادامه‌ی خدمت نباشند مختارند.»^{۱۱}

بدین ترتیب دهگان که عمیقاً به کار اتحادیه‌ای معتقد بود، از شغلش چشم پوشید و به قیمت بیکار شدن خود به مبارزه ادامه داد. سال‌های ۱۳۰۱ - ۱۲۹۸، دوره اعتلای فعالیت‌های او در راستای سازمان‌دهی اتحادیه‌ها بود. در نیمه دوم ۱۳۰۰ تحت مدیریت او «خیز بلند» برداشته شد و شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری بنیاد گرفت. مدت کوتاهی بعد روزنامه‌ی حقیقت منتشر شد که وی مدیرمسئول آن بود. حقیقت تا تیرماه ۱۳۰۱ منتشر و سپس توقیف شد. چند بار حکومت در صدد دستگیر نمودن دهگان برآمد. پسرش می‌گوید: هم‌زمان با توقیف حقیقت مأمورین برای دستگیر کردن دهگان به خانه‌اش می‌ریزند و دست خالی بر می‌گردند.^{۱۲} زیرا وی مخفی شده بود. در نیمه دوم ۱۳۰۱ از سوی اتحادیه‌ها به عنوان نماینده برگزیده و به چهارمین کنگره بین‌الملل

سندیکاهاى سرخ اعزام شد. اما از ۱۳۰۲ اطلاعاتِ مشخصی درباره فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی او در دست نیست. به نظر می‌رسد در این مقطع از فعالیت کناره گرفته باشد. مانی اشاره دارد که یک سال پس از توقیف روزنامه‌ی حقیقت او به مازندران رفت و به کشت پنبه پرداخت. مدتی بعد دستگیر شد. در زندان به بیماری رماتیسم دچار گشت. پس از تاج‌گذاری رضاشاه (۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۵) مشمول «عفو عمومی» قرار گرفت و آزاد شد.^{۱۳} در یک گزارش که از سوی «تشکیلات کل نظمیه مملکتی» داده شده و تاریخ آن ۱۳۰۹/۱/۲۲ است، اشاره گشته که در این سال دهگان در بارفروش (بابل) کارمند بانک روسیه بوده است.^{۱۴}

«سرانجام به گفته فرزندش، توسط عنصری مرموز در چهارم شهریور ۱۳۲۰ در توپسراکان مسموم گردید و برای معالجه به همدان برده شد و در بیمارستان پهلوی آن شهر بستری گردید و در اول مهر ۱۳۲۰، هنگامی که در حدود پنجاه سال عمر کرده بود، در همان‌جا درگذشت و در گورستان باباطاهر مدفون [به خاک سپرده] شد. بعدها در نتیجه‌ی تبدیل آن گورستان به پارک، از گور آن مبارز عدالت‌خواه نشانی باقی نماند.»^{۱۵}

به لحاظ دیدگاه اجتماعی، دهگان مارکسیست بود. همان‌گونه که اشاره شد، دوره‌ی دانش‌آموزی وی در روسیه مصادف با انقلاب ۱۹۰۵ بود. خود او می‌نویسد که در آن ایام جریان‌های انقلابی و بینش‌های سوسیالیستی در شکل‌گیری افکار محصلین تأثیر خارق‌العاده داشته است.^{۱۶} چنین اثری در آثار و مقالات دهگان هویدا است. از جمله کارهای ادبی وی ترجمه‌ی مانیفست حزب کمونیست تألیف کارل مارکس و فریدریش انگلس به زبان فارسی است. هم‌چنین قسمتی از برنامه‌ی ارفورت اثر کارل کائوتسکی را به فارسی برگرداند که در چند شماره‌ی نخستین حقیقت درج گشت. در پیشگفتاری که بر ترجمه‌ی فوق نوشت، ذکر نموده بود: «و هر وقت رنجبران برای دفاع حقوق خود قدم به میدان

مبارزه می‌گذارند، حکومت‌ها بی‌رحمانه آن‌ها را هدف گلوله قرار داده و آن‌ها را به اسم دشمنان ملت و یاغیان متهم می‌سازند.^{۱۷}

برخی از سرمقاله‌های حقیقت به قلم دهگان نوشته شده است. در سر مقاله‌هایی که تحت عنوان «فشار اقتصادی و بحران حیات» نوشت و در چند شماره حقیقت درج گشت، فرآیند سلطه سرمایه‌داران غرب بر سرنوشت بشریت و ملل شرق را به لحاظ تاریخی و تحلیلی شرح داده، نتیجه گرفته است: «امروز اگر فضای آسمان را صدای ناله و ضجه پر کرده است، اگر از چشمان ضعیفا و پیر مردان و بیه‌زنان و یتیمان جوی‌های اشک روان است، اگر قسمت اعظم بشریت پس از تحمل مشقات و شانزده ساعت کار و زحمت، عاجز از تهیه مایحتاج زندگانی خود هستند، اگر ... و اگر ...، بانی تمام این بدبختی‌ها برگردن همان بورژوازی است.»^{۱۸}

در سرمقاله‌ی دیگری به نام «بورژوازی و عمال آن» به صداهایی که بر ضد اتحادیه‌های اجزای دوایر دولتی بلند شده بود انتقاد نمود.^{۱۹} و در جای دیگری (سالوسی سیاه) به دفاع از اتحادیه‌ها پرداخت و آن‌ها را به مثابه «به‌وجود آورنده موازنه در حیات ناموزون»، موجب «سعادت طبقه کارگران» دانست.^{۲۰}

جالب است بدانیم، دهگان بنیاد ظلم اثر پتر الکسیویچ کروپوتکین Kropotkin/ ۱۹۲۱ — ۱۸۴۲ را نیز ترجمه کرده است. این ترجمه از شماره‌ی ۶۰ حقیقت در چند شماره‌ی این روزنامه به صورت پاورقی درج گشت. کروپوتکین یکی از شخصیت‌ها و نظریه‌پردازان برجسته آنارشیسیم (ضد اقتدارگرایی) بود و ناگفته پیداست که مخالف بلشویسم، نظریه‌های لنینی و اقتدار احزاب بود. لنین در اثر مهم خود (دولت و انقلاب)، کروپوتکین را سوسیال شوونیست و آنارشیسیت سنگر نشین نامیده است. شایع است که دهگان عضو فرقه کمونیست ایران بوده است. از جمله فلور این ادعا را مطرح می‌کند.^{۲۱} کامبخش — یکی از رهبران حزب توده

ایران — پا را فراتر گذاشته، او را عضو کمیته مرکزی فرقه قلمداد می‌کند.^{۲۲} متأسفانه از خود دهگان در این مورد سخنی به یادگار نمانده است و این قضاوت را دشوار ساخته، باعث رواج بازار حدس و گمان و شایعه شده است.

در کتاب آخرین سنگر آزادی از زبان سلام‌الله جاوید، که در آن دوره از فعالان فرقه کمونیست ایران بوده و چند ماه پس از توقیف روزنامه‌ی حقیقت به تهران آمده می‌خوانیم: «در جریان تشکیل حزب عدالت در تهران، مخصوصاً پس از آمدن حیدر عمواغلو بر سر کار، بر تعداد کسانی که به حزب عدالت می‌پیوستند، افزوده شد.» سپس نویسنده از جمله این کسان نام دهگان را آورده، خاطر نشان می‌سازد: «پس از انتشار خبر کشته شدن عمواغلی (در اواخر مهر ۱۳۰۰) وضع دگرگون شد و در تشکیلات سستی راه یافت ... رحیم رئیس‌نیا با این توضیح که از خاطرات سلام‌الله جاوید چنین بر می‌آید که دهگان پس از مرگ عمواغلی نیز به همکاری با حزب ادامه داده است؛ به درستی تصریح می‌کند: «با این همه سندی دال بر شرکت دهگان در کمیته‌های حزبی در دست نیست.»^{۲۳}

میرجعفر پیشه‌وری — عضو کمیته مرکزی فرقه کمونیست — هم در زمان اسارت خود، اظهاراتی درباره‌ی موضوع مورد نظر ما دارد. وی به تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۰۹ تحت بازجویی‌های مسطنتی نظمیه‌ی دوره‌ی رضاشاه، در مقابل پافشاری بازپرس که از او اسامی «هیأت کمونیستی سنه‌ی ۱۳۰۲» را می‌خواست، پاسخ می‌دهد:

«پیشه‌وری: آن‌هایی را که در نظر است عبارت بود از سیدمحمد خان دهقان [دهگان]، آخوندزاده که در [بندر] پهلوی بود، کریم حسن‌اف که معروف بود به اسمعیل فارس [منظور کریم نیک‌بین است]، رضاقلی [عبدالله زاده سیفی] بود که در مطبعه کار می‌کرد.

بازپرس: هیأت مدیره کی بود؟

پیشه‌وری: اسمعیل فارس بود، دهقان [دهگان] مدیر جریده حقیقت و رضاقلی بود و بنده هم بودم و آخوندزاده هم جزء هیأت بود، ولی در بندر پهلوی بود.

بازپرس: غیر از این عده کسان دیگری نبودند؟

پیشه‌وری: آن موقعی که بنده بودم نبودند کسی.

بازپرس: این کمیته به چه نام و مرامی بود؟

پیشه‌وری: حزب کمونیست بود.^{۲۴}

البته باید دانست، اسنادی که در کتاب نامبرده چاپ شده، نشان می‌دهد که پیشه‌وری در هیچ یک از مراحل بازجویی و دادگاه، اطلاعات خود را به مأمورین حکومت فاش نکرده است. او یا به انکار گفته‌های بازپرسان نظمیه پرداخته و یا اطلاعات گمراه‌کننده و ساختگی به آن‌ها داده است. بنابراین، اظهارات پیشه‌وری زیر بازجویی را نمی‌توان به عنوان یک سند قابل اتکاء به حساب آورد. به هر ترتیب، اگر هم این شایعه که دهگان عضو فرقه بوده است، صحت داشته باشد، می‌توان براساس آثار، مقالات و موضع‌گیری‌های وی قضاوت کرد، که او «روی موضع» حزب خود نبوده، و از استقلال رأی برخوردار بوده است.

ما باز هم به دهگان و روزنامه‌ی حقیقت می‌پردازیم. اینک به دنباله‌ی روی دادها باز گردیم. پس از جنگ جهانی اول، وقتی که کارکنان چاپ پایه‌های اتحادیه خود را مستحکم کردند، از انتقال تجارب خویش به کارگران سایر صنوف غافل نماندند. فعالان اتحادیه‌ی چاپ در میان سایر کارگران به روشنگری می‌پرداختند و آن‌ها را تشویق و ترغیب می‌نمودند که اتحادیه تشکیل دهند. فعالیت تهییجی آن‌ها مؤثر می‌افتاد و توسط توده‌ی کارگران درک و مورد حمایت عملی قرار می‌گرفت. مانی کارگر پارچه‌باف نمونه‌ای از روشنگری آن‌ها را نقل می‌کند. او شرح می‌دهد که چگونه تحت تأثیر احمد لامع از کارگران چاپ قرار گرفته و به تشکیل

اتحادیه ترغیب شده است:

«... در اثنای زمستان گذشته [۱۳۰۰] در قهوه‌خانه محل رفیقی پیدا کرده بودیم نامش احمد لامع و از کارگران مطابع تهران بود، می‌گفت ما اتحادیه داریم. روزنامه‌ی حقیقت ارگان ماست مدیر روزنامه‌ی حقیقت هم مدیر اتحادیه‌ی ما می‌باشد، از حقوق کارگران دفاع می‌کند. مقاصد و حوایج ما را مجاناً در روزنامه می‌نویسد. هر یک از صاحبان مطابع در حق کارگران تعدی یا اجحاف کند به دستور اتحادیه کارش را تعطیل می‌کنیم... خلاصه رفیق ما به قدری از محسنات اتحادیه و روزنامه‌ی حقیقت توصیف کرد که ما عاشق اتحادیه شدیم و گفت من حاضرم اگر شما مایل به تشکیل اتحادیه باشید مدیر اتحادیه‌ی خودمان را بیاورم تا دستور تشکیلات را به شما بیاموزد و اتحادیه شما را به مرکز کل اتحادیه‌ها معرفی نماید تا به پشتیبانی اتحادیه‌ی مرکزی و قدرت تمام کارگران تهران هر مهمی را از پیش ببرید، چه بهتر از آن است که شما هم مانند ما اتحادیه داشته باشید...»^{۲۵}

بدین ترتیب مقدمه‌ی تأسیس اتحادیه نساجان فراهم می‌گردد. هنوز نطفه‌ی اتحادیه بسته نشده بود که کارگران نساج به پشت‌گرمی نخستین بارقه‌های همبستگی خود دست به اعتصاب می‌زنند. در آن زمان صاحبان نساجی‌ها درصدد بودند، به کارگران در مقابل بافتن هر ذرع پارچه یک عباسی کم‌تر از سابق بپردازند. علیه کاهش دستمزدها، روز یک‌شنبه سه اردیبهشت ۱۳۰۱ اعتصاب می‌شود و کارفرمایان و ادار به عقب‌نشینی می‌گردند. یک روز بعد کارگران با موفقیت سرکار می‌روند. خبر این اعتصاب در شماره‌ی ۶۹ حقیقت، مورخ ۱۰ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۱ درج می‌گردد.

چند روز بعد زمینه دیدار رو در روی سیدمحمد دهگان با کارگران پارچه‌باف فراهم می‌شود. وی شخصاً برای سر و سامان دادن کار

اتحادیه‌ی نسا جان به قهوه‌خانه چاله حصار، که در محل کارگاه‌های پارچه‌بافی واقع شده بود، می‌رود. از کارگاه‌ها بازدید می‌کند و مقدمات تأسیس اتحادیه را فراهم کرده برای کارگران کارت عضویت صادر می‌کند.^{۲۶} بدین ترتیب روز شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۱ اتحادیه‌ی نسا جان رسماً افتتاح می‌شود. کارگران از میان خود پانزده نماینده انتخاب می‌کنند و سه نفر از آن‌ها به شورای مرکزی اعزام می‌شوند. عده‌ی کارگران نسا جان تهران در آن زمان ۷۰۰ نفر بود.^{۲۷}

در نیمه‌ی دوم ۱۳۰۰ به مدیریت دهگان شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری در تهران بنیاد گرفت. به مرور شورا ۹ اتحادیه را به هم پیوند داد که عبارت بودند از اتحادیه کارکنان چاپ، نانویان، کفاشان، دلاکان، داروسازان (عطاران؟!)، کارگران ساختمانی، خیاطان، نسا جان و کارکنان شهرداری. مدت کوتاهی بود از اتحادیه‌ی کارکنان پست و تلگراف و اتحادیه‌ی معلمان نیز به شورا پیوستند.

از هر اتحادیه سه نماینده در شورای مرکزی عضو بودند.^{۲۸} عده‌ی نمایندگان کارگران در شورای مرکزی به ۳۰ تا ۴۰ نفر می‌رسید. در آغاز جلسات شورا شب‌های جمعه در اداره‌ی روزنامه‌ی حقیقت (خیابان لختی، کوچه غفاری) و بعداً در یکی از منازل خیابان ناصریه و یا اول بازار برگزار می‌گشت.^{۲۹}

با در نظر گرفتن بی‌تجربگی کارگران در عرصه سازمان‌دهی اتحادیه‌ای و ماهیت عقب‌مانده‌ی صنایع ایران، ایجاد اتحادیه در هر رشته جداگانه، و برقرار نمودن پیوند میان آن‌ها کار ساده‌ای نبود. هم‌چنان که ملاحظه می‌شود، از میان تشکلهای بالا شش اتحادیه - با به حساب آوردن اتحادیه داروسازان - به بخش صنعت تعلق داشت. هر یک از این اتحادیه‌ها ناچار بودند، کارگران کارگاه‌های کوچک و بسیار پراکنده را درون خود سازمان دهند. سازمان‌دهندگان برای انجام چنین کاری با

مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو بودند. زیرا اولاً: کارگاه‌های کوچک به حدی بی‌سامان بودند که کم‌تر کارگری می‌توانست در یک کارگاه بیش از چند ماه سابقه کار داشته باشد. کار در این کارگاه‌ها حالت موقت داشت و کارگر ناچار بود مدام میان این یا آن کارگاه بچرخد. او مرتباً در حال تعویض محل کار خود بود، چند ماه این‌جا، چند ماه آن‌جا! بنابراین، کارگران یک کارگاه مشخص به ندرت به گونه درازمدت، در کنار یک‌دیگر کار می‌کردند. این حالت میزان شناخت کارگران را از یک‌دیگر محدود می‌ساخت و فرصتی برای وحدت آن‌ها ایجاد نمی‌کرد. ثانیاً مشکل دیگر پراکندگی کارگاه‌ها بود. در یک کارخانه بزرگ پیوند میان بخش‌های گوناگون آن آسان‌تر برقرار می‌شود. ولی در کارگاه‌های کوچک که در سطح شهر پراکنده‌اند، چنین کاری تنها با تلاش‌های بسیار امکان‌پذیر می‌گردد و به سازمان‌دهندگان کارگشته نیاز دارد که در آن زمان به ندرت وجود داشتند.

مثالی بزینم: اگر چه آماری در مورد تعداد کارگاه‌های تهران در دسترس ما نیست، ولی اگر نمونه‌ی کارگاه‌های خیاطی مشهد را در سال ۱۳۰۸ در نظر بگیریم، پی می‌بریم که در آن زمان تعداد ۱۶۶ کارگاه خیاطی در آن سامان وجود داشته که در نواحی مختلف شهر پراکنده بوده‌اند. در این کارگاه‌ها مجموعاً ۶۷۹ نفر شاغل بوده‌اند و در بزرگ‌ترین آن‌ها فقط ۱۵ کارگر مشغول کار بوده‌اند.^{۳۰} بدین ترتیب سازمان‌دهندگان اتحادیه ناچار بودند برای گردآوری ۶۷۹ نفر شاغل زیر سقف یک اتحادیه، ۱۶۶ کارگاه را مدنظر قرار داده، به مسایل آن‌ها توجه کنند. این تازه در مورد اتحادیه‌ای است که اعضای آن درون کارگاه‌ها کار می‌کردند. وظیفه‌ی فعالین اتحادیه‌ی کارگران رشته ساختمان از این هم شاق‌تر بود. زیرا این دسته از کارگران اساساً محل ثابتی نداشتند، و در دوران‌های رونق کار ساختمان و راه‌سازی به کار گرفته می‌شدند. بنابراین فعالین اتحادیه اگر می‌خواستند استمرار حیات سازمان خود را تضمین کنند،

موانع متعدد است. اما تأسیس اتحادیه‌ها و گرد آمدن کارگران حول آن‌ها بخشی از کار است. بخش دیگر، و مهم‌تر از آن میزان انسجام درونی، درجه‌ی دخالت کارگران در امور اتحادیه و نیز مراتب تعلقی خاطر کارگران به آن و آمادگی آن‌ها برای دفاع از موجودیت اتحادیه است.

جدول شماره ۱۰، اتحادیه‌ها و اعضای آن‌ها در تهران^{۳۲}

اسم اتحادیه	تعداد اعضا (ترجمه آلمانی)	تعداد اعضا (ترجمه فرانسوی)
خبازان	۲۰۰۰	۲۰۰۰
خیاطان	۲۰۰۰	۲۰۰۰
کفاشان	۱۸۰۰	۱۸۰۰
کارمندان پست و تلگراف	۲۵۰ - ۹۰	۲۷۰
قنادها	۲۵۰ - ۹۰	۳۰۰
چاپخانه‌ها	۲۵۰ - ۹۰	۱۸۰
شاگرد مغازه‌ها	۲۵۰ - ۹۰	۲۵۰
کارمندان تجارت خانه‌ها (میرزاها)	۲۵۰ - ۹۰	۲۵۰
کارگران زر دوزی	—	۱۵۰
جمع	۷۲۵۰ - ۸۵۵۰	۸۳۰۰

دهگان درباره این موضوعات که اتحادیه‌ها در هر رشته‌ای به چه ترتیب تشکیل شدند و ساختار درونی آن‌ها چگونه بود، سخنی نمی‌گوید. اساساً پیرامون نحوه‌ی ارتباط‌گیری کارگران کم‌تر مطلبی نوشته شده است. به جز اتحادیه‌ی صنعت چاپ و اظهارات مانی درباره‌ی نسا جان، اصلاً سندی در دست نیست که مثلاً چگونه خیاطان، کفاشان، زر دوزها و شاگردان مغازه‌ها متشکل شده‌اند. از وجود کمیسیون‌های تشکیلات، تبلیغات، مالی و حل اختلافات که نشان‌گر وجود یک ساختار منسجم اتحادیه‌ای در هر رشته‌ی تولیدی و خدماتی است، خبری در میان نیست. شاید بتوان از روی سنتی که تا به امروز نیز برای تأسیس اتحادیه‌ی صنوف

چاره‌ای جز این نداشتند که عده‌ای را به‌طور جدی در خدمت برقراری ارتباط میان واحدهای تولیدی جدا افتاده از یک‌دیگر قرار دهند. البته باید دانست هیچ سندی دال بر انجام چنین کاری در آن زمان وجود ندارد و به‌نظر نمی‌رسد که سازمان‌دهی اتحادیه‌های ایران به این درجه از رشد رسیده باشد.

ثالثاً: دشواری دیگر مسأله مالی بود. نخستین ضروریات اولیه برای سروسامان دادن به اتحادیه‌های کارگاه‌های پراکنده تهیه محل و دفتری بود، برای تشکیل جلسات و رجوع سایر کارگران به آن‌جا.^{۳۱} اگر کارگران کارخانجات بزرگ قادر بودند در همان محل کارخانه‌ی خود با یک‌دیگر دیدار نمایند و جلسه برگزار کنند، کارگران کارگاه‌های پراکنده برای این کار ناچار بودند ساختمانی اجاره کنند. تهیه این محل به امکانات مالی نیاز داشت. گوشه‌ای از مشکل مالی را می‌توانستند از طریق کمک‌های مالی کارگران رفع کنند، ولی با توجه به بنیه‌ی مالی پایین کارگران، این مساعدت‌ها به تنهایی بسنده نبود. از سوی دیگر، دریافت منظم همین مبلغ ناچیز احتیاج به وجود یک کمیسیون مالی در هر اتحادیه‌ی جداگانه داشت که سندی دال بر وجود آن در دسترس نیست.

با وجود این موانع ساختاری و دشواری‌ها، اطلاعاتی که دهگان درباره تعداد اعضای اتحادیه‌های مختلف در دو سال اول تأسیس اتحادیه‌ها ارایه می‌دهد، نشانگر استقبال کارگران از اتحادیه‌ها است. از آمار دهگان ترجمه‌های مختلفی به زبان‌های آلمانی و فرانسوی صورت گرفته که ذیلاً هر دو آن‌ها درج می‌گردد.

از دهگان نقل شده است که وی شمار کارگران تهران را پنجاه هزار تن تخمین می‌زده است.^{۳۳} با این حساب طبق جدول بالا حدود ۱۶ درصد کارگران تهران عضو اتحادیه‌ها بوده‌اند. این نسبت با توجه به کمبود تجربه و سنت سازمان‌دهی اتحادیه‌ای دست‌آورد بزرگی است و نشان‌دهنده اشتیاق کارگران به متشکل شدن و موفقیت کارگران مجرب در کنار زدن

برقرار است، حدس زد که در آن زمان نیز ابتدا عده‌ای از کارگران مصمم‌تر هر صنف گرد هم آمدند و به‌عنوان هیأت مؤسس اتحادیه را برپا کردند. سپس سایرین را دعوت به پیوستن و همکاری با آن نموده‌اند. از این‌جا سرنوشت اتحادیه بستگی به این دارد که سایر کارگران تا چه اندازه خود را در حیات آن دخیل بدانند. برای تقویت آن نیرو بگذارند و آنرا متعلق به خود بدانند. تا چه اندازه آماده باشند برای دفاع از موجودیت آن و خود را به خطر بیاندازند و فداکاری کنند. در یک کلام در کنار مؤسسان، مغز، عضلات و استخوان‌بندی اتحادیه را تشکیل دهند. ماندگاری و دوام هر اتحادیه‌ی مستقلی به این عوامل بستگی دارد. اگر نیاز به وجود اتحادیه در کارگر قوی باشد، در صورت سرکوب شدن آن نیز باز ضرورت دوباره‌سازی آن در ذهن او باقی می‌ماند و به محض فراهم شدن شرایط مناسب در این راستا گام بر می‌دارد. بدون دخالت‌گری کارگران و وجود این روحیه که کارگر تشکّل را متعلق به خود بدانند، موجودیت اتحادیه‌های مستقل موقت و گذرا خواهد بود.

روزنامه‌ی حقیقت

مدت کوتاهی پس از تشکیل شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران، در تاریخ ۹ دی‌ماه ۱۳۰۰، نخستین شماره‌ی حقیقت به مدیریت دهگان منتشر شد. حقیقت در آغاز هفته‌ای سه بار در روزهای یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه چاپ می‌شد. اما از شماره ۱۹ (۲۰ بهمن ۱۳۰۰) همه روزه به‌جز روزهای بعد از ایام تعطیل به قطع بزرگ طبع می‌گشت. این روزنامه خود را «اجتماعی و طرف‌دار رنجبران و اتحادیه‌های کارگران» معرفی نموده و شعار آن عبارت «رنجبر روی زمین اتحاد» بود که در بالای صفحه اول هر شماره درج می‌گشت. صاحب امتیاز روزنامه تا شماره‌ی ۷۹ «ع. بهبهانی» بود. اما از شماره ۸۰ (۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۱) نام کسی

به‌عنوان صاحب امتیاز حقیقت ذکر نمی‌شد و تنها نام دهگان به‌عنوان «مدیر مسئول» قید می‌گشت. قیمت هر نسخه آن ابتدا یک عباسی و سپس بین ۴ تا ۶ شاهی بود. شمارگان آن را ۲۰۰۰ تا ۴۰۰۰ ذکر کرده‌اند. مانی می‌گوید: «روزانه ۴۰۰۰ برگ تک فروشی در تهران داشت ...».^{۳۴} حقیقت پر تیراژترین روزنامه زمان خویش محسوب می‌شد.

در چند شماره‌ی نخستین روزنامه، دهگان خبر از تأسیس شرکتی برای انتشار حقیقت داده بود. وی با چاپ اطلاعیه‌ای، از اشخاص دعوت کرده بود که سهام شرکت مذکور را خریداری کنند. قیمت هر سهم از قرار ۵ تومان تعیین شده بود. اطلاعیه فوق تصریح داشت: «فقط به اشخاصی که جزو طبقه‌ی رنجبر محسوب می‌گردند، سهم فروخته می‌شود.» «روزنامه‌ی حقیقت توسط یک هیأت تحریریه اداره» می‌شد.^{۳۵} به‌جز دهگان، اشخاصی مثل جعفر پیشه‌وری (عضو کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران)، ابوالفضل لسانی و میرزا حسین خان امید (هر دو عضو اتحادیه معلمین)، بهمن شیدانی و چند نفر دیگر هم در روزنامه می‌نوشتند.^{۳۶}

حقیقت خود را در خدمت سعادت مردم می‌دانست و به اشراف می‌تاخت. در سر مقاله اولین شماره آن تحت عنوان حقیقت می‌خوانیم: «پس قلم را به دست گرفتیم و تا زمانی که آنرا نشکستند می‌نویسیم و سعادت حقیقی را به رفقای خود می‌گوییم. مرام ما فقط بیداری عموم مردم است. ما مثل خیلی‌ها تندرو نیستیم. از عدم، موجودی طلب نمی‌کنیم ... ما نان کسی را از دستش نمی‌گیریم و به سعادت همه حتی آن‌ها که امروز ما را دشمن خود تصور می‌کنند خدمت می‌کنیم. سعادت و آسایش برای همه.»^{۳۷} وظایفی که در مقابل خود گذاشته بود در سرمقاله شماره ۷۵ حقیقت به نحوه زیر تشریح شده بود: «ما می‌خواهیم تا اندازه‌ای به وظیفه خود عمل نموده در معاصر نمودن ملت و آبادی

مملکت و اصلاح معایب بکوشیم. ما می‌خواهیم اصول اشرافی، مفت‌خواری، دین‌فروشی، ریاکاری [و] ملوک‌الطوایفی از میان برداشته شود. ما می‌خواهیم به قدر امکان از حقوق کارگر، فلاح، مستخدم و سایر اصناف زحمت‌کش مدافعه کنیم. این است مقصود و غرض ما ... ما صاحبان وظیفه را یکی می‌دانیم، وزیر به زارع [و] وکیل به کارگر حق تفوق ندارد.^{۳۸} اما حکومت‌ها، صاحب منصبین، طبقات دارا و روشنفکران متعلق تابِ تحمّلِ روشنگری حقیقت را نداشتند. این روزنامه جزو نخستین جرایدی بود که ممنوع‌الانتشار شد. عمر حقیقت به ۶ ماه هم قد نداد. در ۶ تیرماه ۱۳۰۱، زمانِ صدارتِ قوام‌السلطنه، توقیف شد و علی‌رغم تلاش‌هایی که برای انتشار مجدد آن صورت گرفت، دیگر هرگز طبع نگشت.

محمد صدراشمی مؤلف تاریخ جراید و مجلات ایرانی می‌نویسد: «در روزنامه‌ی طوفان شماره‌ی ۲۷ سال دوم مورخ ۱۸ عقرب [آبان] ۱۳۰۱ خورشیدی به عنوان اعتراض بر توقیف مجدد روزنامه‌ی حقیقت این‌طور می‌نویسد: پس از انتشار بیانیه ۳۱ جوزا [خرداد] و توقیف جراید و آزادی آن‌ها به موجب بیانیه ۱۷ محرم آیا توقیف ثانوی قصاص قبل از جنایت نیست.»^{۳۹}

بعداً به موضوع توقیف جراید می‌پردازیم، ولی اکنون نیز می‌توان از خبر مذکور دانست که تعدادی از جراید توقیف و سپس آزاد شده‌اند، اما حقیقت هم‌چنان ممنوع‌الانتشار باقی مانده است. مؤلف نامبرده خاطرنشان می‌سازد که او از روزنامه‌ی حقیقت تا شماره‌ی ۱۰۴ مورخ جمعه دوم تیر ماه را در دست دارد. جای دیگری می‌خوانیم که مجموعه‌ای از ۱۰۵ شماره‌ی حقیقت در کتابخانه‌ی ملی تهران نگهداری می‌شود و نسخه‌ای از شماره ۱۰۶ (۵ تیر ۱۳۰۱) آن در کتابخانه‌ی تربیت تبریز محفوظ است.^{۴۰}

به ابتکار و تلاش ارزشمند و قابل تقدیر «انتشاراتِ مزدک» ۴۹ نسخه از شماره‌های مختلفِ روزنامه‌ی حقیقت جمع‌آوری و در کتاب اسناد تاریخی جنبش کارگری، موسیال دموکراسی و کمونیستی ایران (۷) چاپ شده است. اساس استناد ما به این روزنامه همین مجموعه نفیس است. گفتنی است که به‌جز شماره‌های یاد شده، امکان مراجعه‌ی مستقیم به سایر شماره‌های حقیقت را نداشتیم. در جاهایی که کپی اصل روزنامه را در اختیار نداشتیم، از کتاب آخرین سنگر آزادی بهره گرفته‌ایم.

کامبخش مدعی است که روزنامه‌ی حقیقت رسماً ارگانِ اتحادیه‌های کارگری تهران بود، ولی در واقع کار ارگان مرکزی فرقه کمونیست را انجام می‌داد.^{۴۱} به پیروی از او بسیاری از تاریخ‌نویسان حزب توده شایع کرده‌اند که حقیقت نشریه فرقه مذکور بوده است.^{۴۲} طرز بیان آبراهامیان نیز درباره‌ی حقیقت به گونه‌ای است که همین توهم را دامن می‌زند.^{۴۳} از همه این‌ها واضح‌تر موضعی است که در کتاب انقلاب اکبر و ایران گرفته شده است. در این کتاب ادعا شده است: «روزنامه‌ی حقیقت رسماً ارگان اتحادیه‌های کارگری ولی عملاً و در واقع ارگان حزب و اتحادیه بود ...»^{۴۴} ولی هیچ‌یک از اینان و کسان دیگری که چنین ادعایی دارند، هرگز مدرک قابل اتکایی ارائه نداده‌اند. برعکس محتویاتِ مقالات و مواضع روزنامه خلاف دعوی آن‌ها را ثابت می‌کند. حتی این اظهارنظر که گویا حقیقت رسماً ارگان اتحادیه‌ها بود هم صحت ندارد. خود روزنامه هرگز چنین ادعایی نداشت که ارگان رسمی اتحادیه‌هاست.

حکومت‌های ایران در آن زمان

پیش‌تر در مورد وضعیت و موقعیت متزلزل حکومت‌های ایران در زمان تأسیس اتحادیه‌های کارگری و نیز تشکیل شورای مرکزی آن‌ها نکاتی نوشتیم. اینک لازم است در این باره درنگِ بیش‌تری کنیم.

پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله، از تیرماه ۱۲۹۹ تا آبان‌ماه ۱۳۰۲ که رضاخان به نخست‌وزیری رسید، یعنی در مدت ۲۹ ماه، کابینه‌های متعدد زیر در ایران تشکیل شدند:

۱. کابینه میرزا حسن خان مشیرالدوله از تیرماه تا آبان‌ماه ۱۲۹۹.
 ۲. کابینه سپهدار اعظم از آبان‌ماه تا دی‌ماه ۱۲۹۹.
 ۳. کابینه دوم سپهدار اعظم از بهمن‌ماه تا کودتای ۳ اسفند ماه ۱۲۹۹.
 ۴. کابینه کودتا (سیدضیاءالدین طباطبایی) از اسفندماه ۱۲۹۹ تا خردادماه ۱۳۰۰.
 ۵. کابینه قوام‌السلطنه از خردادماه تا دی‌ماه ۱۳۰۰.
 ۶. کابینه مشیرالدوله از بهمن‌ماه ۱۳۰۰ تا اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۱، (مجدداً از اردیبهشت تا ۲ خرداد).
 ۷. کابینه قوام‌السلطنه از خردادماه تا بهمن‌ماه ۱۳۰۱.
 ۸. کابینه مستوفی‌الممالک از بهمن‌ماه ۱۳۰۰ تا خردادماه ۱۳۰۲.
 ۹. کابینه مشیرالدوله از خردادماه تا مهرماه ۱۳۰۲.
 ۱۰. کابینه رضاخان (سردار سپه) از آبان ۱۳۰۲ تا خلع سلسله قاجار.
- بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که طی این مدت عمر متوسط هر کابینه (بدون در نظر گرفتن کابینه رضاخان) حدود ۳ ماه بوده و در ایران بی‌ثباتی کامل سیاسی حکم‌فرما بوده است. «سرپرستی لرن» وزیر مختار انگلیس در تهران طی نامه‌ی محرمانه‌ی شماره‌ی ۲۱، مورخ ۲۱ مه ۱۹۲۳ / ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۲ به «مارکز کرزن» وزیر امور خارجه انگلیس، اوضاع ایران در زمستان ۱۳۰۰ را چنین توصیف می‌کند: «زمانی که در پایان سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ به تهران رسیدیم اوضاع داخلی این کشور نه آرام بود و نه ثابت. شورش محمدتقی خان در خراسان با دشواری درهم شکسته شده بود، سمیتکو [سمیتکو] در آذربایجان، آشکارا دست به طغیان زده بود، انقلاب کوچک خان در جنگل شعله‌ور بود، ایلات

شاهسون به دلخواه به چپاول و تاخت و تاز دست می‌زدند، آشوب و تمرد در میان طوایف ترکمان حکم‌فرما بود، به نظر می‌آمد که طالش و ماکو تحت نفوذ جماهیر شوروی در می‌آیند، ایلات گُرد در مغرب زیر فرمان نبودند و امکان داشت پیروزی سمیتکو [سمیتکو] گُردها را به هم دستی با او کشانده و موجبات یک طغیان عمومی و یک نهضت تجزیه‌طلبان در گُردستان ایران فراهم شود. سایر گرفتاری‌های دولت سبب شده بود که ایلات ساکن جنوب غربی و جنوب یعنی گُرها، بختیاری‌ها، قشقایی‌ها به ریاست صولت‌الدوله، اعراب خمسه به ریاست قوام‌الملک، شیخ محموره و طوایف کوچک ساکن سرزمین‌های مشرف بر بنادر خلیج (فارس) گرچه عملاً به گردن‌کشی دست نزده بودند ولی فی‌الواقع مستقل باشند. شورش ژاندارمری در تبریز به فرماندهی لاهوتی خان در ماه‌های اول ۱۹۲۲ / اواخر ۱۳۰۰ نمایانگر آتش‌های نهفته دیگری بود، که در اثر فقدان کنترل عمومی، ممکن بود زیانه بکشد.^{۲۵}

اطلاعات بالا نشان می‌دهد که در آن مقطع صاحب منصبان ایران قادر نبودند حکومت خودکامه خود را برقرار سازند. این موضوع نه به دلیل مشروعیت ابزارهای قانونی که قدرت دولت را محدود می‌کند، و نه به علت وجود دموکراسی، بلکه از بی‌ثباتی، ضعف و فترت حکومت‌ها سرچشمه می‌گرفت. بر این بستر فضای سیاسی باز شده، امکان نشو و نمو نهادهای اجتماعی مستقل (اتحادیه‌ها، جمعیت‌ها، احزاب و ...) پدیدار گشته بود. نشریات گوناگون منتشر می‌شدند. اجتماعات، گردهم‌آیی‌ها و تظاهرات صورت می‌گرفت. آن نظری که وجود دموکراسی را دلیل پایداری و رشد اتحادیه‌ها و سایر نهادهای اجتماعی در آن زمان قلمداد می‌کند، گمراه‌کننده است. برعکس، نهادهایی که بر بستر بی‌ثباتی سیاسی قوام گرفته بودند، می‌کوشیدند در مقابل استقرار مجدد اختناق سیاسی مقاومت کنند. همین حکومت‌های ناتوان، آن‌جا که

از دست‌شان ساخته بود در کار نهادهای مستقل اجتماعی و به‌ویژه اتحادیه‌ها اخلال می‌کردند. قوام‌السلطنه علناً کوشید اتحادیه تلگراف‌خانه و پست را ممنوع کند. حقیقت جزو اولین جرایدی بود که ممنوع‌الانتشار شد. صاحب منصبین و آژان‌ها کارگران را بارها کتک زدند. طرح دستگیری دهگان را در خفا ریختند.^{۲۶} گروه‌های فشار را علیه کارگران بسیج نمودند.

نه فقط حکومت‌ها و ارگان‌های دولتی، بلکه برخی از نهادهای جامعه مدنی (بخشی از نمایندگان مجلس، شماری از جراید و جمعیت‌ها) نیز در مقابل اتحادیه‌ها قرار داشتند. در «خانه‌ی ملت» (مجلس شورای ملی) ضرورتِ موجودیتِ اتحادیه‌ها را زیر سؤال بردند، و وجود آن‌ها را بیهوده قلمداد کردند. روزنامه‌هایی علیه دهگان سمپاشی نمودند و به او تهمت دزدی و قاچاقچی‌گری زدند. بر ضد اتحادیه‌ها جوسازی کرده، به آن‌ها برجسب «مؤسسه بلشویکی» زدند. جماعتی در صدد برآمدند انجمن‌های صنفی برای رقابت با اتحادیه‌ها عَلم کنند و بارفروش‌های میدان و جمعی از کسبه را در مقابلِ اتحادیه‌ها قرار دهند. به این موضوعات در ادامه خواهیم پرداخت.

اعتصابات معلمان

یکی از مهم‌ترین حرکت‌های اعتراضی که در زمانِ حیاتِ شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران رخ داد، اعتصاب معلمان تهران بود. این رویداد آن چنان اهمیت داشت که تا مدتی در صدر اخبارِ سیاسی - اجتماعی آن دوره قرار گرفت. در زمانِ صدارت قوام‌السلطنه، معلمین مدارس دولتی که مدت شش ماه حقوقِ آن‌ها پرداخت نشده بود، بیانیه‌ای در اعتراض به این امر منتشر کردند و در دی‌ماه ۱۳۰۰ وارد اعتصاب

شدند. آموزگاران قبلاً نیز چندین بار از عدم پرداخت حقوق خود شکایت کرده و یک‌بار هم اعتصاب نموده بودند. آن اعتصاب نیز به نوبه‌ی خود دارای اهمیت بود. معلمان مدت ده روز تعطیل کرده و در مسجد سپهسالار تحصن نموده بودند. تأثیر اعتصاب اول معلمان به اندازه‌ای بود که تاریخ‌نگارانی که کم‌ترین توجهی به فعالیت اتحادیه‌ای در آن دوره نکرده‌اند، به‌ناچار واقعه مذکور را به حساب آورده، اشاره‌ای به آن کرده‌اند.^{۲۷} اما اعتصاب دی‌ماه با شکوه و پر حرارت‌تر بود. مدت ۲۲ روز ادامه داشت و به یک نمایش سیاسی علیه حکومت تبدیل شد. گرمای اعتصاب هیجان عمومی در تهران را به اوج رساند. محصلین به اجتماعات پیوستند و از معلمین خود حمایت کردند. روز پنج‌شنبه ۲۱ دی ماه ۱۳۰۰ عده‌ای از دانش‌آموزانِ مدارس متوسطه و ابتدایی تهران تظاهرات کردند. آن‌ها با پرچم سیاه‌رنگی که عبارت «احتضار معارف» بر آن نقش بسته بود، در میدانِ توپ خانه گرد هم آمدند و فریادهای «زنده باد معارف!»، «یا مرگ یا معارف» سر دادند. آژان‌ها با مشت و چوب و شمشیر به صفوف دانش‌آموزان تاختند، آن‌ها را مضروب ساختند و از میان آنان دو تن را به کلاتری بردند. اما سرکوب، اراده‌ی محصلین را درهم نشکست. عقب‌نشستند و به تظاهرات ادامه دادند.^{۲۸}

در مجلس شورای ملی، جایی که قرار بود از منافع مردم دفاع شود، سردار معظم خراسانی (تیمورتاش بعدی) به معلمان آهانت کرد و گفت: «من استخوانِ پوسیده‌ی یک سرباز را با بیست معلم عوض نمی‌کنم.» روزنامه‌ی حقیقت ضمن افسوس از این واقعیت دردناک که هنوز هم کسانی که تا دیروز سند فروختن ایران را امضاء می‌کردند، بر مقدرات جامعه حاکمند، در پاسخ به تیمورتاش نوشت: «ما استخوانِ پوسیده‌ی یک معلم را به صد نفر از امثال سرکار نمی‌فروشیم.»^{۲۹}

در آن زمان تعدادِ معلمینِ مدارسِ ابتدایی و متوسطه و دارالفنون و دارالمعلمین متجاوز از پانصد تن بود. حقوقِ آموزگارانِ مدرسه ابتدایی رسماً ۲۵ تومان و معلم متوسطه ساعتی چهار قران و دریافتیِ مُدرّسین دارالفنون و دارالمعلمین نسبتاً بیش‌تر بود.^{۵۰} بهانه حکومت برای پرداخت نکردن حقوق‌ها، خالی بودنِ خزانه بود. هنگامی که دکتر مصدق که در آن زمان وزیر مالیه (دارایی) در کابینه قوام‌السلطنه بود، از مجلس تقاضای اعتبار برای ساختن سد نمود، سلیمان میرزا اسکندری نماینده‌ی سوسیالیستِ مجلس اعتراض کرد و در نطقی خطاب به مصدق گفت: «می‌خواهید سد ببندید. شما سد در مقابلِ ترقی مملکت می‌بندید که پول به معارف [آموزش و پرورش] نمی‌دهید. امسال در موقع امتحان معلوم می‌شود که یک سال وقت اطفال مملکت را به هدر دادید. برای جلوگیری از خرابیِ املاکِ خالصه، دولت اعتبار می‌خواهد، بنده موافق بودم، اگر پول داشتیم الحال باز می‌گویم باید اول حقوقِ معلمین بدبخت داده شود. برای املاکِ آریایی می‌خواهید سد ببندید. بنده مخالفم. آقای ارباب خودش پول بدهد.»^{۵۱}

تحصن‌ها، اجتماعات و راهپیمایی‌های متعدد کابینه قوام را که از قبل متزلزل بود، ضعیف‌تر کرد. در ۳۰ دی‌ماه ۱۳۰۰ حکومت سقوط کرد. سرانجام با پرداخت بخشی از حقوق‌های عقب افتاده و قول پرداخت مابقی آن، کلاس‌های درس برپا شد و معلمان موقتاً سرکار خود باز گشتند. اما پرداخت حقوق‌ها دست‌آوردِ تثبیت شده‌ای نبود. بعداً دوباره معلمان با همین مشکل روبه‌رو شدند. مجدداً در مردادماه ۱۳۰۱ اعتراض معلمین به شکل تحصن ادامه یافت. این بار «معلمین در مجلس متحصن شدند. یک ماه سُنبله [شهریور] را در عوض تدریس، در پارلمان متحصن شده، برای تأمین بودجه‌ی خود، دوندگی‌ها کردند تا این که بالاخره به امر

مجلس شورای ملی دولت تصویب‌نامه صادر کرد که همه ماهه در هشتم ماه فرنگی مبلغ ۸۰۰۰ تومان از عایداتِ گمرک به مدارس پرداخته شود و حقوق معوقه به‌طور استهلاک تأدیه گردد. معلمین متقاعد شده در سر کلاس‌ها حاضر^{۵۲} شدند.

مبارزاتِ اتحادیه کارکنان تلگراف‌خانه و پست

مبارزه‌ی کارکنانِ تلگراف‌خانه و پست با مدیر بلژیکی این ادارات و حکومتِ قوام‌السلطنه یکی دیگر از مهم‌ترین حرکت‌های اعتراضی اتحادیه‌ها در آن مقطع زمانی محسوب می‌شود. مستشارانِ خارجی که از حمایتِ حکومت‌های ایران برخوردار بودند و همواره بدون کنترل، دغدغه و واهمه‌ای به پر کردنِ جیب خود از خزانه عمومی مشغول بودند، با تشکیل اتحادیه‌ها با معضل بزرگی روبه‌رو شدند. به‌همین دلیل مولیتور که ریاست پست را به‌عهده داشت در صدد برآمد اتحادیه کارکنان تلگراف‌خانه و پست را منحل کند. در مقابل اتحادیه‌ی پست مرکزی تهران با انتشار کتابچه‌هایی به افشای تعدیات و دزدی‌های مولیتور پرداخت. اتحادیه، آسنادی در مورد اختلاس او منتشر کرد و موضوع را به افکار عمومی کشاند. حکومت قوام آشکارا به حمایت از مدیر بلژیکی برخاست و با صدور حکمی عضویت کارکنان دولت در اتحادیه را ممنوع اعلام کرد. اما فعالانِ اتحادیه که مورد حمایت شورای مرکزی اتحادیه‌ها بودند، از مبارزه روی نگردانند.

شورای مرکزی با صدور بیانیه‌ای به حکومت و مجلس انتقاد کرد که به جای حمایت از اتحادیه‌ها که از «حیات ملی» دفاع می‌کنند، در کار آن‌ها اختلال کرده‌اند. هم‌زمان دهگان در مقام پاسخ‌گویی به تبلیغاتی که علیه اعتصاب معلمان صورت می‌گرفت، بر آمد و موضوع مولیتور را پیش

کشید. معلمان متهم شده بودند که در شرایطی که حکومت بودجه‌ای در اختیار ندارد، اعتصاب آن‌ها عملی غیرملی بوده و به واسطه‌ی «القائات دشمنان» و از «فرط ساده‌لوحی و عجز» صورت گرفته است. دهگان نوشت: «... معلمین شرافتمند ما حاضرند یک سال دیگر هم از حقوق ناچیز خود صرف نظر بکنند، ولی به چندین شرط؛ اولاً که دست شهریه بگیرها و مستمری خورها و دزدان خارجی از قبیل مولیتور که پرروز ۴۰ هزار تومان اعتبار به او داده شد و عزیزان [نور چشمی‌های] بی‌جهت داخلی از خزانه دولت کوتاه شود. دوم بقایای دولتی و مطالبات بانک ایران جدا گرفته شود. سوم اشخاصی که از تمام فواید این آب و خاک یعنی ایران متمتع هستند قسمتی از سرمایه‌های خود را که در بانک‌های پاریس، لندن و واشنگتن ذخیره کرده‌اند در این موقع هولناک محض حفظ ناموس ما در وطن به دولت قرض بدهند و بالاخره تمام عایدات دولت به مصرف سپاهیان دلیر و مستخدمین فعلی دوایر دولتی و تعلیم مجانی عمومی و احیای حیات اقتصادی مملکتی برسد.»^{۵۳}

در شماره‌ی ۶۶ روزنامه‌ی حقیقت فاش شد که قیمت یک‌سری تمبر ایران که قریب به ۱۰۰ فرانک بوده، ۷/۵ فرانک تعیین شده است. از قراری که متخصصین تخمین زده‌اند، قریب چهار کرور (دو میلیون) قیمت تمبرهایی بوده که برای موزه‌ی پستی ایران فرستاده شده بوده است که همه را مولیتور تصرف کرده است.^{۵۴}

سرانجام با تلاش اتحادیه، مولیتور اخراج می‌شود و اتحادیه در نبرد با مستشار بلژیکی و حکومت سربلند بیرون می‌آید. اما مولیتور دست از تحقیر فعالان پست بر نمی‌دارد. اطلاعاتیه‌هایی صادر می‌کند و علیه کارکنان موضع می‌گیرد. اتحادیه پست در پاسخ بیانیه‌هایی منتشر می‌کند که برخی از آن‌ها در شماره‌های مختلف روزنامه‌ی حقیقت از جمله ۵۱، ۶۹ و ۸۳

درج می‌گردند.

مخالفت با موجودیت اتحادیه‌ها

در تهران مخالفت با موجودیت اتحادیه‌ها از همان بدو شکل‌گیری آن‌ها وجود داشت، اما با اعتصاب گسترده معلمین و مبارزات کارکنان پست تشدید شد. شورای مرکزی اتحادیه‌ها در دی‌ماه ۱۳۰۰ بیانیه‌ی مهمی منتشر کرد. این بیانیه از جمله معدود اسنادی است که به نام «اتحادیه‌ی عمومی» صادر شده و در دسترس ماست. بیانیه نه فقط به دلیل پاسخ روشنی که به مخالفان اتحادیه‌ها می‌دهد، بلکه از این نکته نظر هم دارای اهمیت است که درک سندیکالیست‌های ایران را در آغاز سده‌ی چهاردهم خورشیدی از مفهوم و ضرورت وجودی اتحادیه‌ها به دست می‌دهد. هم‌چنین بینش آن‌ها را درباره‌ی معنای اتحادیه‌ی کارگری، مناسبات درونی، حوزه‌ی فعالیت و ضرورت موجودیت آن روشن می‌سازد. به علاوه تصویری از موقعیت اتحادیه‌های ایران در آن زمان، محدودیت‌هایی که بر عرصه‌ی کار آن‌ها در ایران سایه افکنده بود و مقایسه‌ی اتحادیه‌های ایران با اتحادیه‌های اروپا ترسیم می‌کند.

متن کامل بیانیه به شرح ذیل می‌باشد:

«بیانیه اتحادیه‌ی عمومی کارگران طهران»

موازنه‌ی حیات

سال‌هاست که در جراید و افواه مردم داستان‌های دلخراش از تعدیات مسندنشینان دوایر دولتی نسبت به اجزاء زیردست خود جریان دارد. بارها اتفاق افتاده است که از شدت بی‌اعتدالی و عدم توجه اولیای امور

بعضی از افراد حساس مستخدمین جزء خودکشی کرده‌اند. نظیر این اتفاقات که هر شخص متمدنی را بی اختیار متأثر می‌نماید، تنها اختصاص به مملکت ما نداشته بلکه در اواسط قرن هیجدهم در اروپا نیز واقع می‌گردید و تاریخ اجتماعی آن سامان لکه‌های خونین از این گونه فجایع به یادگار دارد.

قرن هیجدهم سپری، قرن نوزدهم نیز گذشت. اینک در قرن بیستم زندگانی می‌کنیم. چه شد که جراید اروپا دیگر اخباری مانند اعتصاب معلمین مدارس دولتی که شش ماه است حقوق ناچیز آن‌ها نرسیده است و یا کتابچه‌هایی که اجزاء پست مرکزی طهران حاکی از تقلبات و تعدیات رئیس کل خود باشد انتشار نمی‌دهند؟ (بلی در اروپا اعتصابات خیلی زیاد به عمل می‌آید ولی فرق در بین اقدامات اجزاء دواير و کارگران آن‌ها که برای توسعه دایره رفاهیت خود و عملیات اتحادیه‌های ما که فقط از نقطه نظر حفظ جان و شرف خودشان اجرا می‌دارند زیاد است.)

این جا است که یک سؤال جدیدی عرض اندام می‌نماید، اتحادیه‌های کارگری چیست؟ ما جواب این سؤال را می‌خواهیم به طور اجمال داده به اصل مطلب برگردیم، اتحادیه‌های کارگری انجمن‌هایی است که برای جلوگیری از اجحافات و تعدیات طبقات حاکمه و حفظ حقوق و وسایل حیات و تنویر افکار طبقه‌ی کارگر از جانب کارگران تأسیس می‌گردد، و طرز تشکیلات آن انتخابی است و دخالت در سیاست ندارد.

برای این که کاملاً موضوع بحث ما روشن باشد. مجبوریم یک سؤال دیگری هم بکنیم. کارگر کیست؟

قبل از این که پاسخ این پرسش را بدهیم این نکته را به عرض برسانیم. از موقعی که در طهران اتحادیه‌های کارگری تشکیل گردیده بعضی از

بوروکرات‌ها و دشمنان سعادت عمومی فریاد می‌کنند که در ایران کارگر نیست و تشکیلات کارگری هم موضوع ندارد، این است که ما باید حتماً جواب سؤال فوق را عرضه بداریم، تا همه بدانند در ایران طبقه‌ی خیلی عظیمی از کارگران وجود دارد و اجتماعات آن‌ها را نمی‌توان بازبچه پنداشت. بلی، واقعاً چه کسی را کارگر می‌توان گفت! کارگر کسی است که فقط از رنج و زحمت شخصی خود بدون استفاده از سرمایه و ملک زندگانی خود را تأمین نماید.

همان طور که این اتحادیه‌ها در اروپا و آمریکا تا اندازه باعث رفاه و سعادت توده‌ی عظیم زحمت‌کش گردیدند و سد محکمی در مقابل تعدیات صاحبان کارخانجات و معادن و راه‌های آهن و روسای ادارات تشکیل دادند و در سایه مبارزات آن‌ها قوانین راجع به حفظ وجود کارگران و شرایط استخدام آن‌ها، تأمین حیات آن‌ها در زمان پیری و غیره در پارلمان‌های ملل متمدنه تدوین گردید و قسمت اعظم بشریت را از پرتگاه اضمحلال نجات بخشید، در مملکت ما نیز تشکیل این گونه اتحادیه‌ها حاکی از رشد و بلوغ طبقه‌ی زحمت‌کش می‌باشد و اولین قدم‌های آن‌ها نیز مانند اقدامات کارگران مطایع برای تحصیل قرار داد عمومی «نظام‌نامه» و کارگران خبازخانه برای جلوگیری از کتک زدن [توسط] رؤسای خبازخانه و کارگران بزازخانه برای ادعای شرف به مناسبت جسارت یکی از صاحبان بزاززی نسبت به یکی از اعضا اتحادیه و سایر اقدامات آن‌ها تماماً برای اثبات ادعای ما بهترین دلیل و برهانی واضح می‌باشد.

لذا کسانی که علاقه‌مند به حیات ملی ایران باشند قهراً باید طرف‌دار اتحادیه‌ها و مخصوصاً دولت و مجلس شورای ملی تشکیل آن‌ها را به حسن قبول تلقی نمایند. ولی افسوس در مملکت ما هنوز دست اشخاصی

که حاضرند یک قیصریه را فدای یک دستمال نمایند، مخصوصاً مفت خوارهای اجنبی خیلی قوی، و شقاوت قلبی آن‌ها به اندازه‌ای است که حتی برای صیانت نفع آتی شخصی خود نه این‌که تنها یک اتحادیه کارگری بلکه تمام مملکت ایران و سکنه‌ی آن را بدو آهم بخش بفروشد و هزاران نیرنگ برای پیشرفت مقاصد پست خود به کار ببرند. این است که دولت را وادار به حکم انحلال اتحادیه اجزاء اداره پست می‌کنند و مجلس هم همان مجلسی که برای تأسیس آن همین اجزاء و کارگران هزاران فدایی داده‌اند ابداً اعتراض نسبت به الغاء یکی از اصل‌های قانون اساسی به عمل نمی‌آورد.

ولی آقایان این را باید اعتراف کرد که سلامت یک ملت بسته به رفاه قسمت زحمت‌کش آن و رفاهیت آن‌ها نیز، با وجود اتحادیه‌های کارگری توأم می‌باشد، لذا نباید نسبت به آن‌ها بی‌اعتدالی و مرتکب تعدی گردند زیرا اتحادیه‌های کارگری موجب موازنه حیات ملت هستند.^{۵۵}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بیانیه فوق دادخواهی است نسبت به خودسری «و تعدیات مسندنشینان دواير دولتی» و ستم‌های کارفرمایان. در این دادخواهی نه فقط مصالح کارگران و زحمت‌کشان، بلکه ملزومات پیشرفت کل مملکت و «حیات ملی ایران» در نظر گرفته شده است. فعالین اتحادیه‌ای منافع کارگران را از رفاه و سعادت جامعه جدا نمی‌دیدند و در پی آن بودند که نشان بدهند تشکیل اتحادیه‌ها در عین حال برای شکوفایی اجتماعی کل کشور سودمند است.

بیانیه، مطابق با روح عمومی نوشته‌های ترقی‌خواهانه در آن دوره، تنها به شرایط ایران نظر ندارد و موضوع را در بعدی فراملی و جهانی می‌نگرد. اشاره به نقش مثبت اتحادیه‌ها در اروپا و آمریکا و فرا رسیدن سده‌ی بیستم، حکایت از این امر دارد.

«اتحادیه‌ی عمومی کارگران طهران» در عین حال به شرایط متفاوت مبارزه و فعالیت اتحادیه‌ها در ایران و کشورهای اروپایی آگاه بود. می‌دانست که هنوز اتحادیه‌های ایران در ابتدای راهند. مطالبات آن‌ها کاملاً تدافعی است و موانع بازدارنده‌ی بسیاری در مقابل‌شان قرار دارد. چنان‌چه در این باره تصریح داشت که در اروپا اعتصابات و «اقدامات اجزاء دواير و کارگران آن‌ها برای توسعه رفاهیت» می‌باشد، در حالی که «عملیات اتحادیه‌های ما فقط از نقطه نظر حفظ جان و شرف» کارگران است.

بیانیه، تعاریفی از ویژگی‌های اتحادیه‌ها به دست می‌دهد که می‌توان آن‌ها را به شرح زیر بر شمرد: الف. انجمن‌هایی هستند «برای جلوگیری از اجحافات و تعدیات طبقات حاکمه و حفظ حقوق و وسایل حیات و تنویر افکار طبقه کارگر»، این مشخصه به پایه‌ای‌ترین حوزه‌ی فعالیت اتحادیه‌ها اشاره دارد. اتحادیه‌ها تشکلهایی هستند که در وهله اول برای بالا بردن ارزش نیروی کار و بهبود شرایط کار فعالیت می‌کنند. آن‌ها در فعالیت روزمره‌شان در چارچوب نظام سرمایه‌داری حرکت می‌نمایند. این نظام را به زیر سؤال نمی‌برند. فقط خواهان «موازنه حیات» در آن هستند. تدوین‌کنندگان بیانیه نیز وظیفه خود را اساساً جلوگیری از زیاده‌روی‌های طبقات حاکم و کسب حداقل حقوق اجتماعی - اقتصادی برای کارگران می‌دانستند. در عین حال آن‌ها به «تنویر افکار» و روشنگری در بین طبقه کارگر اهمیت می‌دادند.

ب. اتحادیه «از جانب کارگران تأسیس می‌گردد». تأکید بیانیه بر این امر که ایجاد اتحادیه‌ها باید به دست خود کارگران صورت گیرد، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. در اینجا با ساختن تشکلهایی بر فراز سر کارگران و توسط ارگان‌های دولتی، کارفرمایان و احزاب و دستجات

مختلف مرزبندی شده است. در کل بیانیه نیز منافع و حقوق کارگران در مرکز توجه قرار گرفته و در هیچ جا استقلال رأی آن‌ها مخدوش نشده است.

پ. «طرز تشکیلات اتحادیه انتخابی است» اهمیت این ویژگی به خصوص هنگامی که جامعه استبدادزده و فرهنگ قیم‌آبانه حاکم بر ایران آن دوره را در نظر داشته باشیم، بسیار زیاد است. و این ذهنیت پیشرو «اتحادیه عمومی کارگران طهران» را می‌رساند.

ت. اتحادیه «دخالت در سیاست ندارد». این حکم نه با فعالیت اتحادیه به طور عام و نه با فعالیت اتحادیه‌های ایران در آن دوره و نه حتی با مفاد خود بیانیه سازگار است. به طور کلی اتحادیه‌ها با دفاع از سطح معیشت و حقوق اجتماعی کارگران، خواه ناخواه به عرصه مسایل سیاسی وارد می‌شدند. دره عمیقی امور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را از یک‌دیگر جدا نمی‌سازد. تشکلی که از افزایش دستمزد، تعیین تعطیلی و مرخصی، حق اعتصاب، حرمت انسانی شاغلین، آزادی اجتماعات، آزادی بیان و عقیده پشتیبانی می‌کند، در مقابل خودسری‌هاست و به صورت اجتناب‌ناپذیر در مسایل سیاسی و فرهنگی نیز دخالت می‌کند. سیاست محدوده‌ای متعلق به حکومت، احزاب، نخبگان و «کارشناسان» نیست. هر انسانی - و طبعاً هر جمعیت و نهادی - دارای تفکرات، عملکرد و جهت‌گیری‌های سیاسی است. هر نهادی که می‌خواهد در جامعه فعالیت کند، به نحوی در عرصه سیاست نیز داخل می‌شود. خود اتحادیه‌های ایران در آن زمان به اشکال گوناگون در سیاست دخالت می‌کردند. اعتصاب چاپ‌گران و اتحادیه آنان در اعتراض به توقیف روزنامه‌ها، دفاع از هویت و حرمت اجتماعی کارگران، درخواست مطالبات رفاهی کارگران، تظاهرات در دفاع از آموزش و پرورش و برای

پرداخت حقوق معلمین، افشای مستشار بلژیکی توسط اتحادیه پست، همه و همه جنبه‌ای سیاسی و فرهنگی داشتند. خود بیانیه نیز هنگامی که از نقش اتحادیه‌ها در پیشرفت مملکت صحبت می‌کند، در واقع به وجهی از کار فرهنگی و سیاسی اتحادیه‌ها - به نقش آن‌ها در تثبیت حقوق فردی و اجتماعی کارگران و کل آحاد جامعه - نظر دارد. بنابراین، حکم بالا نادرست است و فعالین اتحادیه‌ای نباید با اعلام این که در سیاست دخالت نمی‌کنند، دست و پای خویش را ببندند.

هنگامی که از دخالت اتحادیه‌ها در عرصه سیاست سخن می‌رود، نباید موضوع بد فهمیده شود، و مسأله به دنباله‌روی تشکیلاتی کارگری از احزاب و جریانات خاصی مربوط گردد. این بدفهمی از آنجا ناشی می‌شود که بسیاری تحت عنوان سیاست، فعالیت احزاب برای تسخیر قدرت سیاسی یا کار در پارلمان را می‌فهمند. در حالی که موضوع مورد نظر ما با چنین تصویری از فعالیت سیاسی فاصله دارد. فعالیت اتحادیه‌ها بلافاصله به زندگی و معاش میلیون‌ها انسان، به حقوق فردی و اجتماعی آن‌ها مربوط می‌شود. و این مسئولیت اجتماعی بسیار خطیری است. برای پیشبرد چنین وظیفه‌ای، اتحادیه‌ها نمی‌توانند خود را صرفاً به حوزه «صنفی» محدود کنند. زیرا برای رسیدن به همین مسأله صنفی، آن‌ها ناچارند در کارزار علیه هزاران موانع اجتماعی - سیاسی و فرهنگی داخل شوند و کارگران را برای دخالت در سرنوشت خویش تجهیز نمایند. پیش شرط و ضرورت پایه‌ای چنین کاری این است که در وهله اول اتحادیه‌ها - در هر زمان و شرایطی - از استقلال خود چون مردمک چشم صیانت کنند.

نکته‌ی مهم دیگر در بیانیه، دفاع جانانه آن از هویت اجتماعی کارگران است. فعالین اتحادیه‌ای تکلیف‌شان را با «بعضی از بوروکرات‌ها و

دشمنان سعادت عمومی» که مدعی بودند «در ایران کارگر نیست و تشکیلات کارگری هم موضوع ندارد»، روشن می‌کنند. آنان قاطعانه از هویت کارگران و اتحادیه‌های آنان دفاع نموده و اعلام می‌کنند: «در ایران طبقه‌ی خیلی عظیمی از کارگران وجود دارد و اجتماعات آن‌ها را نمی‌توان بازیچه پنداشت.» گفتنی است که امروز هم - پس از گذشت حدود ۸۰ سال - عده‌ای پیدا می‌شوند که می‌خواهند به انحاء مختلف ضرورت و حقانیت متشکل شدن کارگران در تشکلات خود را به زیر سؤال ببرند. هنوز هم گاه و بی‌گاه برخی مدعی می‌شوند که مثلاً ایران کشوری «ماقبل سرمایه‌داری» است و یا فعلاً کارگران باید با کارفرمایان صنعتی علیه تجار متحد شوند و نباید حقوق خاص خود را طلب نمایند.

«در ایران کارگر نداریم و تمام کارفرما هستند»

نمایندگان دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی در ۸ بهمن ۱۳۰۰ با شتاب و اکثریت آراء تصویب کردند که ۳۰ هزار تومان مقرری سالیانه به محمدعلی شاه مخلوع - قاتل مشروطه‌خواهان و کسی که به فرمان او مجلس به توپ بسته شده بود - داده شود. اما همین نمایندگان رغبتی در کار تنظیم روابط کارگر و کارفرما از خود نشان ندادند. زمانی که سلیمان میرزا اسکندری با احتیاط گفت: «... انشاءالله بنده چند چیز را یادآوری می‌کنم ... داشتن قانون استخدام برای ادارات و بالاخره داشتن یک قانون برای روابط بین کارگر و کارفرما، تا تکلیف همه‌ی مردم درست شود و اسباب رفاه و آسایش عموم حاصل آید ...». سیدیعقوب انوار تاب تحمل شنیدن همین عبارت محتاطانه را هم نداشت. زبان به مخالفت گشود و گفت: «هنوز در ایران کارگر نداریم و تمام کارفرما هستند ولی اگر خدا خواست و مملکت ما اهمیت پیدا کرد و باب تجارت و زراعت مفتوح

شد و کارخانجاتی پیدا شد آن وقت قانون روابط کارگر و کارفرما روی کار خواهد آمد. اما حالا نه کارگر داریم و نه کارخانه داریم و نه راه آهن داریم که کارگر داشته باشد ...»^{۵۶}

روزنامه‌ی حقیقت در جواب سیدیعقوب نوشت: «فقط در شهر طهران ۴۸ صنف کارگر موجود و شماره آن‌ها بالغ بر ۵۰ هزار نفر می‌باشد و اگر هر یک نفر کارگر را روی هم رفته ۳ نفر اهل بیت محسوب بداریم بالغ بر ۱۵۰ هزار نفر می‌شود. آیا انکار وجود یک چنین توده‌ی عظیم دلیل بر بی‌اطلاعی شد ...» و اضافه کرد: «آقا! ... پس قالی‌ها و برک‌ها و شال‌های مختلف و چرم‌های جور به جور و هزاران مایحتاج این کشور را کی‌ها تهیه می‌کنند؟ شاید تصور می‌کنید که نان‌های تازه و دو آتشی را که با کمال اسراف همه روزه میل می‌فرمایید خیل فرشتگان می‌پزند! روزنامه‌جاتی را که نطق‌های نیرنگ‌آمیز شما را منتشر می‌سازند، گویا اجنه‌ها حروف چینی کرده و چاپ می‌کنند. چراغ‌هایی که دولت‌سرای حضرت اجل عالی را روشن می‌کند گویا از ماوراء سرحد با پای خود به طهران وارد شده است. تلگرافات و مراسله‌جات امثال شماها را که برای ازدیاد نفوذ خود به ولایات ارسال می‌دارید به زعم شما کبوترها حمل و نقل می‌کنند. عمارت‌هایی که در آن امثال شما زندگانی می‌کنند، در کارخانه‌های اروپا ساخته شده است. آقای نماینده تمام این‌ها و هزاران امثالش حاصل زحمت کارگران ایران است.»^{۵۷}

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، به‌جز حکومت و صاحب‌منصبان، شماری از جراید نیز در کارزار تبلیغاتی علیه اتحادیه‌ها شرکت داشتند. بودند روزنامه‌هایی که برای خراب کردن چهره اتحادیه‌ها «نمایندگان کارگر را، کارگرباشی و اتحادیه‌ها را مؤسسه بلشویکی می‌خواندند»^{۵۸} و روزنامه‌های ایران و اتحاد برای تخطئه شخصیت دهگان و ایجاد بدبینی و

شبهه در اطراف چهره او، تهمت قاچاقچی‌گری، دزدی، حقه‌بازی و مزدور اجنبی به وی زدند. نمایندگان اتحادیه‌ها ضمن ابراز انزجار از این دروغ‌پردازی‌ها، قاطعانه از دهگان حمایت کردند و بیانیه مشترکی صادر کردند:

«ما روزنامه‌ی حقیقت را طرف‌دار حقیقی رنجبر و کارگران و میرا از هرگونه تهمت و افترا می‌دانیم. حقیقت است که عملاً از حقوق ملت مدافعه می‌کند و حقایق را بی‌پرده می‌نویسد. ما کارکنان و نویسندگان حقیقت را با این شجاعت ادبی که طرف‌دار کارگران است تبریک گفته متانت و دوام ایشان را در این فکر و مسلک مقدس آرزو مندیم.»^{۵۹}

افترائات، دهگان این شخصیت محترم را وادار کرد، در مقام پاسخ‌گویی برآید. جواب وی با عبارت فروتنانه زیر آغاز می‌شود: «خودستایی بد است و تشخیص نیک و بد را باید بر عهده‌ی صاحبان فکر متین و عقل سلیم واگذار نمود. غالباً روزنامه‌ها به جای آن‌که در موضوع نگارشات جرأید مبارزه بکنند، فوری شخصیت اشخاص را مطرح کرده هرچه به قلم‌شان آمد می‌نویسند. به این واسطه مرا هم مجبور کردند که مختصری خود را معرفی نمایم.»^{۶۰}

از جمله اقدامات دیگر علیه شورای مرکزی اتحادیه‌ها، ایجاد انجمن‌هایی برای رقابت با آن‌ها بود. مانی می‌نویسد که این انجمن‌ها به اشاره مدرس در پنج محل تهران توسط بارفروش‌های میدان و جمعی از کسبه تشکیل شده بودند که در آن جا طرح حمله به اتحادیه‌ی مرکزی و روزنامه‌ی حقیقت را می‌ریختند.^{۶۱}

حاجی محمدتقی بنکدار، از سر دسته‌های بازار تهران، از نفوذ خود در بازار برای فشار به اعضای مبارز اتحادیه‌ی بزازخانه استفاده می‌کرد و نیز تعرض به آن‌ها را سازمان می‌داد. در روزنامه‌ی حقیقت می‌خوانیم:

«رفیق جلیل‌زاده که یکی از اعضای مبرز اتحادیه‌ی کارگران بزازخانه می‌باشد، در نتیجه‌ی دسایس بنکدارها و هم‌مسلمان وی از قبیل حریرچیان و شرکاء خود منفصل شده است.»^{۶۲} هم‌چنین «روز جمعه‌ی گذشته [۲۶ خرداد ۱۳۰۱] در شاهزاده عبدالعظیم، حاجی محمدتقی بنکدار و شیخ عبدالحسین خنک‌آژی، عده‌ای از اعوان خود و شاگرد هوجی‌ها را جمع نموده، رفیق میرزا غلامحسین، نماینده‌ی اتحادیه‌ی کارگران بزازخانه را مورد تهاجم قرار داده‌اند...»^{۶۳}

علاوه بر این‌ها مانی خبر از قتل دو کارگر می‌دهد. جسد آن‌ها که یوسف و اکبر نام داشتند، در تهران در محله سر قبر آقا یا نزدیک دروازه ری پیدا می‌شود. مرگ این دو کارگر که یکی کفاش و دیگری خمیرگیر نانوايي بود، با اعتراض گسترده اتحادیه‌ها روبه‌رو می‌شود.^{۶۴}

کشتن کارگران توسط آژان‌ها و لباس شخصی‌ها عادی بود. در روزنامه‌ی حقیقت چند نمونه از این قبیل ماجراها ذکر شده است. از جمله: «عصر جمعه در مسجد شاه، شیخ حسین سرچاق کن به همراهی چند نفر از امنیه‌ها نسبت به روزنامه‌ی حقیقت و کارگران فحاشی نموده و دو نفر از کارگران مطابع را هم به اسم این‌که شما طرف‌دار روزنامه‌ی حقیقت هستید کتک می‌زنند...»^{۶۵}

بساط تکفیر و تحریک عواطف مذهبی عوام‌الناس علیه حقیقت هم رواج داشت. دو نمونه آن در روزنامه‌ی حقیقت انعکاس یافته است که آن‌ها را می‌آوریم:

«روز گذشته فوق‌العاده‌ای از طرف اتحادیه‌ی هیأت چاله میدان منتشر شده است. در لایحه‌ی مزبور جرأید ستاره‌ی ایران، جهان زنان، میهن، اقدام و حقیقت را مورد حمله قرار داده و آن‌ها را مخالف مذهب اسلام می‌خواند ... ما احساسات ساده‌ی این رفقای عوام را تمجید می‌کنیم. ولی

لوطیانه از آن رفقا سئوال می‌کنیم که آیا این افکار از خودتان است یا دیگران به شما القاء کرده و شما را آلت کرده‌اند؟ روزنامه‌ی ما برای بدبختی شما، فقر و فاقه‌ی شما فریاد می‌کند و اگر به انصاف نظر کنید، خواهید دید که دوستان شما و طرفداران اسلام این‌ها هستند و اشخاصی که شما را گول می‌زنند، دشمن سعادت فقرا و مخرب اسلام هستند.^{۶۶}

«... مخصوصاً جریده‌ی حقیقت در دست بعضی‌ها موضوع جدیدی بود. حکومت وقت و اشخاص نیز از این موضوع استفاده کردند ... عوام بیچاره جهاد دینی را همان در ضدیت حقیقت تصور کردند ... مگر ما چه نوشته بودیم؟ چه چیز سبب کافر شدن حقیقت بود؟ ... ما برای فهماندن وظایف حکومت نظامی گفته بودیم که تو حق نداری به مسایل وجدانی و دینی مردم دخالت بکنی ...»^{۶۷}

توقیف روزنامه‌ها و فرخوان به اعتصاب عمومی

در خردادماه ۱۳۰۱ پس از سقوط کابینه‌ی مشیرالدوله باردیگر قوام‌السلطنه از سوی شاه به نخست‌وزیری منصوب شد. قوام این‌بار علاوه بر ریاست وزراء، شخصاً وزارت امور داخله را نیز به عهده گرفت، زیرا مصمم بود کار روزنامه‌ها و جراید منتقد را یک‌سره کند و آن‌ها را ممنوع سازد. او بی‌درنگ پس از معرفی کابینه‌اش نطقی در برابر نمایندگان مجلس نمود و از آن‌ها خواست راه قانونی برای «محاکمه‌ی مطبوعات» را هموار سازند. اما منتظر این‌کار نماند و با شتاب بیانیه‌ای به منظور تعقیب جراید منتشر ساخت. در آن تصریح شده بود: «... هر روزنامه‌ای را که از حدود نزاکت خارج شده، و به تعرضات نامناسب و حملات بی‌رویه مبادرت ورزد تا تشکیل محکمه‌ی صالحه، آن روزنامه تعطیل^{۶۸} می‌شود.»

مدت کوتاهی پس از انتشار بیانیه مذکور، در اولین تهاجم به جراید، روزنامه‌های حقیقت و «ایران آزاد» توقیف شدند. مأمورین حکومتی به قصد دستگیری دهگان به منزل او رفتند، ولی دهگان پنهان شده بود و مأموران به وی دست نیافتند. به مرور از اوایل تیرماه تا شهریور ۱۳۰۱ به دستور حکومت روزنامه‌های دیگری نیز توقیف شدند؛ از جمله «طوفان» به مدیریت فرخی یزدی و روزنامه‌ی تازه تأسیس «اقتصاد ایران» به مدیریت ابوالفضل لسانی (عضو اتحادیه معلمین).

تعطیل کردن روزنامه‌ها با مخالفت نیروهای مترقی روبه‌رو شد. فعالان اتحادیه‌ی چاپ که در میان آن‌ها سازمان‌دهندگان برجسته‌ای مثل باقرنویسی (کارگر چاپخانه‌ی مجلس شورای ملی) و محمد پروانه (کمونیست مجرب و مؤسس نخستین اتحادیه چاپ در زمان مشروطیت) حضور داشتند، علیه سرکوب مطبوعات ابتکار عمل را به دست گرفتند. اتحادیه‌ی چاپ جلسه فوق‌العاده تشکیل داد و تصمیم به اعتصاب گرفت. اعتصاب کارکنان چاپ حربیه مؤثری بود، زیرا با این کار از انتشار روزنامه‌های طرفدار حکومت نیز جلوگیری می‌شد. از جراید دست راستی یا حامی حکومت می‌توان به ایران (به مدیریت زین‌العابدین خان رهنما)، گلشن (به مدیریت محمدرضا امیررضوانی)، قانون (به مدیریت اسدالله رسا)، اتحاد (به مدیریت مسیو هایم) و میهن (به مدیریت میرزا ابوطالب خان شیروانی) اشاره کرد.

قوام‌السلطنه از قصد کارگران به اعتصاب مطلع می‌شود و دستور می‌دهد باقرنویسی، عبدالحسین سادات گوشه و عبدالله امام، از سازمان‌دهندگان اعتصاب، را دستگیر کنند و فوراً آن‌ها بازداشت می‌شوند. مانی تعریف می‌کند که ادیب‌السلطنه (کفیل وزارت داخله) و مأمورین نظمیه با چندین دستگاه درشکه به در خانه‌ی کارگران می‌روند، آن‌ها را به زور می‌دارند به چاپخانه‌ها بروند و مطبوعات وابسته را چاپ

کنند. کارگران مقاومت می‌کنند. نه تنها زیر بار نمی‌روند، بلکه خواهان آزادی نمایندگان خود می‌شوند. حکومت به این شرط که کارگران به سر کار خود بازگردند، نمایندگان را آزاد می‌کند، اما باز کارگران از چاپ جراید وابسته سرباز می‌زنند. آن‌ها استدلال می‌کردند که بر اثر توقیف چهارده روزنامه قریب پانصد نفر از همکاران‌شان بیکار شده‌اند، و هرگاه شغل برای آن‌ها تأمین گشت، آن‌گاه اعتصاب را می‌شکنند. ادیب السلطنه که مقاومت کارگران را می‌بیند، مجدداً دستور دستگیر نمودن نمایندگان را می‌دهد و آن‌ها را زندانی می‌کند. فردای آن روز دهگان از نمایندگان اتحادیه‌های مختلف دعوت می‌کند تا نشست ترتیب داده، درباره برپایی یک اعتصاب عمومی تصمیم بگیرند. جلسه برگزار می‌شود و با اعتصاب عمومی موافقت می‌گردد. تصمیم شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری به اطلاع رئیس مجلس که در آن زمان موتمن‌الملک (حسن پیرنیا) بود، رسانده می‌شود. سرانجام قوام‌السلطنه وادار می‌شود، دستور آزادی نمایندگان دربند را صادر کند. وقتی نمایندگان آزاد می‌گردند، کارگران از آن‌ها استقبال پر شور می‌نمایند.^{۶۹}

کارگران بعد از پنج روز اعتصاب حکومت را به عقب‌نشینی وادار می‌دارند و انتشار مطبوعات توقیف شده در شهریور ۱۳۰۱ بلامانع اعلام می‌گردد. پیرامون این موضوع در «اقتصاد ایران» می‌خوانیم: «آزادی مطبوعات یک قدمی است در اجرای قانون اساسی مملکت. اتحاد کارگران تأمین‌کننده آزادی آن‌ها است. زنده باد آزادی مطبوعات. اعتصاب کارگران مطابع با موفقیت تمام دیروز خاتمه یافت و اعتصاب کارگران نساج هم پس از دو روز با موفقیت تمام خاتمه یافت. زنده باد اتحادیه‌ی کارگران مطابع و نساجان. پاینده باد اتحاد عزم کارگران.»^{۷۰} البته باید دانست، رفع ممنوعیت شامل روزنامه‌ی حقیقت نشد. از شواهد چنین بر می‌آید که دست‌اندرکاران این روزنامه کوشیدند در آبان‌ماه

۱۳۰۱ بار دیگر آن‌را انتشار دهند. اما هرگز اجازه طبع مجدد به آن داده نشد. با این حال، موفقیت اعتصابات پیروزی بسیار مهمی برای شورای مرکزی اتحادیه‌ها بود. از یک طرف به اعتبار و قدرت این نهاد افزود، ولی از سوی دیگر حکومت و مخالفان زخم‌خورده اتحادیه‌ها مصمم‌تر شدند، این نهاد کارگری را از میان بردارند.

خدمات شورای مرکزی اتحادیه‌ها به کارگران

عرصه‌های فعالیت شورای مرکزی اتحادیه‌ها متنوع بودند. تشویق کارگران پراکنده به اتحاد و سازمان دادن اتحادیه‌های جدید، هماهنگ نمودن فعالیت اتحادیه‌های عضو، کمک به پیشبرد اعتصابات و مطالبات کارگری، انعکاس فعالیت و خواسته‌های اتحادیه‌ها در روزنامه‌ی حقیقت از جمله خدمات شورای مرکزی به کارگران بود. از کارهای دیگر شورای مرکزی، تشکیل کلاس‌های سوادآموزی، ایجاد کتابخانه و فعالیت فرهنگی بود. علی‌زآله «قرائت‌خانه کارگران» ایجاد کرده بود،^{۷۱} ولی حکومت وجود آن‌را تحمل نکرد و تعطیل شد. هم‌چنین فعالین شورای مرکزی، جشن، تئاتر و نمایش برگزار می‌کردند. نمایش «کمدی اخلاقی» در سه پرده به افتخار کارگران روی صحنه آمد. این نمایش به مناسبت اول ماه مه ۱۳۰۱ نیز اجرا شد.^{۷۲} نمایش دیگری نیز به نام «کاوه» به همت فعالین اتحادیه‌ها روی صحنه آمد.^{۷۳}

شورای مرکزی برای اولین بار در ایران خواسته تعطیلی اول ماه مه به‌عنوان روز کارگر را مطرح نمود و از کارگران دعوت کرد که در تظاهرات اول ماه مه شرکت کنند. در شماره‌ی ۶۸ حقیقت مطلبی تحت عنوان «اول ماه مه» منتشر شد که در آن نوشته شده بود: «اول ماه مه باید تعطیل شود. این تعطیل هرج و مرج نیست. این تعطیل انقلاب هم نیست، این تعطیل است که باید ملت از حکومت با زور حقوق خود را مسترد دارد. این عید

نیست بلکه این روز دادخواهی است. این روزی است که دولت باید موجودیت ملت را بفهمد. باید به حکومت فهماند که تو نوکر ملت هستی باید موافق خواهش ملت رفتار کنی. تو نمی توانی از آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات جلوگیری کنی، زیرا آن حق مشروع ملت است. تو نباید بدون رضا و خواهش ملت برخلاف مصالح ملت با اجانب معاهده عقد کنی. زیرا آن حق را ملت به تو نداده است. تو نباید و نمی توانی حکومت را برای شخص خود آلت استفاده قرار داده، اولاد و اتباع خود را وکیل کنی و قوم و خویش خود را در ادارات دولتی جابه جا نمایی.^{۷۴}

اندکی بعد اطلاعیه ای نیز از سوی اتحادیه کارگران چاپخانه ها درباره تعطیل کار در اول ماه مه ۱۳۰۱ منتشر شد: «اتحادیه کارگران مطابع به سمع عموم کارگران می رساند، به موجب تصمیمی که به اکثریت آراء اتخاذ شده است، اول ماه مه، امروز ۱۱ ثور، به مناسبت عید کارگران با عموم کارگران عالم هم آواز و کارگران مطابع تعطیل نموده اند.»^{۷۵} عصر همین روز عده ای از کارگران در مسجد سه سالار گردهم آمدند و مراسمی برگزار کردند. در مراسم «... آقای کاوه نطق بلیغی در معنی اول ماه مه و فواید اتحاد کارگران اظهار و بعد شرحی بر ضد اوضاع حاضره و لزوم اجرای قانون اساسی ایراد کردند.»^{۷۶} گفتنی است که هم زمان با این مراسم، جلسه ای در مخالفت با کارگران در مسجد شاه برگزار شد، که منجر به درگیری و زد و خورد میان کارگران و مدعوین مسجد شاه گشت. حقیقت نوشت: «ما متحیریم دولت که تمام قوا از قبیل قشون، نظمیه، عدلیه و غیره در دست دارد، به چه علت به واسطه تشبیه به ولگردا و این قبیل اشخاص که منفور عامه هستند، از حیثیت خود می کاهد و خود را در نظر عقلا کوچک و خفیف جلوه می دهد.»^{۷۷}

یک سال بعد نیز در زمان حکومت مستوفی الممالک «بنابر تصمیم

اتحادیه ی مرکزی، کارگران روز اول ماه مه را به یادگار عید کارگران می خواستند جشن بگیرند و در ضمن نماینده فرستاده [خواستند] از حکومت نظامی نیز کسب اجازه نموده باشند. حکومت نظامی نیز علاوه بر آن که اجازه نداد، نمایش را نیز به تعویق انداخته و اظهار می داشتند که کارگران اتحادیه را برای چه می خواهند؟^{۷۸} اتحادیه چاپ بیش از سایر اتحادیه ها برای تعطیل نمودن و گردهم آیی های اول ماه مه پافشاری می کرد. این تشکل علی رغم مخالفت حکومت ها، چند سال کارگران را به مراسم اول ماه مه دعوت کرد. بیانیه های اتحادیه زیر نظر باقر نوایی و محمد پروانه تنظیم و منتشر می شد. عده ای از فعالین کارگری و از جمله دو نفر نام برده، چندبار توسط مأمورین رضاشاه دستگیر شدند و حبس کشیدند.^{۷۹}

درباره ی چگونگی گزینش نمایندگان کارگران در هر یک از اتحادیه ها، اخبار مستند اندک است. اما از شواهد برمی آید که نمایندگان با روش های دموکراتیک برگزیده می شدند. در این باره پیش تر اشاراتی در مورد صنعت چاپ و نساجی داشتیم. در مورد اتحادیه بزازخانه نیز سندی در دست است که حکایت از انتخابات دموکراتیک در آن دارد. این اتحادیه با نگارش اطلاعیه ای از کارگران دعوت کرد تا برای گزینش مجدد نمایندگان خویش در منزل آقای غلامحسین ناظم زاده واقع در بازارچه قوام الدوله، کوچه انجمن برادران گردهم آیند.^{۸۰} چندی بعد اسامی برگزیدگان به اطلاع عموم رسانده شد.^{۸۱} در مورد شورای مرکزی اتحادیه های کارگری می توان گفت که روابط درونی آن دموکراتیک بوده است. نمایندگان اتحادیه ها در شورای مرکزی از یک گرایش نظری خاص نبودند. دارای عقاید و آراء گوناگون بودند و علی رغم آن چه بعضاً ادعا می شود، شورای مرکزی زیر نفوذ یا پیرو محفل یا حزب سیاسی خاصی نبود. این موضوع به ویژه در مورد اتحادیه های تهران صدق می کند. برخلاف اتحادیه های

خطه شمال و شمال غربی ایران که معمولاً تحت تأثیر مستقیم فعالین و تعلیمات فرقه عدالت و فرقه کمونیست ایران به وجود آمده بودند و غالباً رهبران آنها اعضای فرقه بودند، اتحادیه‌های تهران از گرایش‌های مختلف تشکیل شده بودند. در شورای مرکزی از یک سو، سندیکالیست برجسته‌ای مانند پروانه که عضو فرقه کمونیست بود^{۸۲} و آخوندزاده که «اتحادیه حمالان انزلی» را نمایندگی می‌کرد، شرکت داشتند. اما از سوی دیگر، برخی از نمایندگان اتحادیه‌ها مثل اتحادیه خبازان مذهبی بودند. روزنامه‌ی حقیقت اطلاعیه‌ای تحت عنوان «به عموم مسلمین و کارگران» از هیأت اتحادیه کارگران خبازخانه مجلس چاپ کرده است. اطلاعیه مذکور حکایت از برگزاری «جشنی محض شکوه شعائر اسلامی و تولد حضرت حجة عصر عجل الله» دارد.^{۸۳}

در جایی نیز می‌خوانیم که عده‌ای از نمایندگان با وکلای طرفدار رضاخان مانند تدین (نایب رئیس مجلس شورای ملی) و یاسایی روایتی داشتند.^{۸۴} البته نویسنده این مطلب سندی درباره ادعای خود ارایه نمی‌دهد، ولی با توجه به این که مانی فاش می‌سازد که «... بعضی از نمایندگان مرکزی دارای افکار ارتجاعی بودند...»^{۸۵} این ادعا چندان هم دور از واقعیت به نظر نمی‌رسد.

به‌طور کلی می‌توان گفت که یک گرایش خاص درون اتحادیه‌ها نبود. تابلوی ورود ممنوع در بالای سر دفتر آن نصب نشده بود. نهاد فراگیر کارگران بود. ابراز عقاید در آن آزاد بود. اما به نظر می‌رسد که مارکسیست‌ها در آن از اتوریت و احترام برخوردار بودند. وجود شخصیت قابل اعتماد و مداراجویی مانند دهگان میان گرایش‌های مختلف وحدت ایجاد کرده بود. به مرور بر تعداد اتحادیه‌های عضو شورای مرکزی در تهران افزوده شد. در اوج شکوفایی، شورای مرکزی اتحادیه‌های زیر را در بر می‌گرفت: اتحادیه چاپ، کفاشان، نانوایان، دواسازان، معلمین،

کارکنان پست و تلگراف، کارکنان شهرداری، بناها، کارگران سیگار ساز، کارگران حمام، بزازان، شاگردان تجار و پارچه‌بافان (نساچان). هر یک از این اتحادیه‌ها سه نماینده در شورای مرکزی داشت. به علاوه از میان کارگران نانوائی‌های تافتونی و جوراب‌باف نیز عده‌ای با این شورا در ارتباط بودند.^{۸۶} شورای مرکزی هم‌چنین از تأسیس اتحادیه‌ها در سایر شهرستان‌ها حمایت می‌کرد. زمانی که اتحادیه معلمین تبریز تشکیل شد، اتحادیه معلمین مرکز پیام تبریکی به آن ارسال داشت که در آن نوشته شده بود: «رفقای محترم! تشکیلات مقدس صنفی شما، ما و تمام علاقه‌مندان به سعادت کارگری و رنجبری را امیدوار ساخته، لذا احساسات پاک شما را با صدای متحد تبریک و تقدیس می‌گوییم. تشکیلات ما نیز در اثر زحمات چند ساله رو به تنظیم و ترتیب می‌رود. [یک کلمه قابل خواندن نبود] قریب [به زودی] شما را از تاریخچه اتحادیه و فهرست مقاصد و نظامات داخلی و خط‌مشی معلمین مرکزی مستحضر داشته و ارتباط عقاید از نقطه نظر اتحاد افکار و پیشرفت مقاصد برقرار و تحکیم خواهد شد.»^{۸۷} از اتحادیه‌های شهرستان‌ها، تنها اتحادیه انزلی نماینده‌ای در مرکز داشت، ولی شورا با فعالین کارگری شهرستان‌های دیگر تماس داشت. با وجود این هیچ‌گونه سندی در دست نیست که یک حرکت هم‌آهنگ و هم‌زمان از سوی کلیه اتحادیه‌ها در سطح کشور صورت گرفته باشد.

شورای مرکزی اتحادیه‌ها با بین‌الملل سندیکا‌های سرخ ارتباط داشت و در اواخر سال ۱۳۰۱ عضو آن شد. بین‌الملل سندیکا‌های سرخ از نماینده‌ی شورای مرکزی برای شرکت در چهارمین کنگره خود دعوت کرد. از فحوای کلام مانی چنین بر می‌آید که برخی از نمایندگان اتحادیه‌ها مخالف ارتباط با بین‌الملل بودند و به آن سوءظن داشتند. علی‌رغم این موضوع در جلسه‌ای که با رعایت اصول امنیتی برگزار شد، دهگان

به عنوان نماینده کارگران ایران برای شرکت در کنگره مذکور انتخاب می شود. مانی در این باره می نویسد: «اوایل زمستان و دولت به ریاست آقای قوام السلطنه و وزارت جنگ پهلوی بر سر کار بود. چون بعضی از نمایندگان مرکزی دارای افکار ارتجاعی بودند و برای مشورت در این کار مهم شایستگی نداشتند، از طرف نظمیه هم خاطر آزادگان آسوده نبود،^{۸۸} ناگزیر جلسه فوق العاده‌ی اتحادیه مرکزی دعوت و تشکیل گردید. در این جلسه که اتفاقاً اکثریت نمایندگان حاضر بودند، دعوت نامه خوانده شد. پس از مذاکره مرحوم دهگان به سمت نماینده‌ی کارگران ایران در کنفرانس [چهارمین کنگره] جهانی کارگران انتخاب و اعتبارنامه او به خط و امضای نویسنده این یادداشت و مهر اتحادیه مرکزی تهیه و در موم گرفته شده در آستر لباسش روی بازوی چپ دوخته شده، صبحگاهان عازم راه گردید. این شخص اولین نماینده کارگران ایران است که در کنفرانس کارگران جهان شرکت کرده و اتحادیه‌های ایران را به مجمع عمومی معرفی نموده است.»^{۸۹}

وقتی دهگان به ایران بازگشت، در نشستی با حضور نمایندگان اتحادیه‌ها گفت: «اوضاع فلاکت‌بار کارگران ایران را در کنگره کارگران جهان به تفصیل شرح دادم. برای مساعدت به کارگران ایران موافقت نمودند که سالی چند نفر از کارگران برای مطالعه و تحصیل در رشته‌ی صنایع مربوطه‌ی خود به روسیه بروند، پیشرفت صنایع جدید را با وضعیت فعلی کارگران روسیه از نزدیک مشاهده کنند و مدتی مشغول کارآموزی باشند که پس از مراجعت به وطن خود از نتیجه‌ی مطالعه‌ها و کارآموزی‌ها به همکاران‌شان سود رسانند.»^{۹۰}

این آخرین خبری است که از دهگان، زمانی که در کار سازمان‌دهی اتحادیه‌ها فعال بود، در دست داریم. به همین دلیل نیز آنرا نقل کردیم. اما

آن‌گونه که در نقل قول ذکر شده، کار پیش نرفت. تقریباً از همین مقطع، بندهای شورای مرکزی در حال گسستن بود. وحدت اتحادیه‌ها به سستی می‌گرایید.

تشکیلات تازه بنیاد کارگری که در میدان‌های مختلف درگیرش کرده بودند، هم چون نونهالی می‌نمود که در مقابل تندبادهای سهمگین قرار گرفته باشد. در برابرش نهادهای قدرتمندی مانند دستگاه‌های حکومتی، سردسته‌های بازار، بخشی از نمایندگان مجلس، کارفرمایان، روزنامه‌های دست‌راستی و در این راستا قلم‌زنان حرفه‌ای، قرار داشتند. تبلیغات وسیعی علیه آن جریان داشت. چوب تکفیر هم بر سرش بلند شده بود. از سوی دیگر توانایی‌های ذهنی و عینی کل کارگران برای حفظ تشکیلات‌شان محدود بود. در آن زمان جو عمومی شیفته یک دولت مقتدر مرکزی با ارتش و دستگاه‌های اداری متمرکز و مدرن بود. و رضاخان در همین جهت سیر می‌کرد. نه فقط قلم‌زنان دست‌راستی، بلکه روشنفکرانی مانند ملکه‌الشعراى بهار، ایرج میرزا و حتی عارف قزوینی^{۹۱} در مدح سردار سپه (رضاخان) به افراط می‌گراییدند و از او بتی می‌ساختند. کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها نیز به دنبال همین موج افتاده بودند. کارگران و تشکیلات نوپا و قوام نیافته آنان قادر نبودند، در مقابل این موج ایدئولوژیک تاب مقاومت بیاورند. شرایط به گونه چند جانبه‌ای علیه آن‌ها عمل می‌کرد.

اشاره‌ای به خواسته‌ها و نظرات روزنامه «حقیقت»^{۹۲}

آنچه حقیقت بر رویش تأکید داشت، تضمین یک سلسله حقوق اجتماعی بود، نه به حاکمیت رساندن شخص و یا نیروی خاصی. مقاله‌ای که به مناسبت اول ماه مه در این روزنامه درج گشت، در این باره صراحت

داشت: «انقلاب برای تغییر کابینه بت پرستی است. قانون، کار، تساوی حقوق، تساوی کار، تساوی شرف، عزت نفس، تساوی ناموس، تساوی حق و حقانیت، ما باید برای این‌ها بکوشیم. فریادهای ما برای این است نه برای فلان رجال پوسیده یا فلان آقا. ما بت پرست نیستیم و برای اشخاص نمی‌کوشیم.»^{۹۳} اصلاحاتی که حقیقت مدنظر داشت، در چارچوب نظام سرمایه‌داری و برای تقویت آن بود. در همین مقاله تلقی حقیقت از «اصلاحات» و «سوسیالیسم» به وضوح بیان شده است. در این باره نوشته بود: «ایران را از جهت اقتصاد امروز محتاج یک تغییرات دیموکراسی [دموکراتیک] و بورژوازی [بورژوازی] می‌دانیم. خودمان دموکرات نبوده از دموکرات‌های دروغی ایران بیزاریم، هم چنین از دموکرات‌های آمریکا متنفریم، زیرا آن‌ها نیز سبب بدبختی میلیون‌ها کارگر و رنجبر هستند. ما اساساً نجات بشر را در الغای مالکیت خصوصی می‌دانیم. این دزدی هم نیست، بلکه منبع و منشاء دزدی مالکیت خصوصی بوده، انبیاء و حکما، هر کس به اندازه با اصول سرمایه‌داری مبارزه نموده‌اند. با این عقیده، ملانماها هم ما را نمی‌توانند تکفیر کنند. ولی ایران امروز مساعد برای الغاء مالکیت خصوصی نیست، زیرا اصلاً در ایران ثروت نیست که تا مالکیت او برای عموم باشد. در ایران باید ثروت را ایجاد کرد. این مخالف مسلک سوسیالیزم هم نیست. سوسیالیزم طوری که بعضی‌ها تصور می‌کنند، مخرب دنیا نیست، بلکه برای آبادی و آزادی بشر است. سوسیالیزم برای محو سرمایه نمی‌کوشد، به ازدیاد آن سعی می‌کند. سوسیالیزم نمی‌گوید انسان عالم نباشد، انسان مخترع نباشد، انسان از صنایع مستظرفه محظوظ نشود، بلکه سوسیالیزم می‌خواهد تمام مردم متمدن بشوند. شاید سوسیالیست بودن در ایران موضوع [موضوعیت] ندارد یا این‌که لازم است این مسلک در ایران اجرا شود. ما امروز نمی‌خواهیم آن‌را تبلیغ کنیم. امروز ما غیر از اشراف و مفت‌خورها و آلت

استفاده آن‌ها با هیچ‌کس طرف نیستیم. ما امروز برای ایران که یک عضو ناخوش و علیل جمعیت بشر است، از نقطه نظر سوسیالیستی، از نقطه نظر کمونیستی، از نقطه نظر وطن پرستی، حتی از نقطه نظر سرمایه‌داری، اجرای قانون اساسی و معاصر شدن با ملل متمدن را لازم می‌دانیم. اصول اداره، عادات، اخلاق، آداب، مطبوعات، معارف، تدریس، حتی لباس، حتی خوراک، همه چیز باید تغییر یابد. باید این کثافت‌ها پاک شود. باید یک دولت مقتدر ملی که واقعاً مرکزیت داشته باشد، تشکیل شود. ولایات و ایالات، مسایل اجتماعی و اقتصادی خود را در انجمن‌های ایالتی و ولایتی مذاکره و حل کنند. امروز حکومت مرکز تنها تا دروازه‌ی طهران حاکمیت دارد، در خارج هر کس هر چه می‌خواهد، می‌کند.»^{۹۴}

در مقاله‌ی دیگری یک سلسله خواسته‌ها مطرح می‌کند که می‌توان آن‌را رئوس پلاتفرم سیاسی - اجتماعی و برنامه فوری حقیقت محسوب کرد. در آن می‌خوانیم: «به عقیده ما:

۱. فردا باید بدون تأخیر در تمام نقاط ایران حکومت‌های نظامی لغو شود، زیرا مخالف قانون اساسی است.
۲. محبوسین سیاسی که به جرم آزادی خواهی یا هر نوع مسلک سیاسی در ایران توقیف شده‌اند، آزاد گردند.
۳. جرایدی که تا به حال بدون محاکمه هیأت منصفه در مرکز یا ولایات توقیف شده‌اند، منتشر گردند.
۴. اصول امتیاز روزنامه که برخلاف قانون اساسی است ملغی گردد.
۵. نظارت و جلوگیری از هر قبیل مطبوعات آزادی خواه لغو بشود.
۶. کنفرانس، میتینگ، اجتماعات، تعطیل در همه جا آزاد باشد.
۷. مأمورین دولتی که به آن‌ها اتهام دزدی و خیانت زده شده و اعم از وزیر یا وکیل یا مستشار تحت محاکمه بیرون آیند.
۸. قانون برای تعیین حدود کارگر و کارفرما وضع شود.

۹. از تعدیات ملاکین نسبت به رعایا کاملاً جلوگیری شده و قانون معینی برای حدود آن‌ها وضع شود که [ملاکین] نتوانند بر آن‌ها [به میل خود چیزی] تحمیل کنند.

۱۰. اراضی خالصه بین رعایا تقسیم شود.

۱۱. اصول مالیات بر عایدات تعیین شده و مالیات‌هایی که تحمیل به فقرا است، ملغی گردد.

۱۲. انتخابات انجمن‌های ایالتی، ولایتی و بلدی شروع شود.

۱۳. ادارات کشوری از اختیار مأموران لشکری خارج شود.

۱۴. مسافرت آزاد و جواز ملغی شود.

۱۵. در مناسبات تجارتی و قوانین گمرکی تجدید شود.

۱۶. به‌طور کامل از مظالم و غارت‌گری حُکام و مأمورین دولت عموماً جلوگیری و در صورت تجدید فجایع آن‌ها، مجازات به آن‌ها داده شود. این‌ها مسایلی است که به عقیده ما باید فردا حل شود. این‌ها وظیفه حکومت و مجلس شورای ملی است.^{۹۵}

با دقت در خواسته‌های فوق متوجه می‌شویم که حقیقت از حکومت و مجلس شورای ملی توقعات زیادی نداشت. می‌خواست مطابق با روحیه قانون اساسی که خون بهای شهیدان و نتیجه جانفشانی‌های انقلابیون، آزادی‌خواهان و محرومین بود، رفتار کنند. خواسته‌هایی که حقیقت به‌صورت مشخص بیان می‌کند، به‌راستی از مطالبات اولیه‌ای هستند که در آن شرایط انجام‌شدنی بودند. حقیقت به‌عنوان روزنامه طرف‌دار اتحادیه‌ها روحیه معتدلی داشت. بنابراین کسانی که ادعا می‌کنند اتحادیه‌های کارگری ایران و حقیقت به‌دلیل این‌که رادیکال بودند و خواسته‌های تندروانه‌ای مطرح می‌کردند، خشم و غضب حکومت‌ها و صاحبان امور را برمی‌انگیختند و همین امر باعث ممنوع نمودن آن‌ها شده است، در اشتباهند.

اما در مورد وضع «قانون برای تعیین حدود کارگر و کارفرما» (خواسته شماره ۸)، ضعف حقیقت آن بود که هیچ طرح مشخصی ارائه نمی‌داد. در حالی‌که در بخش قبل خواندیم که جریده اتفاق کارگران در این‌باره به کلی‌گویی بسنده نکرده، طرح‌گویی ارائه داده بود. آن طرح تصویری از مبانی قانون کار را منعکس می‌کرد. دهگان مدیر شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری بود، بدین‌جهت از او انتظار می‌رفت، ضمن تبادل نظر با نمایندگان اتحادیه‌ها، طرح مشخصی در این‌باره تهیه کرده، در معرض افکار عمومی قرار دهد.

موضع «حقیقت» درباره‌ی رضاخان

حقیقت در مورد نخست‌وزیرانی مثل وثوق‌الدوله، برادرش قوام‌السلطنه و سیدضیاءالدین صراحت داشت و آن‌ها را آشکارا خائن می‌نامید. اما ارزیابی آن درباره‌ی همه صاحب منصبان چنین نبود. مشیرالدوله که چند بار به مقام نخست‌وزیری رسید را بر آن‌ها ترجیح می‌داد و می‌نوشت، گرچه او هم از طبقه اشراف است، ولی «به مراتب بر آن‌ها ترجیح دارد».^{۹۶} در عین حال، در جنگ قدرتی که میان مشیرالدوله و وزیر جنگش که در آن زمان رضاخان بود در گرفت، جانب دومی را گرفت. گفتنی است که در این مبارزه‌ی قدرت مشیرالدوله از مقام نخست‌وزیری استعفاء داد. او ادعا می‌کرد که رضاخان خواهان توقیف روزنامه‌ی حقیقت بوده، ولی وی این خواسته را رد نموده است. موضوع باعث کشمکش شده و استعفا‌ی او را به دنبال داشته است. رضاخان هم مدعی بود که چنین موضوعی واقعیت ندارد.

حقیقت خود را در این موضوع داخل کرد و ادعای مشیرالدوله را مورد تردید قرار داد. زیرا معتقد بود، خود نخست‌وزیر مخالف آزادی مطبوعات بوده، حال چه شده که برای دفاع از حقیقت از مقام خود

استعفاء داده است! از نظر حقیقت ماهیت واقعی کشمکش این بوده که چون مشیرالدوله از «اشراف و ملاک» است، مخالف ترقی رضاخان می‌باشد. اما چرا به عنوان یک ملاک مخالف ترقی رضاخان است؟ حقیقت جواب می‌دهد: «زیرا او اشراف نیست. رعیت ندارد. ملک ندارد، لقب ندارد، برای او فرق ندارد اشراف منفعت بکنند یا ضرر نمایند.» و تصریح می‌کند: «ما از بعضی اقدامات خلاف آزادی سردار سپه راضی نیستیم و بدون پرده‌پوشی هم می‌نویسیم، ولی تهمت و افتراپی را که به ایشان می‌بندند، نمی‌توانیم با وجود تکذیب خودشان قبول کنیم.»^{۹۷}

چرخاندن کفه ترازو در جنگ قدرت به نفع یک نیروی نظامی سرکوب‌گر، با این دلیل که «او اشراف نیست» و اشراف نمی‌خواهند او ترقی کند، ساده‌انگاری است. اما واقعیت این است که در آن هنگام رضاخان از پشتیبانی بسیاری از ملیون و دموکرات‌های مخالف اشراف و خاندان قاجار و ضد انگلیسی برخوردار بود. او که در آن زمان وزیر جنگ و ملقب به سردار سپه بود، با تلاش در جهت ایجاد ارتش منظم، و بعداً با مانورهای زیرکانه‌اش در حمایت از جمهوری خواهان و الغای سلطنت در ایران، بسیاری از سیاست‌مداران کارگشته را شیفته خود کرده بود. به همین جهت سیاست‌مداران کهنه‌کاری مثل سلیمان میرزا و دموکرات‌های برجسته‌ای مانند فرخی یزدی از رضاخان پشتیبانی می‌کردند. در آن هنگام کمیترون، اتحاد شوروی و فرقه کمونیست ایران هم به رضاخان نظر مساعد داشتند. حتی نظریه‌پرداز صاحب نامی مانند سلطان‌زاده - که بعداً در سال‌های ۱۳۰۵ - ۱۳۰۴ از منتقدین جدی سیاست کمیترون و اتحاد شوروی در قبال رضاشاه شد - از این اشتباه مبرا نبود.^{۹۸}

به هر حال، حمایت از رضاخان - هر چند در جنگ قدرت وی با مشیرالدوله - نقطه‌ی سیاهی در کارنامه مثبت و روشن حقیقت است، و این کوتاهی و لغزش باید در کنار خدمات گران‌بهای این روزنامه به حساب

آید و ثبت گردد.

موضع «حقیقت» درباره شوروی

شاید بی‌مناسبت نباشد، پیش از این‌که به موضوع فوق پردازیم، بدواً به اظهارنظر مؤلفی در این باره اشاره کنیم. حبیب‌لاجوردی در اثر خود به نام اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران درباره‌ی توقیف مطبوعات توسط حکومت قوام‌السلطنه می‌نویسد: «وی [قوام] بار دیگر در واکنش به آشوب سیاسی [؟] و مخالفان خویش از قدرت دستگاه اجرایی استفاده کرد. این بار حمله اصلی مخالفان به انگلیسی‌ها و دولت ایران از راه مطبوعات صورت می‌گرفت. روزنامه‌ی حقیقت که آشکارا سرمقاله‌هایی به طرف‌داری از شوروی و علیه انگلستان و ضد دولت ایران چاپ می‌کرد، طبعاً از جمله چهارده روزنامه‌ای بود که در محاق توقیف افتاد. سرمقاله‌ای که در خرداد ۱۳۰۱ راجع به سیاست خارجی نوشته شد جایی برای تردید درباره‌ی موضع طرف‌دار شوروی روزنامه‌ی حقیقت باقی نمی‌گذاشت. «چون ما به ماهیت انقلاب روسیه آگاه هستیم و به قدر ذره‌ای سوءظن از روسیه نداریم و انقلاب روسیه را ناجی و ترقی‌دهنده‌ی دنیا و ایران از چنگال دول ظالمه می‌دانیم، در این صورت حامی و مدافع روسیه‌ی شوروی بودن را وظیفه‌ی همه می‌دانیم.»^{۹۹}

نقل قولی که نویسنده از حقیقت می‌آورد، درست است. ولی یک نکته مهم در اظهارات آقای نویسنده مسکوت مانده است. و آن این است که سرمقاله‌ی حقیقت اساساً به چه دلیل و بر چه بستری نگارش یافته است؟ سکوت در این باره باعث ایجاد پیش‌داوری و سوءتفاهم در خواننده می‌گردد و چنین شبهه‌ای به وجود می‌آورد که گویا حقیقت کورکورانه دنباله‌روی روسیه شوروی بوده است.

مقاله‌ی فوق که تحت عنوان «ما و روسیه» در حقیقت منتشر شد، در

واقع پاسخی بود به تبلیغاتی که مخالفین روزنامه فوق به آن دامن می زدند و دست اندرکاران این روزنامه را نوکر روسیه قلمداد می کردند. مقاله با این عبارت آغاز می شود: «هر کس که نمی تواند با دلیل و منطق مندرجات حقیقت را رد کند و با برهان ما را مجاب نماید، فوراً نسبت روس پرستی به ما داده و به خیال خود یک حمله سخت مؤثری به ما کرده است.» سپس با اشاره به این موضوع که پس از سرنگونی تزار، کارگران و رعایا زمام حکومت را در دست گرفتند و «همسایگان ضعیف روسیه نیز که در تحت خطر اضمحلال بودند راحت و آزاد شدند»؛ ادامه می دهد که «ایرانی کاملاً از تهدید روسیه تزاری خلاص شده و می تواند با نهایت اطمینان به فکر تنظیم کارهای داخلی و دفع دشمن جنوبی بيفتد، پس در این صورت کمک و مدافعه از روسیه شوروی برای هیچ کس ننگ و عار نبوده و گمان نمی کنیم اهالی ایران از اشراف تا طبقه پایین خواهان و مشتاق استحکام این رژیم در روسیه نباشند... این نکته را نیز باید همه بدانند: تا روسیه که یک همسایه مقتدر ماست به ایران دست اندازی نکند، انگلیسی ها هم نمی توانند ظاهراً دخالت در کارهای ایران نمایند، مگر با تحریکات و شوراندن یاغی ها به اسم استقلال کردستان، یا به سرکار آوردن وزرایی که نوکر مستقیم خودشان است، مقاصد خود را انجام دهند. در این صورت ما یقین داریم اشخاص یا جرایدی که به روسیه امروزی حمله می کنند از اساس انقلاب روسیه بی خبر بوده و از روی بی اطلاعی پیش بینی هایی می نمایند یا حقیقتاً مزدور مستقیم انگلیس بوده، مجبورند به تعلیمات اربابان خود اطاعت نمایند و الا از اشخاص نوع پرست یا وطن پرست بعید است ...^{۱۱۱} بعد از این استدلالات، عبارتی که لاجوردی ذکر نموده، می آید.

دفاع روزنامه ی حقیقت از همکاری با شوروی بر پایه دو قضاوت استوار بود. یکی این که در آن جا قدرت «کارگران و رعایا» برپاست و به

کارگران احترام گذاشته می شود. دوم این که شوروی به منافع ملی ایران تجاوز نمی کند و حقوق آن را به رسمیت می شناسد. از قضاوت اول - درست یا غلط - می گذریم،^{۱۱۱} اما قضاوت دوم - که روسیه به منافع ایران احترام می گذارد و به عنوان رقیب انگلستان، هم چون مانعی در برابر یک تازی دولت انگلیس در امور ایران عمل می کند - غیر قابل انکار است. باید یادآوری کرد که قرارداد دوستی ایران و شوروی در سال ۱۳۰۰ به تصویب رسید. براساس آن، ایران از قید معاهده های اسارت بار ۱۹۰۷ / ۱۲۸۶ و ۱۹۱۵ / ۱۲۹۴ که کشور ایران را به مناطق نفوذ انگلیس و روسیه تقسیم می نمودند، رهایی یافت. به علاوه همین قرارداد، پیمان های پیشین دولت تزاری، و امتیازات و دعاوی مربوط به بازپرداخت وام به این دولت را به نفع ایران لغو کرد و این ها نشان دهنده حسن نیت و احترام دولت جدید شوروی نسبت به منافع ایران بود. هرگاه این پیمان را با قرارداد ۱۹۱۹ که انگلیس در صدد بود آن را به ایران تحمیل کند، مقایسه کنیم، به این حسن نیت بهتر پی می بریم. به قول نویسندگان کمبریج تفاوت و تقابل میان این دو قرارداد، «تکان دهنده بود».^{۱۱۲} بنابراین حقیقت برای دفاع از شوروی دلایل موجه و روشنی داشت. به قول معروف «پرو روسی» نبود و منافع مستقل طبقات فرو دست و مصالح ملی ایران را در نظر داشت. به استقلال ایران از انگلستان می اندیشید و سیاست غیر وابسته ای را دنبال می کرد.

نخست‌وزیر و رضاخان را به سردار سپه‌ای منصوب نماید. شاه پذیرفت. از آن زمان رضاخان ملقب به سردار سپه شد. سیدضیاءالدین از اسفند ۱۲۹۹ تا ۴ خرداد ۱۳۰۰ نخست‌وزیر ایران بود. سپس از وزارت خلع و به خارج تبعید شد. سید دوباره - در زمان جنگ جهانی دوم - به ایران بازگشت و حزب اراده‌ی ملی را بنیاد نهاد. در دوره‌ی ۱۴ مجلس به نمایندگی رسید. او با سفارت انگلیس رابطه‌ی نزدیک داشت. دسته‌های وابسته به حزب وی در ضرب و شتم نمودن و کتک زدن اعضای حزب توده نقش داشتند. سید در سال ۱۳۴۸ در سن ۸۰ سالگی مُرد.

۱۱. مانی، همان‌جا، ص ۱۲.

۱۲. رجوع شود به آخرین سنگر آزادی، مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه‌ی حقیقت، ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰، به کوشش: رحیم رئیس‌نیا، نشر شیرازه، چاپ اول: ۱۳۷۷، ص ۳.

۱۳. مانی، همان‌جا، صص ۳۳ - ۳۱.

۱۴. رجوع شود به فعالیت‌های کمونیستی در دوره‌ی رضاشاه (۱۳۱۰ - ۱۳۰۰)، به کوشش: کاوه بیات، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول، ص ۱۴۳.

۱۵. رئیس‌نیا، رحیم، همان‌جا، ص ۳۷۵.

۱۶. رجوع شود به مقاله دهگان در حقیقت، شماره ۶۷، ۷ اردیبهشت ۱۳۰۱.

۱۷. حقیقت، شماره ۱، ۹ دی ماه ۱۳۰۰.

۱۸. حقیقت، شماره ۱، ۲۱، ۲۳ بهمن ۱۳۰۰.

۱۹. حقیقت، شماره ۱، ۲۸ دی ۱۳۰۰.

۲۰. حقیقت، شماره ۱، ۲۹، ۴ اسفند ۱۳۰۰.

۲۱. فلور، همان‌جا، ص ۲۶.

۲۲. کامبخش، عبدالصمد، نظری به پنجاه سال فعالیت حزب طبقه کارگر در ایران، دنیا، سال

۱۳۴۹، شماره دوم، ص ۱۰.

۲۳. رئیس‌نیا، همان‌جا، صص ۳۷۰ - ۳۶۹.

۲۴. به کوشش بیات، کاوه. همان‌جا، ص ۱۳۳.

۲۵. مانی، همان‌جا، ص ۸.

۲۶. مانی، همان‌جا، ص ۹.

۲۷. حقیقت شماره ۱، ۷۸، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۱، ص ۲.

پی‌نوشت

۱. احمدشاه آخرین پادشاه قاجار بود که در سال ۱۲۸۸ در سن ۱۲ سالگی بر تخت سلطنت نشست. پدرش محمدعلی شاه بود که توسط انقلابیون از سلطنت خلع شد و به تزار پناهنده گشت.

۲. سلسله‌ی پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه‌ی عباس مخبر، طرح نو، تهران، چاپ دوم: ص ۵.

۳. رجوع شود به سلطان‌زاده، جنبش سندیکایی در ایران، به نقل از اسناد ...، جلد ۴، ص ۱۰۷.

۴. گزارش سیدمحمد دهگان به دفتر اجرایی بین‌الملل سندیکاها، سرخ، به نقل از اسناد ...، جلد ۶، ص ۱۰۵.

۵. همان‌جا، ص ۱۰۶.

۶. اسناد ...، جلد ۴، ص ۱۰۸. گروه‌ها در اصل هستند.

۷. همان‌جا، ص ۱۰۹.

۸. افتخاری، همان‌جا، صص ۱۱۱ - ۱۱۰.

۹. «در جواب تهمت‌ها» به نقل از روزنامه‌ی حقیقت، شماره ۵۹، ۲۳ فروردین ۱۳۰۱.

۱۰. سیدضیاءالدین طباطبایی همان فردی است که با همکاری رضاخان میرنج، مازور مسعود خان، سرهنگ احمد آقاخان (امیراحمدی) و کلنل کاظم خان (سیاح)، مشترکاً کودتای معروف ۳ اسفند ۱۲۹۹ را عملی ساختند. کودتاچیان ضمن اعلام حکومت نظامی به احمدشاه اعلام وفاداری نمودند. اما از شاه خواستند که رسماً سیدضیاءالدین را

۲۸. به نقل از اسناد ...، جلد ۶، ص ۱۰۵.
۲۹. مانی، همان‌جا، ص ۱۱.
۳۰. رجوع شود به ستاره‌ی صرخ، شماره‌ی ۴ - ۳، خرداد و تیرماه ۱۳۰۸، همان‌جا، ص ۱۱۳.
۳۱. امروز هم یکی از مشکلات کارگران کارگاه‌های کوچک ایران برای تأسیس اتحادیه‌های خود تأمین مکان و تهیه اجاره بهای آن است.
۳۲. اسناد ...، جلد ۶، ص ۱۰۵.
۳۳. همان‌جا، ص ۱۰۶.
۳۴. مانی، همان‌جا، ص ۱۶.
۳۵. حقیقت، شماره‌ی ۷۰، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۳۶. در این باره رجوع شود به رحیم رئیس‌نیا، همان‌جا، صص ۵ - ۲.
۳۷. حقیقت، شماره‌ی ۱، ۹ دی ماه ۱۳۰۰.
۳۸. حقیقت، شماره‌ی ۷۵، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۳۹. صدراشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایرانی، جلد دوم، انتشارات کمال، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۲۲۵.
۴۰. رجوع شود به رئیس‌نیا، رحیم، همان‌جا، ص ۱۳.
۴۱. کامبخش، نظری به پنجاه سال ...، همان‌جا.
۴۲. برای نمونه‌ای از این دست رجوع شود به آگاهی، عبدالحسین، «پیدایش و رشد جنبش کارگری و کمونیستی در ایران»، دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۵۹.
۴۳. رجوع شود به آبراهامیان، همان‌جا (نشر نی)، ص ۱۶۱.
۴۴. عون اللهی، س، «انقلاب اکتبر و ایران»، مجموعه سخنرانی‌های سمینارهای علمی حزب توده ایران، ص ۲۴۳.
۴۵. به نقل از مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم، مقدمات تغییر سلطنت، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۲، صص ۲۰۸ - ۲۰۷.
۴۶. «از قراری که خود مسیو هاوارت به بعضی اشخاص اظهار داشتند جدیتی می‌کنند که دهگان مدیر اتحادیه مرکزی را توقیف کنند!» به نقل از حقیقت، شماره‌ی ۷۸، ۲۲ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۱.
۴۷. نمونه‌ای از این قبیل تاریخ‌نویسان حسین مکی مؤلف تاریخ بیست ساله‌ی ایران است.

- در این اثر قطور ۶ جلدی، تنها جملاتی به این موضوع اختصاص داده شده است. مکی می‌نویسد که اعتصاب ۲۵ مهر آغاز شد و ۴ آبان پایان یافت. (جلد اول، صص ۵۴۲ - ۵۴۱) ناگفته نماند که او هیچ اشاره‌ای به اعتصاب دی‌ماه که عظیم‌تر و تأثیر آن بر فضای سیاسی جامعه به مراتب قوی‌تر بود، نمی‌کند.
۴۸. حقیقت، شماره‌ی ۸، یکشنبه ۲۴ دیماه ۱۳۰۰.
۴۹. حقیقت، شماره‌ی ۷، پنج‌شنبه ۲۱ دیماه ۱۳۰۰.
۵۰. حقیقت، شماره‌ی ۳، سه‌شنبه ۱۲ دیماه ۱۳۰۰، «گفتگوی مخبر ما با یکی از معلمین» به نقل از آخرین سنگر آزادی، ص ۴۰۰.
۵۱. حقیقت، شماره‌ی ۲، ۱۰ دیماه ۱۳۰۰.
۵۲. روزنامه‌ی کار، شماره ۵، ۲۴ اسفند ۱۳۰۱، به نقل از آخرین سنگر آزادی، صص ۴۰۷ - ۴۰۶.
۵۳. حقیقت، شماره‌ی ۲، ۱۰ دیماه ۱۳۰۰.
۵۴. حقیقت، شماره‌ی ۶۶، ۴ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۵۵. به نقل از حقیقت، شماره‌ی ۲، ۱۰ دیماه ۱۳۰۰، تأکیدات در اصل نیست!
۵۶. جلسه‌ی ۶۰ دوره‌ی چهارم مجلس، ۲ بهمن ۱۳۰۰، به نقل از رئیس‌نیا، همان‌جا، ص ۳۸۱.
۵۷. حقیقت، شماره‌ی ۱۲، ۴ بهمن ۱۳۰۰.
۵۸. حقیقت، شماره‌ی ۲۹، ۴ اسفند ۱۳۰۰.
۵۹. حقیقت، شماره‌ی ۵۹، ۲۳ فروردین ۱۳۰۱.
۶۰. همان شماره.
۶۱. رجوع شود به مانی، همان‌جا، صص ۱۷ - ۱۶.
۶۲. حقیقت، شماره‌ی ۹۲، به نقل از رئیس‌نیا، همان‌جا، ص ۴۴۱.
۶۳. حقیقت، شماره‌ی ۱۰۱، به نقل از همان‌جا.
۶۴. مانی، همان‌جا، صص ۲۰ - ۱۹.
۶۵. حقیقت، شماره‌ی ۸۱، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۶۶. حقیقت، شماره‌ی ۷۷، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۰۱، به نقل از رئیس‌نیا، همان‌جا، صص ۴۵۸ - ۴۵۷.
۶۷. همان‌جا، ص ۴۲۸.

۶۸. مکی، همان‌جا، جلد دوم، ص ۸۵.
۶۹. رجوع شود به مانی، همان‌جا، صص ۱۴ - ۱۳.
۷۰. اقتصاد ایران، شماره ۳۱، ۲۳ شهریور ۱۳۰۱، به نقل از رحیم‌نیا، همان‌جا، ص ۴۲۱.
۷۱. حقیقت، شماره‌ی ۷۸، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۷۲. حقیقت، شماره‌ی ۶۹، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۷۳. برای خواندن جزئیات بیش‌تر این نمایش مراجعه کنید به مانی، همان‌جا، صص ۱۷ - ۱۶.
۷۴. حقیقت، شماره‌ی ۶۸، ۸ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۷۵. حقیقت، شماره‌ی ۷۰، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۷۶. حقیقت، شماره‌ی ۷۱، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۷۷. همان‌جا، ناگفته نماند، در آن زمان رئیس حکومت مشیرالدوله بود.
۷۸. کار، شماره ۲۴، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۲، به نقل از رئیس‌نیا، همان‌جا، ص ۴۴۷.
۷۹. مانی، همان‌جا، صص ۲۴ - ۲۱.
۸۰. حقیقت، شماره‌ی ۹۰، ۱۴ خرداد ۱۳۰۱.
۸۱. حقیقت، شماره‌ی ۹۸، ۲۵ خرداد ۱۳۰۱.
۸۲. شمیسه می‌گوید که پروانه در کنفرانس سال ۱۳۰۲ فرقه کمونیست ایران شرکت داشته است. رجوع شود به زندگی‌نامه شمیسه، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، چاپ نخست، آلمان، ۱۳۷۳، ص ۳۴.
۸۳. حقیقت، شماره‌ی ۵۹، ۲۳ فروردین ۱۳۰۱.
۸۴. قاسمی، فرهنگ، سندیکالیسم در ایران، چاپ اول، پاریس، تیرماه ۱۳۶۴، انتشارات بنیاد مصدق، ص ۱۲۲.
۸۵. مانی، همان‌جا، ص ۱۵.
۸۶. اسامی و شغل‌های نمایندگان اتحادیه‌ها در کتاب مانی، صص ۱۱ - ۹ ذکر شده است.
۸۷. حقیقت، شماره‌ی ۴۹، ۸ فروردین ۱۳۰۱.
۸۸. مانی در صفحه ۱۱ کتاب خود اشاره می‌کند که نماینده‌ی شاگردان تجار تهران در شورای مرکزی (سیدعبد‌الغنی) مدتی برای نظمیہ جاسوسی می‌کرد.
۸۹. مانی، همان‌جا، ص ۱۵.
۹۰. مانی، همان‌جا، ص ۱۸.

۹۱. عارف قزوینی روشنفکر مبارز، شاعر و تصنیف‌ساز و مدیر روزنامه مترقی نصیحت‌که در سال ۱۳۰۴ - احتمالاً به اشاره رضاخان - ترور شد، غزلی سرود که بیت زیر نیز در آن به چشم می‌خورد.
- باد سردار سپه زنده در ایران عارف / کشور رو به فنا را به بقا خواهد برد.
۹۲. در این قسمت قصد نقد و تنقید نداریم، منظور آشنایی با نقطه نظرات روزنامه از زبان خود آن است.
۹۳. حقیقت، شماره‌ی ۶۸، ۸ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۹۴. همان‌جا.
۹۵. حقیقت، شماره‌ی ۷۰، دوشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۹۶. حقیقت، شماره‌ی ۷۸، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۱.
۹۷. همان‌جا.
۹۸. در این‌باره مراجعه شود به د - بزرگ [خسرو شاکری]، پیرامون شخصیت ناشناخته‌ی یک کوشنده‌ی انترناسیونالیست ایرانی، اسناد ...، جلد ۴.
۹۹. لاجوردی، حبیب، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه‌ی ضیاء صدقی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۵.
۱۰۰. حقیقت، شماره‌ی ۹۸، ۲۵ خرداد، ۱۳۰۱.
۱۰۱. علی رغم این‌که مسأله قدرت و جایگاه کارگران در روسیه شوروی از اهمیت والایی برخوردار است، ولی خواننده توجه دارد که پرداختن به چنین موضوع مهمی ورای حد و حدود این کتاب خواهد رفت.
۱۰۲. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، همان‌جا، ص ۱۱.

بخش هفتم

سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۲

در آبان ماه ۱۳۰۲ رضاخان نخست‌وزیر شد. از این زمان به بعد اخباری از فعالیت برخی از اتحادیه‌ها، این‌جا و آن‌جا، نقل شده است، ولی هیچ سند قابل اتکایی درباره موجودیت و سرنوشت شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران در دسترس نداریم. از شواهد چنین برمی‌آید که تا این مقطع برخی اتحادیه‌ها هنوز موجودیت داشته‌اند، ولی نمایندگان اتحادیه‌های مختلف با کیفیت سابق دور هم جمع نمی‌شدند و جلسه‌ی شورای مرکزی مانند سال‌های ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ رونق نداشته است.

فلور می‌نویسد: «در تابستان ۱۹۲۳ / ۱۳۰۲ در حین انتخابات مجلس [پنجم] رضاخان به اقدام‌های ناگهانی و نامنتظر علیه اتحادیه‌های کارگری دست زد. او می‌خواست که جای نخست‌وزیر را بگیرد و اتحادیه‌های کارگری را در راه حصول خواسته‌اش مانع بزرگی می‌دانست. وی به دست فرماندهان نظامی خود همه اتحادیه‌های کارگری را در سراسر کشور توقیف کرد.»^۱

مانی به این موضوع اشاره دارد که دهگان از شورای مرکزی کناره گرفت، ولی متأسفانه تاریخ دقیق کناره‌گیری را ذکر نمی‌کند و با این کار مسأله را در ابهام باقی می‌گذارد. او می‌نویسد: «راهنمای ارجه‌ند ما

[دهگان] پس از توقیف روزنامه‌ی حقیقت بیش‌تر از یک‌سال در نهایت تنگ‌دستی (که شرح جزئیات آن‌را نمی‌توان نوشت) زندگانی خود را در کمال شرافت و پاک‌دامنی ادامه داد. به هیچ‌یک از پیشنهادهای ارتجاعیون و اولیاء امور دولت و وکلای مجلس و ارباب جراید اعتناء نکرده و تسلیم نگردید، بالاخره با زن و بچه خود به‌طرف مازندران رهسپار و در شهر بابل (بارفروش) متوطن و به کار فلاحیت پنبه مشغول گردید.^۲ فلور در عین حال که به توقیف اتحادیه‌ها اشاره می‌کند، بلافاصله با استناد به اسناد وزارت خارجه انگلیس سه خبر از فعالیت آن‌ها می‌آورد که همگی در تابستان و پاییز سال ۱۳۰۲ انجام شده‌اند.^۳ افزودنی است که اخباری از عملیات تبلیغاتی اتحادیه انزلی برای انتخاب آخوندزاده به‌عنوان نماینده مجلس، طی بهار و تابستان ۱۳۰۲ در روزنامه تازه تأسیس کار درج گشته است. در آن زمان نام برده در انزلی نامزد نمایندگی برای پنجمین دوره مجلس شورای ملی بود.^۴

اگر چه شواهد نشان می‌دهند که در سال ۱۳۰۲ دیگر شورای مرکزی با ترکیب سابق موجودیت نداشته است، ولی تا سال ۱۳۰۷ یا ۱۳۰۸ برخی از نمایندگان اتحادیه‌ها به‌ویژه اتحادیه‌های چاپ، کفاشان و بناها تا حدودی پیوند میان خود را حفظ کرده بودند. این‌جا نیز چاپ‌چیان فعال‌تر بودند و به ابتکار آن‌ها تا سال ۱۳۰۴ مراسم بزرگداشت اول ماه مه به‌طور علنی برپا می‌شد. اما «از سال ۱۳۰۴ که پهلوی به شاهی رسید^۵ جشن کارگران نوعی جنایت به‌شمار آمد و اداره‌ی نظمیه برای جلوگیری از آن سخت‌گیری و پافشاری می‌نمود.»^۶ با وجود مخاطره سیاسی و تحت اختناق رضاشاه باز هم در سال‌های ۱۳۰۶ - ۱۳۰۵ مراسم اول ماه مه برگزار شد. یک روز پس از مراسم ۱۳۰۶ عده‌ای از کارگران دستگیر می‌شوند. نیروهای نظمیه به چاپخانه‌ها می‌آیند و اعلامیه‌هایی پیدا می‌کنند. از این‌رو چند نفر از نمایندگان کارگران از جمله باقر نوایی، محمد

پروانه، مهدی کیمرام، حسن بهرام‌قلی، سلمان قالب‌تراش، حسین سیاسی، علی آقای کاوه و علی‌اصغر کاوه، زرونی، اوهان، ماطاوس و عده دیگری را بازداشت می‌کنند. مانی تعریف می‌کند که آخرین مراسمی که به مناسبت اول ماه مه در تهران برگزار شد، در سال ۱۳۰۸ بوده است.^۷ مراسم در باغ معینه نزدیک امامیه گشایش می‌یابد و در آن جعفر اردوخوانی سخنرانی می‌کند. مراسم پنهانی برگزار می‌شود. اما روز بعد مأمورین حکومت از آن آگاه می‌شوند و بار دیگر پنجاه نفر از فعالین کارگری را دستگیر می‌کنند. از این پس فعالین شناخته شده‌ی اتحادیه‌ای تحت مراقبت‌های شدید پلیسی قرار می‌گیرند. به نحوی که از دیدار آن‌ها حتی در کافه یا قهوه‌خانه نیز جلوگیری می‌شود.^۸

تلاش فرقه کمونیست ایران برای تشکیل اتحادیه

در آبان ۱۳۰۶ دومین کنگره‌ی فرقه کمونیست ایران برگزار شد. این نشست به «کنگره ارومیه» شهرت یافته است، ولی بنا به گفته یوسف افتخاری ظاهراً در اوکراین تشکیل شده است.^۹ در این کنگره است که فرقه موضع قاطعی در مقابل رضاشاه می‌گیرد. در مصوبات آن قید شده است: «سلطنت پهلوی نه فقط مسلوب بودن حقوق سیاسی، استثمار روزافزون اقتصادی، تعدی و اجحافات نسبت به ملل اقلیت و بالاخره فروتنی و فرمان‌برداری در مقابل امپریالیسم انگلیس را که از مميزات عصر قاجار بودند بر طرف ننموده بلکه خیلی از خصوصیات یک رژیم سیاسی وحشیانه‌تر و مخوف‌تری را به ظهور آورد.» (ص ۱۰۳) بدین ترتیب «امکان ترقی صلح‌آمیز طبقاتی در ایران» تحت سلطنت رضاشاه را منتفی دانسته، مبارزه با او و الغای حکومت سلطنتی را با هدف برقراری جمهوری و دولت انقلابی در دستور قرار می‌دهد. تزه‌ای این کنگره بر این اساس بود که دهقانان که به لحاظ کمی اکثریت جمعیت ایران را تشکیل

می‌دهند در انقلاب آینده نقش فوق‌العاده مهمی ایفا خواهند کرد (ص ۱۰۴) و آن‌ها را فراخوانده بود تا با «کارگران، صنعت‌گران و بورژوازی کوچک» متحد شده تحت رهبری فرقه مبارزه کنند. (ص ۱۰۴).

در برنامه قسمتی هم به صورت مشخص به کارگران و اتحادیه‌های آنان اختصاص داشت و مطالبات زیر را مطرح می‌کرد:

۱. «آزادی کامل تشکیلات سیاسی و اتحادیه‌ها و کتوبراتیوها و اشکال دیگر تشکیلات صنعتی رنجبران.

۲. حکومت و صاحبان کارخانجات باید رسماً اتحادیه کارگران را مانند ارگان رسمی تشکیلات طبقه کارگر بشناسند.

۳. آزادی اجتماعات و محافل.

۴. آزادی میتینگ‌ها و نمایشات.

۵. آزادی اعتصابات.

۶. آزادی کامل برای مطبوعات کارگران.

۷. هشت ساعت شدن مدت کار کارگران در هر روز.

۸. دو برابر شدن اجرت کار شبانه.

۹. منع کار شبانه برای نساء و اطفال.

۱۰. منع کار برای اطفال کوچک‌تر از ۱۴ ساله.

۱۱. مرخصی با مواجب برای زنان آبستن در مدت چهار هفته پیش و چهار هفته پس از وضع حمل.

۱۲. آزادی تشکیلات کمیته‌های کارخانه‌ای با داشتن حق مداخله در تنظیم روابط میان کارگران و صاحبان کارخانجات و تفتیش استحصالات.

۱۳. ذیحق بودن اتحادیه‌ها در عقد قراردادهای دسته‌جمعی با صاحب‌کاران.

۱۴. وضع میزان متوسط مزد به توسط اتحادیه‌ها.

۱۵. تعیین ۴۲ ساعت کار در هفته.

۱۶. برقراری سالی دو هفته مرخصی با مواجب برای کارگران و مستخدمینی که بیش از شش ماه در مؤسسه خدمت کرده باشند.

۱۷. تأمین منازل موافق حفظ‌الصحه برای کارگران در معادن نفت، شیلات و صنایع دیگر.

۱۸. منع جریمه.^{۱۰}

کنگره‌ی دوم به نیروهای پراکنده و مهم‌تر از آن، بی‌افق فرقه نیروی دوباره بخشید. از این پس فرقه کوشید با تکیه بر محدود فعالیتی که در ایران داشت، وظیفه بازسازی اتحادیه‌ها را به عهده بگیرد.

از خاطراتی که بعداً توسط اعضای فرقه نگارش یافته، مشخص می‌شود که فرقه کوشش‌هایی را در این جهت آغاز کرد. اردشیر (آرداشس) آوانسیان^{۱۱} تعریف می‌کند که در سال‌های ۱۳۰۷ و بعد از آن از طرف فرقه کمیسیونی به نام «کمیسیون اتحادیه» در تهران به وجود آمده بود و مشغول سازمان‌دهی فعالیت‌های اتحادیه‌ای بوده است. او می‌گوید که اعضای کمیسیون مذکور عبارت از خود وی، حجازی، استاد میرزا علی معمار و عطاءالله عبدالله‌زاده بوده‌اند و رضاقلی سیفی نیز زمانی در آن فعالیت داشته است.^{۱۲} ولی ضیاءالموتی^{۱۳} طور دیگری می‌گوید. او می‌نویسد که پس از کنگره دوم فرقه، «اتحادیه کارگری به رهبری حقیقت (کیمرام)، حجازی، اسمعیلی، فروزی و انزایی اداره می‌شد.»^{۱۴} یوسف افتخاری که در آن زمان در آبادان بود در خاطراتش شرح می‌دهد که رابطین او در تهران حسین شرقی، عطاءالله آرش (مکانیک و راننده) و برادرش رضاقلی (سیفی) بوده‌اند.^{۱۵}

آوانسیان تعریف می‌کند که مراسمی در سال ۱۳۰۷ به مناسبت اول ماه مه در تهران در روز ۱۳ اردیبهشت برگزار شده که خود وی در آن شرکت داشته و او به همراه استاد میرزا علی معمار و عطاءالله مأمور اداره مراسم بوده‌اند. خبر اجتماع ماه مه ۱۳۰۷ در ماهنامه ستاره‌ی سرخ نیز

درج گشته است.^{۱۶} ناگفته نماند که مانی در کتاب خود هیچ اشاره‌ای به این مراسم نمی‌کند. شاید این همان گردهم آیی باشد که مانی تاریخ آن را سال ۱۳۰۸ ذکر می‌کند و ما قبلاً به آن اشاره نموده ایم. به جز تهران در خراسان، اصفهان، شهرهای شمال ایران و خوزستان نیز اعضای فرقه فعال بوده‌اند.

ابراهیم علی‌زاده (نامی) در خاطرات خود می‌نویسد که در سال ۱۳۰۸ به ایران آمده است. در آن زمان کار ساختمان راه آهن شمال بندر شاه - علی آباد (شاهی) آغاز شده بود و نخستین حوزه فرقه کمونیست (سازمان ایالتی) در کارخانه «شاهی» برپا شده است. عده اعضای این حوزه ابتدا سه نفر و همگی کارگر ساده بوده‌اند.^{۱۷} در خراسان نیز «در سال ۱۳۰۹ - ۱۳۰۸ پور سرتیپ و آرداشس آوانسیان مسئول تشکیلات بودند. از اعضای فعال آن علی اکبر فرهودی (قالی باف)، احمد فرجامی و برادرش و عباس آذری بودند. اتحادیه به طور نیمه فعال کار می‌کرد، زیرا طبقه‌ی کارگر در آن جا وجود نداشت. اگر دو نفر جوراب باف و یا ۸ - ۷ نفر سیگار پیچ در یک جا بودند خیلی خوشحال می‌شدیم که ۱۵ - ۱۰ نفر کارگر در یک جا جمعند و می‌توانیم در بین آن‌ها اتحادیه به وجود آوریم».^{۱۸}

آوانسیان نیز در این باره تعریف می‌کند: «در اواخر سال ۱۳۰۷ از طرف کمیته مرکزی برای انجام وظیفه حزبی مأمور خراسان شدم. فعالیت اصلی حزب در مشهد متوجه کارگران قالی باف بود. در سال‌های ۱۳۰۹ - ۱۳۰۸ سازمان خراسان توانست عده زیادی از کارگران قالی باف را متحد نموده و اتحادیه کارگران قالی باف را به وجود آورد. این سازمان تقریباً نیمه علنی بود. هدف اتحادیه مبارزه با ظلم و ستم ارباب، بهبود وضع زندگی کارگران و ایجاد وحدت و صمیمیت و همکاری طبقاتی میان کارگران بود».^{۱۹} علی اکبر فرهودی استاد قالی باف یکی از فعالین تشکل مذکور

بود. او در سال ۱۳۰۹ دستگیر و در زندان به قتل می‌رسد. با مرگ وی تشکل فوق از هم می‌پاشد. طبق معمول جریان فعالیت فرقه در خراسان نیز توسط فرد دیگری از فعالین فرقه به گونه دیگری شرح داده می‌شود: «مهدی طهماسبی تحت شکنجه‌ی پلیس در زندان مشهد درگذشت، در مشهد کارگران قالی باف تحت رهبری یک نفر کارگر به نام اسمعیل متشکل شده بودند. این تشکیلات هنوز عملیات قابل ذکری انجام نداده بود که از طرف پلیس کشف شد و در سال ۱۳۰۹ منحل گردید».^{۲۰}

اگر چه این خاطرات برگوشه‌هایی از فعالیت اعضای فرقه پرتو می‌افکنند، ولی از دقت و سندیت برخوردار نیستند. گاهی نیز خاطره‌نویسان بخشی از واقعیات را می‌پوشانند. آوانسیان در این باره صراحت دارد. او می‌نویسد: «در این خاطرات من اسامی اشخاصی را خواهم برد که تا آخر به مرام کمونیستی وفادار مانده باشند ... اشخاصی که خیانت کرده‌اند لزومی ندارد درباره عملیات مثبت آن‌ها چیزی گفته شود مگر این که به مثابه‌ی خائن معرفی شوند» و ادامه می‌دهد: «به علاوه از نظر نهضت اسامی اشخاص چندان مهم نیست بلکه فعالیت حزبی مهم و آموزنده است. اشخاص می‌آیند و می‌روند. اسامی برخی را می‌شود به نیکی یاد کرد و برخی را برعکس با لعنت».^{۲۱}

اظهارات کسی که ماجراها را از صافی حزب مورد علاقه خویش بگذراند و خاطرات را از پشت عینک حزبی به رشته تحریر درآورد؛ بخشی از واقعیات را طبق برداشت‌ها و ایدئولوژی خود بیان کند و درباره‌ی «عملیات مثبت» کسانی که آن‌ها را «خائن» می‌شمرد، لب برنهد، قابل اعتماد نیستند. طبعاً تعیین صحت یا سقم آن‌ها، موضوعی است که محتاج اسناد و مدارک مشخص‌تری است و پژوهش مستقلی را می‌طلبد که خارج از موضوع مورد بررسی ماست. با این حال از روی مجموع خاطرات فوق می‌توان به طور کلی پی برد:

۱. بعد از دومین کنگره فرقه، اعضای آن کوشیدند ارتباطات خود را با کارگران گسترش دهند و در صدد بازسازی اتحادیه‌ها یا تأسیس تشکل‌های جدید برآمدند.

۲. تشکل‌هایی که از سوی فرقه ایجاد شدند، معمولاً اتحادیه‌کارگری به مفهوم واقعی کلمه نبودند، بلکه بیش‌تر شبیه حوزه‌های حزبی بودند. حزب برخی از کارگران فعال را در حوزه‌های ویژه‌ی خود به نام «اتحادیه» سازمان می‌داد.

۳. تلاش‌های فرقه غالباً ناکام ماندند و این حوزه‌ها در اندک زمانی توسط نیروهای امنیتی و سرکوب‌گر رضاشاه کشف و درهم کوبیده شدند. تشکل‌های که طی سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۰۷ در میان کارگران ایجاد شد، همگی بدون این‌که کار مهمی به پیش ببرند، کشف و سرکوب شدند. اما در این میان دو استثناء وجود داشت. به این دو می‌پردازیم:

جنبش کارگری در آبادان

زمانی که رضاشاه قدرت خود را تحکیم کرده، مخالفینش را تار و مار یا پراکنده نموده بود؛ هنگامی که اوضاع طبق مراد او رو به تثبیت بود، ناگهان هزاران کارگر پالایشگاه نفت آبادان در سال ۱۳۰۸ دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب مقامات انگلیسی شرکت نفت و حکومت ایران را به وحشت انداخت و بازتابی گسترده داشت. در ادامه به تفصیل به اعتصاب ۱۳۰۸ کارگران آبادان می‌پردازیم، اما پیش از آن نگاهی به سابقه‌ی جنبش کارگری در آبادان ضروری است.

در دوره‌ی مورد بررسی ما اساس صنایع نفت در دو شهر آبادان و مسجدسلیمان تمرکز یافته بود و این دو شهر با اهمیت‌ترین مراکز صنعتی کشور محسوب می‌شدند. به جز شهرهای مذکور تأسیسات نفت در هفت گل، آغاچاری و گچساران نیز ایجاد شده بود. آبادان، مهم‌ترین مرکز

صنعت نفت جنوب، با سرعت چشم‌گیری در حال توسعه بود. در سال ۱۳۰۶ در تأسیسات نفتی آبادان افزون بر چهارده هزار نفر کار می‌کردند که بیش از ده هزار نفر آنان ایرانی بودند.

جدول شماره ۱۱

تعداد کارکنان تأسیسات نفت در آبادان^{۲۲}

سال	جمع	ایرانی	هندی	اروپایی	سایرین
۱۹۱۹ (۱۲۹۸)	۳۳۷۹	۸۰۶	۲۴۹۹	۳۶	۲۸
۱۹۲۳ (۱۳۰۲)	۱۰۵۸۹	۷۲۳۶	۲۶۵۴	۲۲۰	۳۷۹
۱۹۲۷ (۱۳۰۶)	۱۴۰۳۲	۱۰۱۷۱	۴۰۶۲	۵۲۷	۱۲۷۳

اعتصاب ۱۳۰۸ اولین حرکت اعتراضی کارگران آبادان نبود. بنای پالایشگاه آبادان در سال ۱۲۹۴ پایان یافت. ۵ سال بعد اولین اعتصاب کارگری در این شهر رخ داد. این اعتصاب در آذرماه ۱۲۹۹ توسط کارگران هندی پالایشگاه آغاز شد. یک روز بعد کارگران ایرانی و عرب نیز به آن‌ها پیوستند. مهم‌ترین خواسته کارگران افزایش دستمزد بود. مقامات شرکت نفت به این مطالبه تن دادند، ولی خواسته‌های تحقق نیافته کارگران بسیار بود. از جمله مسأله مسکن، پایان دادن به اخراج خودسرانه کارگران، بهبود وضع بهداشت، جلوگیری از آزار کارمندان به کارگران، خاتمه دادن به تبعیض‌های ملی - قومی، پرداخت بیمه و مستمری به خانواده کارگرانی که بر اثر حوادث کار معلول می‌شوند یا می‌میرند، از انحصار درآوردن مغازه‌های شهر از دست وابستگان شیخ خزعل و ... یکی از مهم‌ترین نگرانی‌ها و دغدغه‌های کارگران این بود که امنیت شغلی نداشتند. شرکت نفت با این بهانه که بیش از حد نیروی کار در استخدام دارد، به راحتی بخشی از کارگران را اخراج می‌کرد. کارگران اخراجی بعد از مدتی درماندگی، ناچار می‌شدند با شرایط پست‌تر و دستمزد پایین‌تری به استخدام شرکت درآیند. یوسف افتخاری در این باره می‌نویسد:

«سرمایه‌داران انگلستان بی‌رحم‌ترین و بی‌فکرترین سرمایه‌داران دنیا می‌باشند که بر هر ملتی تفوق و تسلط پیدا کنند، آن ملت را به آتش فقر و بیچارگی می‌سوزانند ... بلی خوابی که برای کارگران دیده بودند عبارت از تقلیل حقوق بی‌صدا بود ... طریق فوق عبارت بود از اخراج مداوم عده‌ای از کارگران شعبات مختلف و تشکیل اردوی بیکاران و بعد از مدتی مجدداً استخدام سالم‌ترین و قوی‌ترین آنان با مبلغی به مراتب کم‌تر از حقوق سابق.»^{۲۳} به علاوه دستمزد کارگران در سال ۱۳۰۲ کاهش یافت. تا این سال کارگران معادل ۴۵ روپیه (حدود ۱۲ تومان) دستمزد می‌گرفتند که به شش تا نه تومان تنزل کرد.

بی‌مناسبت نیست که در حاشیه ذکر کنیم، حربه‌ای که افتخاری از آن نام می‌برد فقط مختص «سرمایه‌داران بی‌رحم انگلستان» نیست. امروز در شرایط ایران، سرمایه‌داران وطنی ما به صورت گسترده همین کار را انجام می‌دهند. آن‌ها کارگران با سابقه و رسمی را به عنوان «نیروی مازاد» باز خرید می‌کنند و دوباره همین «نیروی مازاد» را با پرداخت دستمزد کم‌تری استخدام می‌نمایند.

به هر حال، همان‌گونه که ذکر نمودیم، خواسته‌های تحقق نیافته کارگران بسیار بود. نارضایتی گسترده بود و کارگران برای مبارزه کاملاً آمادگی داشتند. علاوه بر این جنبش کارگری، در کشورهای که در آن‌ها قدرت‌های بزرگ تسلط دارند و سیاست استعماری یا نیمه استعماری برقرار است، کاملاً رنگ سیاسی و ضد استعماری به خود می‌گیرد. این امر در آبادان که استعمارگران در عین حال کارفرمای مستقیم نیز بودند، باز هم حادتر می‌شد. اگر در سایر نقاط ایران، کارگران به صورت غیر مستقیم انگلستان را در مقابل خود می‌یافتند، می‌دیدند که انگلیسی‌ها در استحکام پایه سیاست‌مداران مستبد ایرانی نقش مهمی دارند و بر اقتصاد ایران مسلطند؛ در آبادان کارگر مستقیماً خود را در مقابل کارفرمای

انگلیسی می‌دید. کارفرمایی که هم از او بهره‌کشی می‌کرد، هم به او زور می‌گفت، به لحاظ مالی تحقیرش می‌کرد، سرکوبش می‌کرد، حرمت انسانی او را لگدمال می‌کرد و به مثابه مظهر قدرت استعماری جولان می‌داد. این‌ها به کارگران انگیزه مهمی برای بسیج سیاسی در شکل مخالفت و ضدیت با «بیگانگان» زورگو و چپاولگر می‌داد.

بعد از ۱۲۹۹ نیز اعتصابات در آبادان برپا شد؛ از جمله اعتصاب کارگران هندی در زمستان ۱۳۰۰ (یا فروردین ماه ۱۳۰۱). این اعتصاب به علت توقیف «گاندی» در هندوستان صورت گرفت.^{۲۴} چندی بعد نیز در اردیبهشت ۱۳۰۱ بار دیگر کارگران هندی با خواسته ۱۰۰ درصد اضافه دستمزد اعتصاب کردند. فلور می‌نویسد: کارگران ایرانی و عرب نیز به اعتصاب پیوستند. شرکت نفت با خواسته کارگران موافقت نکرد و شیخ خزعل را به سراغ کارگران ایرانی و عرب فرستاد و خود با کارگران هندی طرف شد.^{۲۵} وقتی شرکت دریافت که کارگران هندی برخواسته خود پافشاری می‌کنند، به شدت عمل متوسل شد و ۲۰۰۰ نفر از آنان را اخراج نمود و با کشتی به هندوستان فرستاد.

با توجه به مطالب ذکر شده، روشن می‌شود که پیش از سال ۱۳۰۸ نیز کارگران آبادان در اعتصابات شرکت داشتند و تجاربی در این زمینه به دست آورده بودند. وقتی یوسف افتخاری در آذر ۱۳۰۶ وارد آبادان می‌شود، با کارگران آماده‌ی مبارزه - اما پراکنده - روبه‌رو می‌گردد.^{۲۶} آن‌گونه که افتخاری تعریف می‌کند، در آن زمان هیچ‌گونه شناختی از موقعیت کارگران نفت جنوب نداشته است: «نه من، نه حزب کمونیست، نه سندیکا و نه رفقای ما هیچ‌یک از اوضاع خوزستان کم‌ترین اطلاعی نداشتیم.»^{۲۷} بی‌خبری او و رفقای او به حدی بوده که حتی نمی‌دانستند مرکز کارگری خوزستان شهر آبادان است.^{۲۸} به طریق اولی آنان هیچ‌گونه آگاهی از مبارزات قبلی کارگران نیز نمی‌توانستند داشته باشند. بنابراین

ادعای عبدالصمد کامبخش که اتحادیه کارگران نفت جنوب در سال ۱۳۰۴ با کمک برخی از فعالین حزب به وجود آمده بود،^{۲۹} صحت ندارد. در صورتی که چنین اتحادیه‌ای تشکیل شده بود، اگر هم فعالیتی نداشت، قاعدتاً بایستی از مناطق کارگری جنوب شناخت می‌داشت و آنرا در اختیار نیروهای خود که قصد داشتند برای سازمان‌دهی کارگران به خوزستان بروند، قرار می‌داد.

نوشتیم که کارگران برای مبارزه آمادگی داشتند. این آمادگی به حدی بود که در سال ۱۳۰۷ یعنی کم‌تر از یک سال پس از ورود افتخاری به آبادان تشکیلات گسترش زیادی پیدا کرد: «تشکیلات کارگران در خوزستان در یک مدت کوتاهی از انتظار ما توسعه یافت و مجبور شدیم بیشتر افراد حوزه‌ها را که در بدو تأسیس اتحادیه کارگران عبارت از سه نفر بودند به یازده نفر برسانیم.»^{۳۰} در کار سازمان‌دهی این تشکیلات مخفی به جز افتخاری از اعضای دیگر فرقه نیز نام برده می‌شود. الموتی در این باره می‌نویسد: «رحیم همداد، یوسف افتخاری، علی [علی آوینی؟ علی امید؟ دومی در آن زمان کارگر نفت آبادان و جزو سازمان‌دهندگان بومی تشکیلات بود.] و هابزاده در خوزستان فعالیت می‌نمودند. بعد امیر ایوب شکیا آستارایی از آستارا به آنجا تبعید شد. تاج‌بخش نیز به آبادان مأموریت گرفته به آنجا رفت. اینان در تشکیلات فعالیت می‌کردند و به همین مناسبت دامن‌های تشکیلات وسعت پیدا کرده بود و در بین کارگران آبادان اعضای فعالی پیدا شدند.»^{۳۱} از میان این افراد، افتخاری در خاطرات خود اساساً نامی از هابزاده و تاج‌بخش به عنوان فعالین فرقه در آبادان نمی‌برد. درباره رحیم همداد، علی آوینی و شکیا می‌گوید که اولی یک سال بعد به آبادان آمده است،^{۳۲} یعنی در زمانی که تشکیلات به وجود آمده، قوام گرفته بود. دومی آن زمان در اداره فرهنگ اهواز شاغل بوده^{۳۳} و سومی که از فرهنگ آمده بود، به کارگران مخفیانه فارسی درس می‌داد.

است.^{۳۴} شکیا در جایی گفته‌ی افتخاری درباره خودش را تأیید می‌کند. او می‌گوید در مقابل این پرسش افتخاری که: «حال شما چه وظیفه‌ای را می‌توانید انجام دهید؟ بنده در جواب گفتم چون من یک نفر مأمور دولت هستم نمی‌توانم داخل در توده‌ی کارگر کار کنم ... لذا قرار شد چند نفر از کارگران که می‌خواستند سواد فارسی تحصیل نمایند، بنده در جای معین که از طرف کارگرا تعیین خواهد شد بنده به ایشان تدریس نمایم. دو شب بعد محل تدریس را در محله‌ی ظلم آباد یک خانه اجاره نمودند ... بنده مدت ده شب و شبی هم یک ساعت مشغول تدریس ابتدایی فارسی [برای] کارگرا بودم. فقط از آن‌ها علی امید و غلام سامی را می‌شناسم، مابقی را نمی‌شناسم. پس از ده شب که مشغول تدریس بودم مریض شدیم که در منزل افتاده بودم.» اما در عین حال در میان اعضای کمیته‌ی محلی آبادان از میرزا یوسف خان تاج‌بخش که «مهندس مالیه» بود، نام می‌برد: «در ملاقات اولی با یوسف [افتخاری] در منزل خودش بود فقط شعبان [کاوه] و موسی [اصلی] و تاج‌بخش و رحیم [همداد] که تازه وارد شده بود و حسین علی ثابتی هم در آنجا بودند، بنده را هم به آن‌ها معرفی کرده و آن‌ها را هم به بنده معرفی نمود و گفت که این‌ها کمیته‌ی محلی آبادان هستند و تا حال ما موفق نشده بودیم برای تشکیل کمیته فرقی، فقط اتحادیه کارگری تشکیل داده‌ایم ...»^{۳۵}

بدین ترتیب مشخص می‌شود، اشخاص بیش‌تری - نسبت به اظهارات یوسف افتخاری - به عنوان عضو فرقه در آبادان فعال بودند. افزودنی است که افتخاری نه فقط در این باره، بلکه به‌ویژه درباره نقش کارگران پرسابقه و بومی آبادان در «تشکیلات سری»، اطلاعات دقیقی به خواننده نمی‌دهد. او در این زمینه افراط را به حدی می‌رساند که در ارتباط با فعالیت‌های آن دوره و اعتصاب ۱۳۰۸ حتی یک‌بار هم نام علی امید را که یکی از کارگران بارز آبادانی بود، نمی‌برد. با همه این احوال از شواهد

موجود چنین برمی آید که کارگران بومی نقش بسیار مهمی در پیشبرد امور «تشکیلات سری» ایفا کرده‌اند. خود این واقعیت که ظرف مدت کوتاهی تعداد اعضای هر حوزه تشکیلاتی از سه نفر به یازده نفر افزایش یافت، بدون تشریک مساعی و هم‌راهی فعال کارگران میسر نبوده است.

براساس اظهارات افتخاری اعضای هر حوزه افراد حوزه‌های دیگر را نمی‌شناختند و کسانی نیز رابط بین حوزه‌ها بوده‌اند. هم‌چنین تدابیر امنیتی دیگری برای در امان ماندن تشکیلات از شناسایی پلیس اتخاذ شده بود. از تعداد دقیق حوزه‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست. اما در گزارش محرمانه یکی از مقامات شرکت نفت در اردیبهشت ۱۳۰۸ قید شده: «... در آبادان با سی هسته کارگری مواجه هستیم.»^{۳۶} یکی از نقاط قوت تشکیلات سری تلاش آن برای روشنگری در میان خانواده‌های کارگری بوده است. این امر در فعال شدن زنان به‌خصوص در جریان اعتصاب سال ۱۳۰۸ بی‌تأثیر نبود. «به افراد اتحادیه دستور دادیم که منسوبین و محارمین خود را با افکار و عقاید و روش اتحادیه و مبارزه طبقاتی آشنا نموده نتیجه عمل و تأثیر گفتارشان را به اتحادیه ایالتی کارگران خوزستان گزارش نمایند. کارگران دستور اتحادیه را اجراء نموده، از این آزمایش نتایج خوبی به دست آمد که در موقع اعتصاب موجب حیرت اداره‌ی پلیس و مخصوصاً رکن‌الدین مختاری گردید.»^{۳۷}

تا اواخر سال ۱۳۰۷ به دلیل رعایت مسایل امنیتی، تشکیلات سری کنفرانسی برگزار نکرده بود. «در ماه رمضان [زمستان ۱۳۰۷] در یکی از روزهای تعطیلی در ساحل رود بهمن شیر توی یکی از نخلستان‌ها اولین کنفرانس اتحادیه کارگران خوزستان با حضور ۴۸ نفر نماینده کارگران تشکیل گردید.»^{۳۸}

در این کنفرانس ۹ تن به عنوان هیأت مدیره اتحادیه انتخاب شدند. پنج تن از اینان، همان کسانی هستند که میرایوب شکبیا در اعترافات خود ذکر

کرد که آن‌ها را در خانه یوسف افتخاری دیده است. اسامی و شغل برگزیدگان به این قرار بود: «۱. موسی جنوبی [اصلی؟]: کارگر لوکوشاپ، ۲. شعبان [کاوه]: کارگر جراثقال، ۳. رمضان: کارگر برق [متصدی کلید و نیروگاه]، ۴. حسن علی ثابتی: کارگر کارهای سنگین [متصدی جراثقال]، ۵. سیدخلیل پیغمبرنژاد: سوهان‌کار [تعمیرکار دریایی تانکر]، ۶. رحیم خویی [همداد]: سوهان‌کار، ۷. یوسف افتخاری: کارگر تریشاپ [کار آموزی]، ۸. غلام روانی، ۹. غلام سام [سامی؟].»^{۳۹}

در اولین کنفرانس مرام‌نامه و نظام‌نامه اتحادیه کارگران خوزستان نیز به تصویب رسید. از جمله مفاد مرام‌نامه عبارت بود از وادار نمودن شرکت نفت به پرداخت بیمه بیکاری، پیری، حوادث و غیره، به رسمیت شناختن حق اعتصاب و اجتماعات کارگران و کوشش برای تأسیس باشگاه‌های ورزشی، تفریحی و اجتماعی کارگران. در نظام‌نامه نیز تصریح شده بود که کلیه اشخاصی که از دست رنج دیگران استفاده کنند، حق عضو شدن در اتحادیه را ندارند.^{۴۰} گفتنی است که تشکیلات سری از نظر مالی مستقل بوده و با تکیه بر حق عضویت کارگران امور خود را رتق و فتق می‌نمود.

اعتصاب کارگران نفت جنوب

تشکیلات سری در نظر داشت هم‌زمان با مذاکراتی که قرار بود میان «لرد جان کدمن» رئیس هیأت مدیره شرکت نفت و دولت ایران بر سر تمدید قرارداد نفت برگزار شود، اعتصابی را سازمان دهد. دوره امتیاز داری شصت ساله بود و مدت سی‌ساله‌ی اولیه آن در سال ۱۳۱۰ پایان می‌یافت. از این‌رو شرکت در صدد بود که هر طور شده مدت امتیاز را سی تا شصت سال دیگر تمدید کند و در این جهت از اواخر سال ۱۳۰۷ مذاکراتی را با دولت ایران آغاز نموده بود.^{۴۱} یکی از هدف‌های تشکیلات سری اعتراض علیه تمدید قرارداد بود.

این موضوع باعث شده بود که تشکیلات عده‌ی زیادی از ملیون خوزستان را به طرف خود جلب کند. اما پیش از آن که تشکیلات دست به اقدامی بزند، لو می‌رود و نقشه‌اش برملا می‌گردد. عده‌ای از فعالین آن و از جمله یوسف افتخاری دستگیر می‌شوند و کارگران غافل‌گیر می‌گردند. کارگران که با عمل غیرمنتظره‌ای روبه‌رو بودند، بدون برنامه قبلی، در روز سیزدهم اردیبهشت ۱۳۰۸ دست به اعتصاب می‌زنند. اعتصاب با اعتراضات خیابانی توأم می‌شود و کارگران شهر را به تصرف خود در می‌آورند. این امر که در اثر یک اعتصاب بزرگ کاریگری که چندین هزار تن در آن شرکت داشتند، اقشار دیگر مردم نیز به مبارزه پیوندند و شهر برای مدتی به دست کارگران بیافتد، در آن دوره بی سابقه بود.

مقامات شرکت نفت از این حرکت توده‌ای به وحشت افتاده و از دولت ایران برای سرکوب اعتراضات کمک می‌خواهند. از سوی دیگر روز چهارشنبه پانزدهم اردیبهشت ۱۳۰۸ خبر ورود کشتی‌های جنگی انگلیس به آب‌های ایران برای سرکوب مردم منتشر گردید. «صبح همان روز به قدر هشتصد نفر پاسبان و چند هزار نفر سرباز ایرانی وارد آبادان شده، بلافاصله خانه‌های کارگران را محاصره کرده، سیصد نفر از کارگران را توقیف و بقیه را به زور سر نیزه روانه تصفیه خانه نموده اجباراً به کار کردن وادار نمودند. در همان موقع عده‌ای زن و بچه کارگران را توقیف و فوراً به اهواز گسیل کردند که دو نفر از اطفال شیرخوار در بین راه از شدت گرما جان سپردند.»^{۴۲}

از میان دستگیرشدگان سه نفر^{۴۳} یعنی علی امید، رحیم همداد و یوسف افتخاری تا سقوط رضاشاه و وقایع شهریور ۱۳۲۰ در زندان به سر بردند، عده‌ای از کارگران را پس از چند ماه اسارت برای همیشه از آبادان تبعید کردند؛ آن‌ها زمانی قادر به بازگشت شدند که رضاشاه برکنار

شده بود. علاوه بر کارگران، تعدادی از مهندسين، کارمندان و تجار نیز از گزند سرکوب‌ها در امان نماندند.

در مورد خواسته‌های کارگران افتخاری لیستی شامل هفده مورد ارایه می‌دهد و می‌گوید کارگران در روز سیزدهم اردیبهشت این مطالبات را جلوی پالایشگاه خوانده‌اند. در گزارش محرمانه‌ی یکی از مقامات شرکت نفت نیز که نبل از اعتصاب - در روز دوازدهم اردیبهشت ماه - نگارش یافته، با اشاره به این موضوع که تشکیلات سری قصد داشته خواسته‌هایی را مطرح کند، از این مطالبات نام می‌برد.^{۴۴} اما فهرستی که به دست می‌دهد بعضاً با خواسته‌هایی که افتخاری بیان می‌کند، متفاوت است. جالب است بدانیم که در فهرست اخیر به جز خواسته‌های رفاهی که بعضاً در لیست افتخاری نیز به آن‌ها اشاره شده، به این ماده نیز اشاره شده است که «مناقشات موجود میان ایرانیان و اروپایی‌ها و [نفت] و ایرانی‌ها در محاکم عدلیه‌ی ایران مورد رسیدگی قرار گیرد.»

اعتصاب اگر چه به شدت سرکوب شد، اما دستاوردهایی نیز برای کارگران در بر داشت: به حقوق کارگران پس از آمدن رضاشاه به آبادان افزوده شد.^{۴۵} طبق اظهارات افتخاری، کارگرانی که در لیست سیاه قرار داشتند، دوباره به کار گماشته شدند، مساکنی برای کارگران با سابقه بنا گردید و عده‌ای از مهندسين و مأمورین انگلیسی که مورد تنفر کارگران بودند، از کار برکنار شدند.^{۴۶}

زنان و خانواده‌های کارگران نقش بسیار مهمی در اعتراضات ایفا کردند. زنان کارگران پس از سرکوب اعتراضات نیز فعالیت‌های دامنه‌داری برای آزادی دستگیرشدگان به پیش بردند. در خرم‌شهر و اهواز تظاهرات کردند و سپس با نوشتن نامه‌هایی به رضاشاه خواهان رهایی زندانیان شدند. اساساً زنان آبادانی در مشارکت در امور اجتماعی -

سیاسی فعال بوده‌اند. در محیط خانواده نیز برخلاف غالب نقاط ایران «جنس دوم» نبوده‌اند. آن‌ها در مجموع همسرشان را به نقش و اهمیت خود واقف کرده بودند. اما چرا در فضای کارگری آبادان زنان نسبت به زنان اکثر نقاط ایران - به ویژه در محیط خانواده - از موقعیت بالاتری برخوردارند؟ این موضوعی است شایسته یک پژوهش علمی که امیدواریم محققین این عرصه را خالی نگذارند.

اعتصاب کارگران آبادان بازتاب گسترده سیاسی پیدا کرد. این برای اولین بار بود که خبر یک حرکت کارگری در ایران در جراید کشورهای مختلف انعکاس می‌یافت و مورد بحث، بررسی و قضاوت قرار می‌گرفت. «جراید مصر نهضت کارگران ایران را تمجید کرده، اعتصاب کارگران آبادان را اولین نهضت ضد استعماری در شرق و بیدارکننده‌ی ملل شرق می‌دانستند. روزنامه حبل‌المتین چاپ هندوسان... ثابت می‌کرد که کارگران با شرف آبادان در نتیجه خرابی وضع زندگی و بهداشت و کثرت فشار مأمورین شرکت دست از کار کشیدند... جراید اتحاد جماهیر شوروی از اعتصاب کارگران طرف‌داری کردند». برعکس «جراید عراق ضمن دفاع از شرکت نفت و دولت بریطانی کبیر نهضت کارگران را نهضت حزب اشتراکی نامیده و می‌نوشتند که کارگران در نظر داشتند تصفیه‌خانه آبادان را آتش زنند».^{۴۷} روزنامه تایمز در شماره ۸ مه ۱۹۲۹ / ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۸ خود زیر عنوان «تحریکات سرخ در ایران» اعتصاب را «یک توطئه گسترده بلشویکی» نامید و اعتصاب‌کنندگان را «اوباش» خواند.^{۴۸}

پس از موج دستگیری‌ها و تبعید کارگران، فرقه کمونیست تلاش کرد تشکیلات سری را بازسازی کند. از اعضای فرقه در آبادان، امیرایوب شکیبا و تاج‌بخش لو نرفته، دو تن از خواهرزاده‌های تاج‌بخش به نام‌های بدرالملوک و حسین سپه‌پور که محصل بودند نیز جذب فرقه شده بودند.

سیدمحمد تنها (عضو فرقه که در سازمان‌دهی تشکیلات سری کارگری زبردست بود) هم از اصفهان به آبادان می‌آید. شکیبا در اعترافاتش می‌گوید: «... تا این که سید محمد نامی که هیچ او را نمی‌شناختم به آبادان آمده بود خود را به من معرفی نموده و اظهار داشت که من را از اصفهان، حسابی^{۴۹} برای تشکیل اتحادیه‌ی کارگری به این جا فرستاده و شما را هم به من معرفی نموده است. چنان‌چه بعد از چند روزی داخل شاگرد شوفری در کمپانی [نفت آبادان] شده و برای خود سجلی هم به اسم سیدمحمد تنها از اداره‌ی سجل احوال آبادان گرفته و گاه‌گاهی هم با من ملاقات می‌نمود. در ضمن حسین آقا سپه‌پور را بنده به ایشان معرفی نمودم». افزودنی است که در ادامه همین اعترافات زمانی که بازجو از شکیبا نام فعالین فرقه پس از اعتصاب ۱۳۰۸ را سؤال می‌کند، او پاسخ می‌دهد: «حسین آقا سپه‌پور، سیدمحمد تنها که از اصفهان بنا به دستور حسابی برای تشکیل اتحادیه آمد، عبدالله نجار که با غلام‌رضا [شیرازی، کارگر نفت جنوب] به روسیه برای تحصیل [به] مدرسه شرق رفته و مراجعت کرد، دیگر کسی را نمی‌شناسم». بنا به همین اعترافات تاج‌بخش رابط آبادان با تهران بوده است.^{۵۰}

علی‌رغم تلاش فرقه، از شواهد چنین بر می‌آید که فرقه توفیقی در امر بازسازی تشکیلات سری به دست نیاورد. یوسف افتخاری می‌گوید که چند ماه پس از دستگیری‌اش، کارگران «... در آهن فیشی و جاهای دیگر اعتصابات تشکیلی دادند که از لحاظ تشکیلاتی اعتصابات مهم نبودند».^{۵۱} اما صرف نظر از موردی که او ذکر می‌کند، پس از سرکوب‌های اردیبهشت ۱۳۰۸ دیگر ردپایی از این تشکیلات سری در مبارزات کارگران آبادان به چشم نمی‌خورد. واقعیت این است که تشکیلات فوق نتوانست از زیر ضربات وارده کمر راست کند و کارنامه‌اش با همان سرکوب گسترده بسته شد. با این حال کار سازمان‌گری سال‌های ۱۳۰۸ - ۱۳۰۷ تجاربی برای

کارگران به جای گذاشت و طبعاً این تجارب ۱۲ سال بعد زمانی که علی امید پس از رهایی از زندان برای سازمان‌دهی کارگران به خوزستان بازگشت در مبارزات بعدی کارگران نفت بی‌تأثیر نبوده است. شاید بی‌جا نباشد، همین‌جا نکته‌ای درباره علی امید ذکر شود. کارگران سال خورده‌ی نفت آبادان که علی امید را دیده و می‌شناختند، تعریف می‌کنند که او در مبارزه با کارفرمایان شرکت نفت و مأمورین دولت، و در دفاع قاطعانه از حقوق کارگران کوچک‌ترین تردید و خوفی به خود راه نمی‌داد. شجاع و بی‌باک بود و برای خدمت به کارگران، به قول معروف، «جانش همیشه کف دستش» بود.

«در آبادان اعتصاب نبود، شوروی بود!»

درباره‌ی جنبش کارگری و اتحادیه کارگری آبادان تحقیقات اندکی صورت گرفته است. نادر افرادی نیز که به این موضوع اشاره کرده‌اند، غالباً اعتصاب کارگران آبادان در سال ۱۳۰۸ را به تحریکات عمال شوروی نسبت داده‌اند. از این بابت اثر فلور (اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۴۱-۱۹۰۰) مبالغه‌آمیزتر است و به افراط گراییده. فلور با استفاده یک جانبه از گزارش‌های روزنامه‌های انگلستان در آن زمان و اسناد وزارت خارجه انگلیس واقعیات را تحریف می‌کند. حتی استناد وی به این منابع گمراه‌کننده نیز از دقت برخوردار نیست. او از همان آغاز بررسی اعتصاب ۱۳۰۸ کارگران آبادان، از «نگرانی شرکت نفت انگلیس و ایران» نسبت به «ارتباط چهار تبعه روس» با «رهبران شبکه» (ص ۶۵) سخن به میان آورده، مسأله ارسال اسلحه روسی از طریق کشتی به بنادر ایران را مطرح می‌کند. سپس از زبان یکی از صاحب‌منصبان شرکت نفت می‌نویسد که «مسکو از طریق آن چهار روسی در پشت این کارها ایستاده» و پشتیبان اقداماتی است که «نه همین موجب اعتصاب‌ها و خراب‌کاری

در پالایشگاه است بلکه هم‌چنین مؤید ایجاد آشوب در ایالت است.» (ص ۶۶) فلور سازمان‌دهندگان اعتصاب را «رهبران فتنه‌جویان» می‌خواند. (ص ۶۶) وی سپس درباره اعتراضات کارگران در شش ماه مه یا شانزدهم اردیبهشت چنین قضاوت می‌کند: «نزدیک ساعت پنج و نیم بعد از ظهر نزدیک چهل مرد که بیش‌تر از کارکنان پیشین بودند در زیر نفوذ نشسته عرق و تریاک و مسلح با چماق و چاقو کوشیدند تا از ورود کارگران به محوطه‌ی پالایشگاه جلوگیری کنند. گروهی از مردمان شهر که بسیاری‌شان زن بودند و پرچم‌ها و علامت‌های ماه محرم را با خود حمل می‌کردند اندکی بعد به آن‌جا رسیده به گروه کارگران پیوستند. بدین ترتیب از ورود مردان به محوطه‌ی پالایشگاه جلوگیری کردند و با تحریک هیجان عمومی مردم را به پیوستن به اعتراض خود تشویق می‌کردند.»^{۵۲}

در مورد صحت و دقت تاریخ‌نویسی ویلم فلور همین بس که بگوییم: اولاً اساساً زمان اعتصاب کارگران مصادف با ماه محرم نبوده است که مردم شهر «پرچم‌ها و علامت‌های محرم را با خود حمل» کنند. همان‌گونه که ذکر شد، اعتصاب در شانزدهم اردیبهشت سال ۱۳۰۸ رخ داد که مصادف بود با ۲۶ ذی‌قعدة سال ۱۳۴۷ هجری قمری. ماه محرم ۱۳۴۸ تازه در نوزدهم خردادماه ۱۳۰۸ آغاز می‌شد. با این حساب اعتصاب سی و چهار روز قبل از شروع ماه محرم به وقوع پیوست و دلیلی برای حمل پرچم‌ها و علامت‌های ماه محرم در آن روز وجود نداشته است.

ثانیاً به احتمال زیاد یکی از منابع مورد رجوع آقای فلور برای نگارش سطور بالا، روزنامه تایمز (۸ مه ۱۹۲۹) است. ولی اگر برگردان فارسی گزارش روزنامه تایمز را در نظر بگیریم، حتی در این روزنامه نیز بدین صورت افراطی در مورد معترضین داوری نشده است که آن‌ها «زیر نفوذ نشسته عرق و تریاک» مانع ورود کارگران به محوطه پالایشگاه گشته‌اند. در گزارش روزنامه تایمز ذکر شده بود: «... گروهی مرکب از حدود چهل نفر

تحریک‌گر که از حال طبیعی خارج و مسلح به چاقو و چماق بودند در واکنش به اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی والی، بر آن شدند که مانع از حضور کارکنان در محل کارشان گردند. برای پراکنده ساختن اوپاش، نیرویی از محمره [خرم‌شهر] اعزام شد.^{۵۳}

به هر ترتیب به‌جز اسنادی که وی بدان‌ها توسل جسته و صحت آن‌ها جای بسی تردید دارد، اظهارات ایشان نیز از دقت برخوردار نمی‌باشد. به‌جز فلور، کسان دیگری نیز مثل آقای لاجوردی سر نخ اعتصاب را در مسکو جست‌وجو کرده‌اند. لاجوری با ذکر این جمله که «بعضی شایعات حاکی از این است که اعتصاب به تحریک اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفته است» و آوردن نقل قول‌هایی از گزارش‌های سفارت آمریکا در ایران، شرکت نفت انگلیس و ایران و نیز سخنانی از آقای کامبخش،^{۵۴} تلویحاً محرک حرکت کارگران آبادان را شوروی می‌خواند.

منکوب نمودن خواسته‌های استقلال‌طلبانه ایرانیان و دخالت کشورهای قدرتمند خارجی، روحیه و ذهنیت ایرانی را شدیداً تحت تأثیر قرار داده است. فکر توطئه در روان سرکوب شده ایرانی که سالیان متمادی در کشورش قدرت‌های بزرگ بر شاهان، امیران، صاحب‌منصبان و سیاست‌مداران نفوذ داشتند، سابقه‌ی دیرینه‌ای دارد. سلطه ذهنیت دایی جان ناپلئونی «توطئه انگلیسی‌ها» در برخی از ایرانیان ناشناخته نیست. این ذهنیت قدرت‌های خارجی را قادر مطلق در صحنه سیاسی ایران می‌داند و هر رویدادی را نتیجه مستقیم نقشه و برنامه خارجی‌ها تلقی می‌کند. براساس این ذهنیت اگر انگلیسی‌ها نمایش‌نامه‌نویس بازیگران قدرت‌های حاکم بر ایران بودند، لابد هر حرکتی در جنبش کارگری هم رخ داده، دست‌آموز و تحت فرمان شوروی‌ها بوده است و باید جای پای استالین را در آن جست‌وجو کرد. گاهی این برداشت شکل مسخره و مضحکی به خود می‌گیرد. مثلاً آقایان نجف‌قلی پسیان و خسرو

معتضد تا آن‌جا پیش می‌روند که اعتصاب کارگران آبادان در سال ۱۳۰۸ را به عنوان زبانی ارزیابی می‌کنند که از جانب مسکو بر ایران وارد آمد.^{۵۵}

تشکیلات مخفی کارگران در کارخانه وطن اصفهان

یکی دیگر از کارهای مهم فرقه، سازمان‌دهی یک تشکیلات سری در کارخانه وطن اصفهان بود. در آن سال‌ها کارخانه پارچه‌بافی وطن یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های بخش خصوصی ایران محسوب می‌شد. صاحب آن کازرونی نام داشت و در کارخانه ۴۵۰ الی ۵۰۰ کارگر کار می‌کردند. از کامران (نصراالله اصلانی) و سیدمحمد تنها به‌عنوان کسانی که در ایجاد تشکیلات سری کارگری در کارخانه نقش اساسی داشتند، نام برده می‌شود. این دو نیز مانند یوسف افتخاری و رحیم‌همداد از دانشجویان دانشگاه کوئو (دانشگاه کمونیستی زحمت‌کشان شرق) بودند. این دانشگاه توسط دولت شوروی حدوداً در سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ دایر شده بود و در مسکو قرار داشت. هدف این دانشگاه تربیت کادر انقلابی برای احزاب کمونیست و آموزش تکنیک کار مخفی در شرایط اختناق بود.^{۵۶}

به نظر می‌رسد که فعالین فرقه در اصفهان نسبت به آبادان ارتباط بسیار نزدیک‌تری با رهبری فرقه داشته‌اند. این حدس از آن‌جا تقویت می‌شود که جریان اعتصاب کارگران کارخانه وطن در اردیبهشت ماه ۱۳۱۰ با جزئیات کامل در ماهنامه‌ی «ستاره‌ی سرخ» ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران که در آلمان چاپ می‌شد، آمده است. شرح واقعه آن‌چنان دقیق است که احتمالاً کامران یا سیدمحمد تنها شخصاً گزارش اعتصاب را نوشته و به نحوی برای ستاره‌ی سرخ فرستاده‌اند.

کارخانه وطن برای ایجاد تشکیلات سری کارگری به‌درستی و با دقت انتخاب شده بود. جدا از این‌که کارخانه صدها شاغل داشت، بعضی از آن‌ها نیز سابقه‌ی کارگری شش تا هشت ساله داشتند؛ هم‌چنین کارگران

وطن سابقه مبارزه داشتند و قبلاً یک بار اعتصاب کرده بودند. شرایط کار در کارخانه طاقت فرسا بود. زمان کار روزانه دوازده ساعت و در دو شیفت صورت می گرفت. کارگران نوبت صبح کار فقط نیم ساعت برای صرف غذا استراحت داشتند، بدتر از آن، کارگران شب کار ناچار بودند بدون وقفه تا صبح کار کنند. دستمزد مردان از ۲۵ تا ۵۰ شاهی بود و زنان و کودکان ده شاهی تا یک قران می گرفتند. ناسزاگویی به کارگران و جریمه کردن آن‌ها معمول بود. صابون برای دست شویی و نظافت وجود نداشت. کارگران در هنگام خروج از محیط کار مورد بی حرمتی قرار گرفته، تفتیش بدنی می شدند. مهم تر از این‌ها کارگران شب کار برای رفع تشنگی در تنگنا بودند، زیرا شیر آب در شیفت شب مسدود می شد.

همه‌ی این ویژگی‌ها شرایط را برای اتحاد کارگران آماده کرده بود. فرقه کمونیست ایران یگانه نیرویی بود که در آن زمان از حقوق کارگران حمایت می کرد کوشید کارگران «وطن» را برای مبارزه علیه شرایط طاقت فرسای کار متحد کند و تلاش خود را برای ایجاد تشکیلات مخفی کارگری آغاز کرد. موضوعی که باعث گسترش این تشکیلات شد و اقبال آن در میان کارگران بالا گرفت، همانا قرارداد تحمیلی (کنترات نامه) ای بود که از سوی صاحب کارخانه مطرح گشت. براساس این قرارداد کارگران ناچار می شدند یک ماه قبل از انصراف از کار در کارخانه، موضوع را به آگاهی مسئولین کارخانه برسانند. در غیر این صورت دستمزد یک ماه آن‌ها به نفع کارخانه ضبط می شد. ماده دیگری از این قرارداد نیز آن چنان تنظیم شده بود که برای یک روز غیبت کارگران معادل سه روز دستمزد آن‌ها را می توانستند کسر کنند. مطرح نمودن این قرارداد و فشار به کارگران برای امضای آن موجب نارضایتی آن‌ها شده بود و شرایط برای جلب کارگران و فعالیت تهییجی مهیا گشته بود. تشکیلات سری بیش از یک ماه به کار تبلیغی در میان کارگران پرداخت و آن‌ها را برای انجام یک

اعتصاب حساب شده آماده کرد. روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۰) به دعوت تشکیلات سری شصت تا هفتاد نفر هم آمدند. در مراسم فوق پارچه سرخی که روی آن عبارت «رنجبر روی زمین اتحاد» نوشته شده بود، بر دیوار نصب گشته بود. در جلسه زیان‌های «کنترات نامه» بر شمرده شد و با ذکر توضیحاتی پیرامون فشارهایی که به کارگران وارد می شد، زمینه اعتصاب فراهم آمد. آن‌گاه مراسم با شعار «زننده باد اتحاد کارگران کارخانه وطن» و ... اتمام یافت.

روز پانزدهم اردیبهشت عملاً اعتصاب آغاز شد. زمانی که مأمورین، کارگران را برای امضای قرارداد تحت فشار قرار دادند، آن‌ها سر باز زده، تولید را متوقف کردند و یک کمیسیون اعتصاب تشکیل دادند. روز بعد در صفوف منظم چهار نفری از کارخانه خارج و به شهر وارد شدند و از مسیر خیابان چهار باغ وارد مدرسه چهار باغ گشتند. آژان‌ها تعدادی از کارگران را برای ذکر توضیحاتی جلب می کنند. روز سوم اعتصاب ۲۵۰ کارگر در جاده‌ای اجتماع کرده، از میان خود هشت نفر را به عنوان نماینده بر می‌گزینند. یک نفر از آن‌ها از اعضای فرقه، چهار نفر از اعضای تشکیلات سری و سه نفر بی طرف بودند. کازرونی رئیس کارخانه زمانی که با یک پارچگی کارگران رویه رو می شود، نمایندگان را به حضور می طلبد و به آن‌ها قول می دهد که خواسته‌های شان را برآورده کند. نماینده‌ای که عضو فرقه بود، از کازرونی می خواهد که به جای قول شفاهی، کتباً با تقاضاهای کارگران موافقت کند. کازرونی درصدد بر می آید او را از جلسه بیرون کند، اما وقتی می بیند سایر نمایندگان نیز در حمایت از همکار خود آماده شدند از اتاق بیرون روند، عقب می نشیند. با وجود این، او سندی را امضا نمی کند.

روز هفدهم اردیبهشت پلیس مداخله می کند و می‌کوشد کارگران را به زور وارد کارخانه کند. کارگران پس از مشورت جمعی به اتفاق تصمیم

می‌گیرند که کار را آغاز کنند، ولی به جای دوازده ساعت، فقط هشت ساعت کار کرده، پس از آن به منازل خود بروند. روز بعد آژان‌ها ۲۵ الی ۳۰ تن از کارگران را برای تحقیقات به نظمی می‌برند و شش نفر از نمایندگان را حبس می‌کنند. برائت فشارهای پلیس، عده‌ای از دستگیرشدگان به وجود تشکیلات سری کارگری اعتراف می‌کنند. از میان این شش نفر، پنج تن دو ماه در حبس بودند و کامران عضو فرقه، که جزو دستگیرشدگان بود، مورد شناسایی دستگاه اطلاعاتی رضاشاه قرار می‌گیرد. به همین دلیل از تهران دستور می‌رسد که کامران را به آنجا منتقل کنند. ولی او به علت همکاری (یا سهل‌انگاری) مأموری که قصد داشته او را به تهران ببرد، موفق به فرار می‌شود. در جایی پیرامون این واقعه می‌خوانیم که مأموری که همراه کامران بوده، ستوان سیامک (سرهنگ سیامک معروف) بوده و آگاهانه امکان فرار او را فراهم آورده است.^{۵۷} کامران مدتی در تهران به صورت مخفی زندگی می‌کند و پس از آن به کشور شوروی می‌رود. سپس در هنگام تشکیل گروه ارانی (۵۳ نفر) با دکتر تقی ارانی تماس‌هایی می‌گیرد.^{۵۸}

اعتصاب کارگران «وطن» با موفقیت‌هایی همراه بود و دستاوردهای زیر حاصل شد:

۱. ساعت کار از دوازده ساعت به ۹ ساعت کاهش یافت.
۲. تفتیش بدنی کارگران لغو شد.
۳. کافه‌ای برای صرف غذا در کارخانه ایجاد گشت.
۴. ۲۰ درصد به دستمزد کارگران افزوده شد.
۵. ناسزاگویی و جریمه کاهش یافت.
۶. ظرف‌های آب یخ در تمام قسمت‌های کارخانه نصب شد.
۷. زمان استراحت جهت صرف غذا به یک ساعت افزایش یافت.
۸. کتترات نامه پیش‌گفته لغو شد.^{۵۹}

پس از این اعتصاب، تشکیلات سری کارگران اصفهان منحل شد. در مورد نحوه فعالیت سید محمد تنها در این تشکیلات اطلاعی در دست ما نیست. هم‌چنین معلوم نیست که دستگیری او در ارتباط با فعالیتش در اصفهان بوده یا از طریق دیگری شناسایی شده است. با همه این احوال مشخص است که محمد تنها در زندان قصر جان باخت. افتخاری می‌گوید که او در زندان بر اثر گرسنگی و بی‌دوایی درگذشت.^{۶۰} در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ یعنی حدود یک‌ماه پس از اعتصاب کارگران اصفهان، حکومت رضاشاه برای قانونی کردن سرکوب‌ها لایحه‌ای از تصویب مجلس گذراند. این لایحه‌ی هفت ماده‌ای از اول تیرماه ۱۳۱۰ به مورد اجرا گذارده شد. در لایحه ذکر شده بود که هرکس به هر اسم، جمعیتی تشکیل دهد که مرام یا رویه‌ی آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و یا حمایت از مرام اشتراکی باشد یا به آن پیوندد، به سه تا ده سال زندان محکوم خواهد شد.

با استفاده از این لایحه، نیروهای امنیتی رضاشاه فعالین فرقه کمونیست را به صورت قانونی دستگیر و روانه زندان‌ها کردند. با این کار تشکیلات فرقه در ایران عملاً متلاشی شد.

ناگفته نماند که چندی بعد در خارج ایران نیز کادرهای فرقه کمونیست تحت فشار دستگاه استالینی قرار گرفتند و در جریان تصفیه‌های خونین دهه ۱۹۳۰ / دهه ۱۳۱۰ اکثریت کادرهای آن در اردوگاه‌های کار و زندان‌های شوروی کشته و یا سر به نیست شدند. از جمله این افراد می‌توان به نظریه‌پرداز برجسته - سلطان‌زاده - و کادرهای مجرب و کهنه‌کاری مانند کریم نیک‌بین، حسین شرقی و عبدالحسین حسینی که همگی از اعضای کمیته مرکزی فرقه بودند، اشاره کرد.^{۶۱}

پس از تصویب لایحه سال ۱۳۱۰ و دستگیری‌های متعاقب آن، برخی از نویسندگان اشارات کوتاه و زودگذری به تعداد معدودی اعتصاب

کارگری در دوران رضاشاه داشته، و حتی در یک مورد سخن از ایجاد تشکیلات سری کارگری در راه آهن مازندران به میان آورده‌اند. پیرامون این موضوعات در جایی می‌خوانیم: «در سال ۱۹۳۲ / ۱۳۱۱ در مازندران کارگران راه آهن دست به اعتصاب زدند و موفق به افزایش دستمزد و دریافت حقوق دوران اعتصاب گردیدند.» همین نویسنده به دو رویداد دیگر هم بدین نحوه اشاره می‌کند که «در سال ۱۹۳۸ / ۱۳۱۷ کارگران راه آهن شمال ایران اتحادیه‌ی کارگری تشکیل دادند. در سال ۱۹۳۹ / ۱۳۱۸ کارگران کمپانی نفت جنوب خود را آماده‌ی اعتصاب کردند و زمینه اعتصاب را هم فراهم نمودند ولی با دستگیری رهبران آنها اعتصاب مزبور درهم شکسته شد.»^{۶۲}

نویسنده‌ی دیگری اظهار می‌دارد: «سرانجام در سال ۱۹۳۷ / ۱۳۱۶، یعنی فقط دو سال بعد از تکمیل شدن اولین خطوط راه آهن سراسری ایران، ۸۰۰ نفر از کارکنان راه آهن یک اعتصاب موفقیت آمیز را برای افزایش دستمزد و بهتر شدن شرایط کار در مازندران سازمان دادند.»^{۶۳}

لاجوردی نیز با استناد به آبراهامیان نقل می‌کند که در سال ۱۳۱۱ «... اعتصاب غیرمنتظره‌ی کارگران راه آهن مازندران رخ داد. بازداشت دسته‌جمعی کارگران به اعتصاب پایان داد و اتحادیه‌ی زیرزمینی را متلاشی کرد. با این همه آن سازمان بی‌سروصدا بازسازی شد و پنج سال بعد، در سال ۱۳۱۶، شهربانی کشف کرد که اتحادیه‌ی مزبور نه تنها در راه آهن، بلکه در معادن و کارخانه‌های مازندران فعالیت دارد. هفده نفر از سازمان‌دهندگان آن اتحادیه زندانی شدند و تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند.»^{۶۴} متأسفانه نویسنده هیچ ذکری از نام هفده نفری که ادعا شده در سازمان‌دهی «اتحادیه» دست داشتند و دستگیر شدند، به میان نمی‌آورد. عباراتی درباره حرکات کارگری طی سال‌های ۱۳۱۸ - ۱۳۱۱ در کتاب فلور نیز به چشم می‌خورد. وی با استناد به ایوانف و بشیراف

آوانسیان به سه رویداد زیر اشاره می‌کند:

«گزارش شده است که کارگران بخش شمالی راه آهن در سال ۱۹۳۸ / ۱۳۱۷ در نهان اتحادیه‌ای تشکیل دادند.» و یا «اعتصاب کارگران راه آهن شمال در ۱۹۳۲ / ۱۳۱۱ برای افزایش دستمزد و دریافت مزد حین اعتصاب نیز موفقیت آمیز بود.» و هم چنین «در سال ۱۹۳۹ / ۱۳۱۸ برخی از کارگران مبارز اپک [شرکت نفت انگلیس و ایران] مقدمات اعتصابی را فراهم کردند، اما پیش از وقوع آن رهبران اعتصاب دستگیر شدند و خطر آن مرتفع گشت.» همین نویسنده از اسناد وزارت خارجه انگلیس نقل می‌کند که در سال ۱۹۳۶ / ۱۳۱۵ اعتصابی در کارخانه برادران دهقان در شیراز رخ داده است که «کارگران خواستار رفتار بهتر بودند و کارفرمایان پذیرفتند.»^{۶۵}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بعضی از این اشارات هم در مورد زمان وقوع اعتصابات و هم درباره نتیجه آنها با یک‌دیگر تناقض دارند. به نظر می‌رسد، منبع اکثر گزارشات فوق نوشته‌های ایوانف و بشیراف باشند که از سوی این یا آن نویسنده با یا بدون ذکر مأخذ روایت شده‌اند. به جز این موارد، گزارش دیگری از حرکات کارگری بین سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۱۰ در دسترس ما نیست. بدین ترتیب - صرف‌نظر از اشاره‌ی مبهم و ناروشنی که به سازمان‌دهی تشکیلات سری کارگری در راه آهن مازندران می‌شود - می‌توان گفت از سال ۱۳۱۰ استلوط‌ث ۱۵ هـ رضاشاه فعالیت اتحادیه‌ای مؤثر و چشم‌گیری در ایران صورت نگرفته است.

رستم کریم اف، جوادزاده (پیشه‌وری)، ک.ک. مددزاده» در این کنگره به اختلافات گذشته پایان دادند و قرار گذاشتند که تمام اعضای کمیته مرکزی فرقه به ایران بیایند. همان‌جا، ص ۲۶۲.

۱۰. «پروگرام عملیات حزب کمونیست ایران» به نقل از استاد...، جلد ۱، صص ۱۰۸ - ۱۰۳.

۱۱. آوانسیان یکی از فعالین فرقه کمونیست ایران بود. در سال ۱۳۱۰ دستگیر شد. پس از رهایی در سال ۱۳۲۰ به حزب توده ایران پیوست. در سال ۱۳۲۱ «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران» - که وابسته به حزب توده بود - به ابتکار وی تشکیل شد. انور خامه‌ای که یکی از اعضای این شورا بود، در جلد دوم خاطرات خود تعریف می‌کند: «آرداشس چند تن از کارگران حزبی و مورد اطمینان را جمع کرد و شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران را تشکیل داد. ضمناً از من نیز دعوت کرد که عضو این شورا باشم... اعضای این شورا [در آغاز] با آرداشس و من جمعاً سه یا ده نفر بودیم.» [فرصت بزرگو از دست رفته، انتشارات نوید، ص ۷۰؛ آوانسیان در سال ۱۳۶۹ در شوروی درگذشت.

۱۲. به نقل از استاد...، جلد ۱، ص ۱۳۰.

۱۳. ضیاء الموتی جزو ۵۳ نفر بود و در سال ۱۳۱۶ دستگیر شد. در شهریور ۱۳۲۰ از زندان رهاگشت و فعالیت سیاسی خود را در حزب توده ایران ادامه داد. بنا به اظهار ناشر کتاب وی، الموتی از سال ۱۳۵۷ از شرکت در صفوف احزاب دست کشید.

۱۴. الموتی، ضیاءالدین. *قصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، جنبش‌های چپ، انتشارات چاپخش، تهران*، ۱۳۷۰، ص ۲۶۳.

۱۵. «ارتباط با سندیکای جهانی از چند جهت برقرار بود. ما مکاتبات مان را به علی آوینی می‌دادیم. او هم در تهران تحویل سندیکا می‌داد، آن‌ها هم رد می‌کردند. به این طریق ما ارتباط داشتیم. عده‌ای از رفقای ما مانند حسین شرقی و آرش و برادرش رضاقلی در تهران بودند. رضاقلی با آن که کمونیست و عضو کمیته مرکزی بود ولی سندیکالیست بود. کارش بیش‌تر امور کارگری بود با اتحادیه‌ی کارگری سروکار داشت.» افتخاری، همان‌جا، ص ۳۵.

۱۶. رجوع شود به ستاره‌ی سرخ، شماره‌های ۲ - ۱، فروردین - اردیبهشت ۱۳۰۸، مکاتیب وارده از طهران، همان‌جا، صص ۸۸ - ۸۴.

۱۷. به نقل از دنیا، شماره‌ی ۴، زمستان سال ۱۳۵۰.

پی‌نوشت

۱. فلور، اتحادیه‌های کارگری...، ص ۳۵. ناگفته نماند که فلور در این باره اطلاعیه‌ی رسمی و یا ابلاغیه‌ای از حکومت به دست نمی‌دهد.

۲. مانی، همان‌جا، ص ۳۱.

۳. فلور، همان‌جا، ص ۳۶.

۴. رحیم‌نیا، همان‌جا، صص ۴۸۱ - ۴۷۳.

۵. در آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی سلطنت قاجار را ملغی کرد. در روز سه‌شنبه ۲۴ آذرماه ۱۳۰۴ رضاخان رسماً شاه شد و بدین ترتیب سلطنت ۵۳ ساله خاندان پهلوی آغاز گشت.

۶. مانی، همان‌جا، ص ۲۱.

۷. احتمالاً این مراسم در سال ۱۳۰۷ برگزار شده است. با توضیحاتی که مانی بعداً درباره ماجرای به قتل رسیدن سیدمرتضی حجازی - کارگر چاپ و عضو فرقه کمونیست ایران - می‌دهد، این حدس تقویت می‌شود. در این باره رجوع شود به صفحات ۲۶ - ۲۴ اثر مانی، و ستاره‌ی سرخ شماره‌ی فروردین و اردیبهشت ۱۳۰۸، هم‌چنین درباره حجازی رجوع شود به استاد...، جلد ۳، ص ۵۴.

۸. مانی، همان‌جا، صص ۲۴ - ۲۱.

۹. افتخاری، یوسف، همان‌جا، ص ۲۹؛ ضیاءالدین الموتی می‌نویسد که افراد زیر در کنگره دوم حضور داشتند: «سلطان‌زاده، نیک‌بین، آخوندزاده، رضاقلی سیفی، مشهدی کاویان، پاشازاده، حسایی، حسن شرقی، حسن حسن‌زاده قره‌داداش، علی‌یوسف‌زاده،

۱۸. الموتی، همان‌جا، ص ۲۶۳.
۱۹. سازمان حزب کمونیست ایران در خراسان، خاطرات اردشیر آوانسیان، به نقل از اسناد ...، جلد ۱، صص ۱۱۴ - ۱۱۳.
۲۰. افتخاری، یوسف. همان‌جا، ص ۱۴۸.
۲۱. آوانسیان، اردشیر، خاطراتی درباره فعالیت سازمان حزب کمونیست ایران در تهران، به نقل از اسناد ...، جلد ۱، ص ۱۲۹.
۲۲. به نقل از پیشگفتار خاطرات دوران سپری شده، ص ۱۲. لازم به تذکر است که تعداد مجموع کارکنان در سال ۱۹۲۷ با حاصل جمع آن خوانایی ندارد.
۲۳. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۱۵.
۲۴. روزنامه‌ی حقیقت، شماره‌ی ۶۱، ۲۷ فروردین ۱۳۰۱.
۲۵. فلور، اتحادیه‌های کارگری ...، ص ۴۸.
۲۶. «کارگران مستعد مبارزه با شرکت نفت و دیکتاتور وقت بودند، ولی راه مبارزه را نمی‌دانستند. کارگران می‌خواستند دستگاه شرکت سرنگون شود، لیکن راه آن را بلد نبودند. کارگران از شرکت نفت متفر، ناسزا و یا نفرین ظاهر می‌کردند.» افتخاری، همان‌جا، ص ۱۲۲.
۲۷. افتخاری، همان‌جا، صص ۳۰ - ۲۹.
۲۸. یوسف افتخاری تازه وقتی که به اهواز می‌رسد، توسط یکی از ملیون مطلع می‌شود که مرکز کارگری خوزستان آبادان است: «... گفتم یکی این است که شما به من اطلاع بدهید بینم مرکز کارگری این‌جا کجاست؟ گفت آبادان.» (افتخاری، همان‌جا، ص ۳۱)؛ در صفحه ۱۲۳ همین کتاب نیز نقل می‌کند: «کمیته مرکزی سری کارگران، کاملاً از اوضاع خوزستان بی‌اطلاع بودند. حتی از تعداد و محل تمرکز کارگران و وضع زندگی آنان کوچک‌ترین اطلاعات و معلوماتی نداشتند.»
۲۹. کامبخش، عبدالصمد، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۹۷۳، ص ۳۵. احتمالاً ایشان این موضوع را بدون ذکر مآخذ و با دست کاری در آن از ماهنامه «ستاره‌ی سرخ»، شماره ۹ مورخ دی ماه ۱۳۰۹ گرفته است. در این شماره گزارشی چاپ شده با عنوان «وضعیت کارگران نفت جنوب در ایران» به امضای «و. از آبادان»، در آن آمده است: «در سال ۱۹۲۵ / ۱۳۰۴ برای اولین مرتبه در تحت رهبری بعضی از رفقای کارگری که از طهران به جنوب آمده بودند فعله‌های جنوب تشکیل

- اتحادیه دادند. در آن وقت خیلی از کارگران هنوز عضو و پیرو حزب سوسیالیست بوده و این حزب در حرف از حقوق آن‌ها دفاع می‌کرد ...» همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این‌جا ذکر شده «بعضی رفقای کارگر» و کامبخش با دست کاری آن‌را به «فعالین حزب» تغییر داده است. البته با توجه به توضیحی که پس از آن در نقل قول می‌آید، اگر چنین موضوعی اساساً صحت داشته باشد، قاعدتاً آن «رفقای کارگر» می‌بایستی پیرو حزب سوسیالیست بوده باشند، نه حزب کمونیست.
۳۰. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۲۶.
 ۳۱. الموتی، همان‌جا، ص ۲۶۳.
 ۳۲. افتخاری، همان‌جا، ص ۳۵.
 ۳۳. همان‌جا، ص ۳۱.
 ۳۴. همان‌جا، ص ۳۵.
 ۳۵. فعالیت‌های کمونیستی در دوره‌ی رضاشاه، به کوشش کاوه بیات، ص ۲۱۰. «به جز گروه اول سایر گروه‌ها در متن نیستند.» گفتنی است که میرایوب شکبیا، این اظهارات را در زمان اسارتش و تحت بازجویی اعتراف می‌کند. او بر خلاف پیشه‌وری - که رازهای حزبی را بر ملا نساخت - اطلاعات خویش را فاش ساخت. افزودنی است که شکبیا در سال ۱۳۰۹ دستگیر شد و اعترافات فوق را در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۱۰ کرد.
 ۳۶. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۸۰.
 ۳۷. همان‌جا، ص ۱۴۰.
 ۳۸. همان‌جا، ص ۱۳۰.
 ۳۹. همان‌جا، ص ۱۳۳.
 ۴۰. همان‌جا، صص ۱۳۳ - ۱۳۲.
 ۴۱. این مذاکرات تا سال ۱۳۱۰ بین کدمن و تیمورتاش که در آن زمان وزیر دربار رضاشاه بود در تهران و لندن ادامه داشت. دولت انگلیس و شرکت نفت در نظر داشتند که پیمان جدید را حتی با شرایط بدتری - از نقطه نظر منافع ایران - تمدید کنند. سرانجام با یک سلسله ترفندها و تهدیدها قرارداد جدید با توافق رضاشاه در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ / ۹ اردیبهشت ۱۳۱۲ نوشته شد که سیدحسن تقی‌زاده (وزیر دارایی وقت) از سوی ایران و جان کدمن و معاونش ویلیام فریزر از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران آن‌را امضاء کردند. گفته می‌شود شرایط قرارداد جدید حتی بیش‌تر از قرارداد داری به زیان ایران بود.

برای کسب اطلاعات بیش‌تر رجوع شود به: جامی، گذشته چراغ راه آینده است، انتشارات ققنوس، تهران ۱۳۶۲، صص ۴۴ - ۳۶.

۴۲. همان‌جا، ص ۱۴۱.

۴۳. ابوالفضل لسانی، مؤلف کتاب طلای سیه یا بلای ایران (انتشارات امیرکبیر، تهران، ص ۳۵۵) ذکر می‌کند تعداد این افراد ۵ تن بودند.

۴۴. در مورد لیست افتخاری رجوع شود به صفحات ۱۳۸ - ۱۳۷ کتاب خاطراتش، درباره فهرست ذکر شده در «گزارش محرمانه» مراجعه شود به همان‌جا، صص ۱۸۲ - ۱۸۱.

۴۵. در ماهنامه‌ی ستاره‌ی سرخ به این موضوع اشاره شده است که «رضاخان به تیرباران کردن کارگران اقدام می‌کند، گمانی به اسم ورود مقدم «همایونی پهلوی» که به جنوب تشریف‌فرما می‌شوند یک قران به حقوق کارگران می‌افزاید، در صورتی که این اضافه کردن مربوط به تنزل فاحش قران و ترقی لیره بوده است...» به نقل از شماره ۸ - ۷.

۴۶. مقایسه شود با افتخاری، همان‌جا، صص ۱۴۴ - ۱۴۳.

۴۷. همان‌جا، ص ۱۴۲.

۴۸. نگاه کنید به گزارش روزنامه تایمز، همان‌جا، صص ۱۷۹ - ۱۷۸.

۴۹. عبدالحسین حسابی (دهزاد) عضو کمیته مرکزی فرقه بود. در سال ۱۲۷۸ در شهر تفرش متولد شد. از سال ۱۲۹۹ تا زمان شکست جنبش جنگل در گیلان فعال بود. جزو اولین دانشجویانی بود که در «دانشگاه کمونیستی زحمت‌کشان شرق» (کوتو) به تحصیل پرداخت و پس از پایان دوره‌ی تحصیل، برای ادامه مبارزه به ایران بازگشت. حسابی در تمام مدت فعالیت مخفی در ایران تا سال ۱۳۱۰ در ترکیب رهبری فرقه شرکت داشت. در جریان یورش گسترده به فرقه‌ی کمونیست ایران، ناچار شد به شوروی پناهنده گردد. در جریان تصفیه‌های خونین دوره استالین، حسابی در شوروی سر به نیست شد و تا امروز هیچ‌گونه سندی درباره سرنوشت وی در دست نیست. به نقل از زندگی‌نامه دهزاد، به کوشش حمید احمدی (ناخدا)، همان‌جا، صص ۱۳ - ۱۲.

۵۰. به نقل از فعالیت‌های کمونیستی در دوره‌ی رضاشاه، صص ۲۱۳ - ۲۱۲.

۵۱. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۴۴.

۵۲. فلور، اتحادیه‌های کارگری...، ص ۶۸.

۵۳. رجوع کنید به منبع شماره ۴۸.

۵۴. رجوع کنید به لاجوردی، همان‌جا، صص ۳۵ - ۳۴.

۵۵. «البته از جانب مسکو زیان‌های بیشتری وارد شد. چنان‌که ترتیب اعتصاباتی در پالایشگاه آبادان داده شد و در بلوچستان و کردستان نیز تحریکاتی بین عشایر صورت گرفت.» نجف‌قلی پسیان و خسرو معتضد، از سواد کوه تا ژوهانسبورگ (رضاشاه)، نشر ثالث، ۱۳۷۷، ص ۳۶۸.

۵۶. درباره دانشگاه کوتو، افتخاری در خاطرات خود و آوانسیان در دنیا، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۴۷، توضیحاتی داده‌اند.

۵۷. خامه‌ای، انور، پنجاه نفر... و سه نفر، جلد اول خاطرات، انتشارات نوید، ص ۸۶.

۵۸. مراجعه شود به الموتی، همان‌جا، ص ۲۷۳؛ گفتنی است که خامه‌ای مدعی است که در این تماس‌ها «... پس از بررسی تصمیم می‌گیرند حزب کمونیست ایران از نو تشکیل شود.» منبع پیشین، همان صفحه.

۵۹. شرح ماجرا بر اساس گزارشی که در ماهنامه‌ی ستاره‌ی سرخ شماره ۱۲، دیماه ۱۳۱۰ درج گشته تنظیم و با اطلاعات دیگری تکمیل شده است.

۶۰. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۴۸.

۶۱. در مورد زندگی سلطان‌زاده رجوع شود به اسناد...، جلد ۴ صص ۳۹ - ۱ و نیز احمدی (ناخدا)، گفتاری درباره مجله‌ی ستاره‌ی سرخ...، صص ۱۱ - ۱؛ درباره شرقی ایضاً به منبع اخیر، صص ۱۵ - ۱۴؛ پیرامون زندگی نیک‌نژاد مراجعه شود به فصل‌نامه‌ی دنیا، شماره‌ی ۳، سال ۱۳۴۹.

۶۲. الموتی، همان‌جا، صص ۲۴۶ - ۲۴۵.

۶۳. آبراهامیان، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، همان‌جا، ص ۲۲۲.

۶۴. لاجوردی، همان‌جا، صص ۳۹ - ۳۸.

۶۵. فلور، اتحادیه‌های کارگری...، صص ۸۱ - ۸۰.

پس گفتار

اکنون برای خواننده علاقه‌مند مشخص شده است که کارگران ایران طی دوره مورد بررسی ما به سازمان‌دهی خود بی‌علاقه نبودند. آن‌ها علی‌رغم ساختار عقب‌مانده اقتصاد ایران، فقدان سنت سازمان‌دهی و نداشتن تجارب مبارزه‌جویی کافی در محیط کار، هر زمان که فرصتی به‌دست آوردند، برای سازمان‌یابی خویش ابتکارات جالب توجه و قابل تحسینی از خود نشان دادند.

فعالیت تهییجی کارگرانی که به منافع طبقاتی خود آگاه‌ترند، زمانی مؤثر می‌افتد که توسط توده کارگران مورد قبول و حمایت قرار گیرد. شرایط انقلابی و یا عدم ثبات سیاسی چنین فرصتی را ایجاد کرد و میدان عمل واقعی و عینی در اختیار این قشر از کارگران قرار داد. زیرا در این دوران یا حرکت مبارزاتی در سطح جامعه و افکار عمومی مشروعیت داشت و یا توازن قوا به تریبی نبود که طبقات بالا قادر شوند در مقابل وحدت کارگران به سرعت واکنش نشان دهند. به همین دلیل دیدیم که نخستین اعتراضات کارگری از سال ۱۲۸۵ تحت تأثیر عامل سیاسی (انقلاب مشروطیت) شکل گرفتند. کمی بیش از یک دهه بعد در شرایط بی‌ثباتی و آشفتگی سیاسی - اجتماعی پس از پایان جنگ جهانی اول، تعداد روزافزونی از کارگران با ایده سازمان اتحادیه‌ای آشنا شدند و ضرورت متحد شدن را دریافتند.

کشی کارگران به ایجاد اتحادیه‌های مختلف، ضرورت وحدت میان این اتحادیه‌ها را مطرح و «شوق یک خیز بلند» را بیدار کرد. این جا بود که به ابتکار گروهی از کارگران مجرب به ویژه در صنعت چاپ، شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران بنیاد گرفت. حکومت‌های آن زمان گرچه ثباتی نداشتند، ولی هرگاه فرصتی پیدا کردند، در سرکوب کردن اتحادیه‌ها و غیرقانونی کردن آن‌ها درنگ ننمودند. به جز حکومت‌ها در مقابل اتحادیه‌ها نهادهای قدرت‌مند دیگری مثل سردهسته‌های بازار، کارفرمایان، جمعیت‌ها و پاره‌ای از روزنامه‌نگاران قرار داشتند. نمایندگان مجلس هم نه تنها در مقابل سرکوب اتحادیه‌ها خاموش بودند، بلکه حتی زمانی که سلیمان‌میرزا اسکندری با احتیاط در صحن مجلس از حقوق کارگر سخن گفت، با مخالفت روبه‌رو شد و هیچ حامی‌ای نیافت.^۱

به‌طور کلی فقط کمونیست‌ها و تا حدودی هم برخی از عناصر سوسیالیست از اتحادیه‌ها پشتیبانی می‌کردند و کارگران متحد دیگری نداشتند. بر عکس طیف‌های گوناگونی در صف مخالفین تشکلات کارگری قرار داشتند. کوشش‌های بسیاری برای منزوی کردن و از پای درآوردن آن‌ها در جریان بود. چوب تکفیر هم بر سرشان بلند شده بود.

علی‌رغم همه این‌ها، شورای مرکزی حدود ۲ سال به فعالیت منسجم خود ادامه داد. وحدت میان اجزای خود را حفظ کرد و کارگران رشته‌های مختلف را به ایجاد اتحادیه‌های جدید تشویق نمود. با امکانات فوق‌العاده محدودش در مقابل موانع گوناگون از موجودیت اتحادیه‌ها دفاع کرد. به کار روشنگرانه پرداخت و کوشید آگاهی جدید کارگری بر مبنای یک تشکل گسترده را نمایندگی کند.

وقتی قدرت حکومت مرکزی روبه ثبات گذاشت، مخالفین اتحادیه‌ها متمرکز شدند و عقب راندن اتحادیه‌ها ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. اندک‌اندک ارتباطات شورای مرکزی روبه سستی گذاشت و اتحادیه‌های

مختلف انسجام سابق را از دست دادند. با این حال مجرب‌ترین و پیگیرترین کارگران تابع امواج نشدند، مقاومت کردند و کوشیدند تا آن‌جا که می‌شود، پیوندهایی را میان خود حفظ کنند. آخرین سنگر آن‌ها، گرمی داشت روز کارگر بود. کارگران تا سال‌های پس از استقرار اختناق نیز مراسمی در این باره برگزار نمودند.

حکومت رضاهلوی تعدادی از چهره‌های برجسته‌ای که از میان کارگران ایران طی سال‌های ۱۳۰۲ - ۱۲۸۵ برخاستند را به قتل رساند و پاره‌ای از آن‌ها را به زندان انداخت یا شدیداً زیر نظر گرفت و منزوی ساخت. به‌علاوه کارفرمایان نیز از استخدام کارگران مبارز و پیشرو سر باز زدند.^۲ بدین ترتیب، کارگران مبارز را از پایه اجتماعی خود جدا ساخته به‌صورت سیستماتیک (حساب شده) کارگران را از سازمان‌دهندگان برجسته خود محروم ساختند.

از سال ۱۳۰۶ فرقه کمونیست ایران کوشید تا تشکلهایی را در میان کارگران به‌صورت مخفی سازمان دهد و در این راه فعالیت‌های چشم‌گیری انجام داد. در آبادان اقدامات سازماندهی کمونیست‌ها با حمایت گسترده کارگران روبه‌رو شد. کارگران آبادان در مدت کوتاهی یک تشکیلات سری وسیع برپا کردند. اما این تشکیلات نتوانست در مقابل سرکوب ایستادگی کند و دوام چندانی نداشت. به‌جز این در سایر موارد نیز تشکلهای سری پس از مدت کوتاهی شناسایی و از هم پاشیده شدند.

چه عواملی باعث خاموش شدن شعله فعالیت اتحادیه‌ای شد؟

بدون تردید سیاست‌های سرکوب‌گرانه و اختناق رضاشاه را می‌توان به‌عنوان یکی از عوامل مهم در این راستا به حساب آورد، اما نمی‌توان آن را تنها عامل دانست. زیرا در کشورهای دیگر نیز اتحادیه‌ها غالباً توسط

حملات وحشیانه پلیس متلاشی می شدند، با وجود این فعالین اتحادیه‌ای راه‌هایی را برای همبسته نمودن کارگران جست‌وجو کرده و تشکل‌هایی را که در شرایط خفقان نیز بتوانند تا حدودی از حقوق کارگری دفاع کنند، به وجود می آوردند.

برای مثال در سال ۱۸۵۰ / ۱۲۲۹ دولت آلمان (در آن زمان پروس) وقتی اتحادیه‌های کارگری‌ای را که در گرماگرم انقلاب ۱۸۴۸ / ۱۲۲۷ به وجود آمده بودند، سرکوب و ممنوع ساخت، کارگران دوباره به شکل دیگری اجتماع کرده و متحد شدند. آن‌ها این بار به جای «اتحادیه»، «صندوق‌های پشتیبانی و مؤسسات حمایتی» برای خود تأسیس نمودند. دولت این‌ها را نیز طی سال‌های ۵۴ - ۱۸۵۳ / ۱۲۳۳ - ۱۲۳۲ منحل کرد یا تحت کنترل و نفوذ خود درآورد. با این حال اندیشه تشکل‌یابی در میان جامعه از حمایت برخوردار بود و کارگران مجدداً کوشیدند به ابتکار و تحت نظارت خویش، در هر محیط تولیدی صندوق‌های کمک متقابل به وجود آورند و منتظر فرصت مساعدی گشتند تا این هسته‌های کارگاهی را به اتحادیه‌های شغلی خود تبدیل کنند. همین صندوق‌ها پابرجا ماندند و در سال‌های دهه ۱۸۶۰ / دهه ۱۲۴۰ به تشکل‌های کارگری ارتقاء یافتند.^۲

در تاریخ آلمان می‌توان نمونه دیگری نیز برای ممنوعیت اتحادیه‌ها سراغ گرفت. این نمونه به لایحه‌ی ضد کمونیستی سال ۱۳۱۰ رضاشاه هم تا حدودی شباهت دارد. در ۱۹ اکتبر ۱۸۷۸ / ۲۷ مهر ۱۲۵۷ مصادف با صدارت بیسمارک، قانون ضد سوسیالیستی با ۲۲۱ رأی موافق در مقابل ۱۴۹ رأی مخالف تصویب شد. طبق ماده‌ی اول این قانون «تشکل‌هایی که با گرایشات سوسیال دموکراتیک، سوسیالیستی یا کمونیستی هدف‌شان سرنگونی دولت بوده، مخل نظم اجتماعی موجودند» ممنوع می‌شدند. حداکثر مجازات عضویت افراد در

تشکل‌های ممنوعه یا شرکت در اجتماعات آن‌ها سه ماه زندان یا پرداخت پانصد مارک جریمه مقرر شده بود. برای سازمان‌دهندگان، جرایم سنگین‌تری در نظر گرفته شده بود و احتمال تبعید شدن آن‌ها نیز وجود داشت. این ممنوعیت‌ها شامل اتحادیه‌ها نیز می‌شد. فقط در اولین هفته‌های به اجرا درآمدن قانون ضد سوسیالیستی، ۱۷ تشکل مرکزی اتحادیه‌ای، ۱۶۳ اتحادیه منطقه‌ای و ۱۱۶ انجمن پشتیبانی کارگری ممنوع شدند. بدین ترتیب حدود ۵۵ هزار کارگر تشکل‌های‌شان را از دست دادند. در دو سال اول اجرای قانون ضد سوسیالیستی، جنبش اتحادیه‌های کارگری با گرایش سوسیال دموکراتیک تقریباً درهم شکسته شد. اما از سال ۱۸۸۰ / ۱۲۵۹ دوباره اولین نشانه‌های بازسازی اتحادیه‌ها نمودار شد؛ اتحادیه‌های محلی، صندوق‌های کمک برای زمان بیماری و مرگ، و مؤسساتی که از کارگران در مقابل عواقب و عوارض بیکاری و اعتصاب حمایت می‌کرد تأسیس شدند. به زودی تعداد زیادی از اتحادیه‌ها بازسازی شدند. در سال ۱۸۸۴ / ۱۲۶۳ سیزده اتحادیه مرکزی، در ۱۸۸۶ / ۱۲۶۵ سی و پنج و در ۱۸۸۸ / ۱۲۶۷ چهل اتحادیه مرکزی به وجود آمدند. از جمله این اتحادیه‌های مرکزی می‌توان از اتحادیه‌های چاپ‌گران کتاب، کلاه‌دوزان، کارگران مانوفاکتورها، خیاطان، سنگ‌کاران و نجاران نام برد.^۳ با این توضیحات روشن می‌شود که خفقان را نمی‌توان به عنوان یگانه عامل متفرق ساختن کارگران به حساب آورد. سؤال اساسی این‌جاست که چه عوامل دیگری باعث شدند که کارگران نتوانند در شرایط اختناق به اشکال دیگری خود را سازمان دهند؟

شاید گفته شود که صنایع ایران در آن زمان بسیار عقب مانده بودند و موانع ساختاری، کارگران مبارز را از کار بازسازی اتحادیه‌ها باز می‌داشت. این گفته نیز بخشی از واقعیت را بازتاب می‌دهد. همان‌گونه که در فصول دوم، سوم و ششم شرح داده شد، درصد بزرگی از نیروی کار صنعتی

ایران از پیشه‌های سنتی کشاورزی و روستایی خود نگسسته بودند و تعداد زیادی از نیروی کار را کارگران فصلی تشکیل می‌دادند. علاوه بر این کارگاه‌های ایران کوچک و بسیار پراکنده بودند و کم‌تر کارگری می‌توانست در یک کارگاه واحد مدت زمان طولانی کار کند. و این موانع، اتحادیه‌ها را با مشکلات فراوانی روبه‌رو ساخته بود. اما آلمان (پروس) در سال ۱۸۵۰ / ۱۲۲۹ نیز هنوز کشوری صنعتی نبود و صنایع آن نسبت به صنایع ایران - به‌ویژه از سال‌های ۱۳۰۸ به بعد - به هیچ‌وجه پیشرفته نبودند. در آن‌جا نیز اصناف و کارگاه‌های پراکنده اساس صنعت را تشکیل می‌دادند، و اصناف پیشه‌وری در آن تفوق کامل داشتند. با این توضیح می‌توان گفت که عقب‌ماندگی صنایع نیز اگر چه به عنوان عاملی محسوب می‌شود، ولی نمی‌تواند به‌طور کامل به سؤال ما پاسخ دهد.

موضوع را از دریچه دیگری مورد ملاحظه قرار دهیم. فلور می‌نویسد: «آخرین علت فقدان علاقه نسبت به اتحادیه‌های کارگری شاید به امکان‌های بیش‌تر استخدام مربوط شود که پس از سال ۱۹۳۱ / ۱۳۱۰ در اثر موج صنعتی شدن در ایران پدید آمد. گروه کوچک کارگران ماهر که مطلوب اصلی اتحادیه‌های کارگری و مورد حمایت آن‌ها بودند خواستاران بسیار یافتند».^۵

صنعتی شدن ایران در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۱۰ را نمی‌توان به خودی خود علت فقدان علاقه کارگران نسبت به اتحادیه‌ها به حساب آورد. در صورتی این امر می‌تواند به عنوان عاملی در جهت گرایش کم‌تر کارگران ماهر به سوی اتحادیه‌ها در نظر گرفته شود که وضع آن‌ها در پرتوی آن بهبود یابد. اما آیا با صنعتی شدن کشور شرایط کارگران تغییر محسوسی کرد؟ نویسنده‌ی سطور بالا تا حدودی پاسخ این سؤال را می‌دهد:

«مدیران جدید، با استثناءهای انگشت‌شمار نسبت به ایمنی و سلامت کارگران خود سخت بی‌تفاوت بودند. «کارفرمایان که خود را اشخاصی

مهم می‌پندارند، از این‌که کارگران حرف، با آن‌ها بدین شیوه نامحترمانه رفتار کنند نوعی هتک حرمت احساس می‌کنند. تنها فکر آن‌ها پول و پول بیش‌تر است ... و از گوش دادن معقولانه به شکایت‌های کارگران‌شان خودداری کرده هنگامی‌که کارگران بخواهند شکایت‌های‌شان را که در بسیاری موارد به جاست به آن‌ها بدهند، دشمنانه رفتار می‌کنند. مالکان کارخانه به هیچ روی نمی‌دانند چگونه با کارگران‌شان رفتار کنند و در اندیشه‌ی آن نیستند که رابطه‌های خوب با آن‌ها برقرار کنند این گرایش به بی‌تفاوتی کامل و دوری جستن از کارگران، بیش از هر چیز انگیزه خشم و آزدگی کارگران ایرانی را فراهم ساخت.»^۶

کارگران در دوره صنعتی شدن ایران در زمان رضاشاه به حدی بی‌حقوق بودند که بعضاً مانند برده و سرواژ با آن‌ها رفتار می‌شد. چنان‌که رضاشاه برای تأمین نیروی کار ماهر برای کارخانه‌های ابریشم‌بافی خود کار را به آن‌جا رساند که به زور و با شلاق کارگران ماهر یزدی را وادار ساخت که از این شهر مهاجرت کرده، در کارخانه‌های وی در چالوس کار کنند. در این باره می‌خوانیم: «همه‌ی کارگرانی که به ابریشم‌بافی شناخته شده بودند دستگیر شدند و تا کامیونی پر از ایشان به پاسگاه پلیس می‌رسید آن‌ها را به مازندران در کارگاه‌های ابریشم‌بافی شاه می‌فرستادند ... ابریشم‌بافی صنعت بومی یزد است و پلیس خانه به خانه در جست‌وجوی کارگاه‌های ابریشم‌بافی و یافتن بافندگان بود. اگر کسانی که به بازداشت‌گاه پلیس آورده می‌شدند منکر بافنده بودن می‌شدند پلیس بی‌رحمانه چندان کتک‌شان می‌زد تا اعتراف کنند که کارگر بافنده‌ی ابریشم‌اند یا این‌که پلیس به راستی دریابد که بافنده نیستند. در حدود ۳۵۰ مرد یزدی به مازندران گسیل شده‌اند، جست‌وجو سخت ادامه دارد.»^۷

لاجوردی نیز با استناد به گزارش سفارت ایالات متحده در ایران، اطلاعات جالب توجهی درباره‌ی وضع زندگی کارگران ایران در اواخر

حکومت رضاشاه به دست می‌دهد: «دستمزدها مسلماً برای حداقل گذران زندگی کفایت نمی‌کند. دستمزد کارگر عادی روزی چهار تاده ریال و شاید میانگین آن هشت ریال است. بدون توجه به ارزش مبادله‌ای ارزی ریال، شاید بتوان گفت که با مزد کارگر عادی می‌توان قرص نان سفیدی خرید یا این‌که می‌توان گفت کارگر باید روزی سه تا هشت ریال برای غذای خود بپردازد. بنابراین، می‌بینیم که این دستمزد حتی برای غذای یک خانوار کفایت نمی‌کند، و قوت لایموت بیش‌تر کارگران عبارت است از چای، نان محلی (نه نان سفید)، پنیر و پیاز، گه گاه سبزی و انگور، و به‌ندرت برنج و گوشت نامرغوب. با چنین درآمدی نمی‌توان پوشاک کافی خرید یا تجملاتی مانند آموزش و پرورش کودکان را حتی در خواب دید. گاهی در خانواده‌ی کارگر یک یا چند همسر و کودکان او کار می‌کنند تا درآمد خانواده بیش‌تر شود و سطح زندگی‌شان اندکی بالا رود.»^۸

بر این اساس وضع کارگران در دوره‌ی رضاشاه، هم از زاویه قدرت خرید دستمزدها، هم بهبود شرایط کار و هم رعایت حرمت انسانی آنان، تغییر محسوسی نکرد. البته «امکان استخدام بیش‌تر» می‌تواند در صورت افزایش امکانات رفاهی کارگران به‌عنوان یکی از عوامل عدم گرایش کارگران به سازمان‌یابی خود محسوب شود، ولی در دوره مورد نظر ما چنین نبود. بنابراین نمی‌توان آن‌را به مثابه دلیل قانع‌کننده‌ای برای «فقدان علاقه» کارگران نسبت به اتحادیه‌های کارگری پذیرفت.

عامل مهمی در این راستا که اساساً از آن در تحلیل‌ها ذکری به میان نمی‌آید، این حقیقت است که در ایران اتحادیه‌گرایی نه تنها مورد تهاجم حکومت‌ها بود، بلکه با مخالفت بسیاری از نهادهای قدرت‌مند اجتماعی هم روبه‌رو بود. در ایران تشکیلات اتحادیه‌ای مدافعی نداشت و از جوانب مختلف تحت فشار بود. کمونیست‌ها و معدود اشخاصی هم که از آن دفاع می‌کردند، خود از هر طرف مورد هجوم و سرکوب بودند. در

حالی که مثلاً در آلمانِ اواسط سده‌ی نوزدهم، نه تنها ضدیت با اتحادیه‌گرایی همه‌جانبه نبود، بلکه مطالبات اتحادیه‌ای کارگران مدافعین قدرت‌مندی هم داشت. هر دو شاخه‌ی مسیحیت (کاتولیک و پروتستان) خواسته‌های اتحادیه‌ای را موجه دانسته، از آن دفاع می‌کردند. آن‌ها مخالف گرایش کارگران به سوسیالیست‌ها بودند، ولی نفس تشکیل اتحادیه و ضرورت آن‌را زیر سؤال نمی‌بردند. برعکس بعضاً خود مشوق کارگران برای تشکیل اتحادیه بودند. در میان کاتولیک‌ها شخصیتی که به حمایت از خودیاری متشکل شاغلین برخاست، ییشف کیتلر / Ketteler بود. وی نه تنها از اتحادیه‌های کارگری کاتولیک بلکه از تشکلهای مختلط مسیحی - اجتماعی هم حمایت می‌کرد. در سال ۱۸۷۰ / ۱۲۴۹ نمونه‌ای از این تشکل در یکی از شهرهای آلمان به نام البر فلد / Elberfeld تأسیس شد و حدود دویست هزار عضو داشت.^۹ علاوه بر دستگاه کلیسا، احزاب معتدل بورژوایی نیز از گرایش کارگران به ساختن اتحادیه‌ها حمایت عملی می‌کردند. فراتر از این، بعضاً خود در تأسیس اتحادیه‌ها کوشا بودند. مثال جالبی در این باره اتحادیه «هیرش - دونکر» در آلمان است. این اتحادیه که یکی از قدرت‌مندترین اتحادیه‌های آلمان در نیمه دوم سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم میلادی بود، توسط «حزب پیشرفت» / Fortschrittspartei که حزبی بورژوایی بود، تأسیس شد. این حزب به یک ناشر به نام «فرانس دونکر» و یک اقتصاددان به اسم «ماکس هیرش» مأموریت داد تا فعالیت‌های عملی و نظری جهت تأسیس اتحادیه را سامان دهند. اتحادیه هیرش - دونکر، برای اولین بار در سال ۱۸۶۸ / ۱۲۴۷ در مجمع مکانیک‌های برلین تأسیس شد. یک سال بعد این اتحادیه کارکنان شش رشته تولیدی را با یک‌دیگر متحد کرد. تا سال ۱۹۱۳ اتحادیه هیرش - دونکر ۱۰۷ هزار عضو داشت و توانست تعداد اعضای خود را در سال ۱۹۳۰ به ۵۹۴ هزار تن افزایش دهد.^{۱۰}

حمایت نهادهای قدرتمندی مثل دستگاه روحانیت مسیحی و احزاب معتدل از خواسته‌های اتحادیه‌ای، به دولت‌ها اجازه نمی‌داد، در تعرض به اتحادیه‌ها با فراغ بال راه افراط بپیمایند و به سادگی خواسته‌های اتحادیه‌ای را پایمال کنند. به علاوه چنین حمایتی تا حدود زیادی فضای جامعه را به نفع کارگران مجرب و مبارز مساعد می‌کرد و به حرکت مبارزه‌جویانه کارگران مشروعیت می‌بخشید. اگر کارگر آلمانی توانست در هنگام ممنوعیت سازمان‌های اتحادیه‌ای‌اش، زیر سلطه حکومت خودکامه، فعالیت‌های خود را تحت پوشش‌های دیگری دنبال کند، بدین سبب بود که در سطح جامعه اقدام او از حمایت برخوردار بود و مدافعین قدرت‌مندی داشت. برعکس در ایران، همین که کارگران اتحادیه‌های خود را برپا کردند، از چند جانب مورد تهاجم قرار گرفتند و تشکل نوای آن‌ها را متلاشی کردند. در ایران کارگران نه تنها مدافعینی نداشتند، بلکه تحت فشارهای مضاعف نیز بودند.

البته باید دانست که اتحادیه‌های مسیحی و هیرش - دونکر تلقی و ادراک خاص خود را از مبارزه‌ی اتحادیه‌ای داشتند. آن‌ها می‌کوشیدند این برداشت را تقویت کنند که همکاری و توافق بین کارگران و کارفرمایان بیش از تعارض و اختلاف برای هر دو طرف نتیجه‌بخش و سودمند است. با این حال اتحادیه هیرش - دونکر حق اعتصاب را برای کارگران به رسمیت می‌شناخت و برای پیشبرد مطالبات کارگران از آن صرف‌نظر نمی‌کرد.

از آن‌جا که مبارزه طبقاتی - و در این راستا مبارزه‌ی اتحادیه‌ای - در خلاء صورت نمی‌گیرد، مقبولیت خواسته‌های اتحادیه‌ای و بازکردن بحث، حول ضرورت آن‌ها در روزنامه‌ها و وسایل ارتباط جمعی به فعالین اتحادیه بال و پر می‌دهد. دیگر کارگر از هر سو زیر منگنه قرار ندارد، و فرصت دارد برای کسب حقوق خویش دست به اقدام بزند و نظرات ر

آرزوهای خود را مطرح کند. این به نوبه‌ی خود تأثیرات خود را به جامعه منتقل می‌کند و به حکومت خودکامه مجال داده نمی‌شود که با کارگر حق طلب مانند یک جنایت‌کار رفتار کند.

پی‌نوشت

۱. البته باید دانست در دیماه ۱۳۰۱ لایحه‌ای راجع به اعطای امتیاز به برادران خوئی برای ساختن کارخانه کبریت‌سازی در آذربایجان به تصویب رسید که در یکی از ماده‌های آن (ماده ۱۰) به این امر اشاره شده بود که در صورتی که ثابت شود در اثر غفلت کارفرما خسارت‌هایی به کارگر وارد شده، کارخانه باید تاوان آن‌را به کارگر بپردازد. اما این مورد اولاً بسیار ناچیز و ثانیاً صرفاً مربوط به یک کارخانه‌ی مشخص می‌شد.

۲. مانی به این نکته اشاره دارد که فعالین اتحادیه‌ای وقتی از زندان هم آزاد می‌شدند «صاحب کارهای بی‌وجدان‌شان کار به آن‌ها نمی‌دادند...» ص ۲۴.

۳. رجوع شود به تاریخ مختصر اتحادیه‌ها با مشخصه‌ی زیر:

M. Schneider, Kleine Geschichte der Gewerkschaften/ S.31.

۴. همان‌جا، صص ۵۹ - ۵۵.

۵. فلور، اتحادیه‌های کارگری ...، ص ۸۰.

۶. همان‌جا، ص ۸۵.

۷. گزارش سفارت آمریکا، به نقل از James S. Moose Jr/ از کتاب اتحادیه‌های کارگری... ص ۱۴۵.

۸. لاجوردی، همان‌جا، صص ۴۵ - ۴۴، ناگفته نماند که گزارش فوق چند روز پیش از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تنظیم شده است.

۹. شنایدر، همان‌جا، ص ۳۸.

۱۰. رجوع شود به بخش اول کتاب اتحادیه‌ها و مبارزه طبقاتی با مشخصه زیر

Dickhut / Willi / Gewerkschaften und Klassenkampf/ erarbeitete Neuauflage/ Juli 1988/ neuer Weg Verlag.

منابع

۱. مانی، شکرالله، تاریخچه نهضت کارگری در ایران، بی‌نا؟، چاپ دوم، تهران، اردیبهشت ۱۳۵۸.

۲. خاطرات دوران سپری شده (خاطرات و اسناد یوسف افتخاری) ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۹، به کوشش: کاوه بیات، مجید تفرشی، انتشارات فردوس، چاپ اول، تهران ۱۳۷۰.

۳. مجموعه ۴۹ شماره‌ی حقیقت در اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی «۷»، انتشارات مزدک.

۴. نشریه اتفاق کارگران شماره‌های ۱ و ۲، باز تکثیر در نشریه‌ی صنعت چاپ، شماره‌ی ۱۵۸.

۵. عبدالله‌یف، کارگران ایران در اواخر قاجار، ترجمه‌ی مارینا کاظم‌زاده، در کتاب آگاه، مسایل ایران و خاورمیانه، جلد ۱، ۱۳۶۰.

۶. عبدالله‌یف، وضعیت مادی طبقه کارگر ایران، ترجمه و تلخیص فرهاد کشاورزگیلانی، بی‌نا؟، بی‌جا؟

۷. عبدالله‌یف، روستاییان ایران در اواخر دوران قاجاریه، ترجمه‌ی مارینا کاظم‌زاده، در مجموعه کتاب آگاه: مسایل ارضی و دهقانی، تهران ۱۳۶۱.

۸. مرکز آمار ایران، سالنامه‌ی آماری کشور ۱۳۷۷، زمستان ۱۳۷۸.

۹. ستاره‌ی سرخ، ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران، ۱۳۱۰ - ۱۳۰۸، به همراه گفتاری درباره مجله‌ی ستاره‌ی سرخ و تاریخچه حزب کمونیست

ایران، به کوشش: حمید احمدی (ناخدا)، ناشر: نشر یاران، چاپ اول ۱۹۹۳.

۱۰. جمال‌زاده، سیدمحمدعلی: گنج شایگان (اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم)، انتشارات اداره‌ی کاوه، ناشر: کتاب تهران، چاپ اول در تهران، خرداد ۱۳۶۲.

۱۱. اشرف، احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره‌ی قاجار، انتشارات زمینه، تهران، ۱۳۵۹.

۱۲. فلور، ویلم، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۰۰ - ۱۹۴۱، ترجمه‌ی ابوالقاسم سری، انتشارات توس، چاپ اول، سال ۱۳۷۱.

۱۳. فلور، ویلم، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران (۸)، صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۷۱.

۱۴. مارکس، کارل، کاپیتال، جلد اول، ترجمه ایرج اسکندری، بی‌نا، بی‌جا؟

۱۵. آخرین سنگر آزادی، مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه‌ی حقیقت، ارگان اتحادیه‌ی عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰، به کوشش: رحیم رئیس‌نیا، نشر شیرازه، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۱۶. فعالیت‌های کمونیستی در دوره‌ی رضاشاه (۱۳۱۰ - ۱۳۰۰)، به کوشش: کاوه بیات، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول.

۱۷. اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۱، انتشارات مزدک، چاپ دوم، بی‌جا.

۱۸. اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۳، به همت خسرو شاکری، چاپ سوم: کانون کتاب ایران، سوئد.

۱۹. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد نخستین، چاپ اول، انتشارات پیام، تهران.

۲۰. آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، انتشارات نوید، آلمان، ۱۳۶۴.

۲۱. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله‌ی ایران، جلد‌های اول و دوم، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۱.

۲۲. صدرهاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایرانی، جلد دوم، انتشارات کمال، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

۲۳. کاظمی، فرهاد و آبراهامیان، یرواند، دهقانان غیرانقلابی در ایران معاصر، در: مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، نشر و پژوهش شیرازه، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۷۶.

۲۴. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی، نشر مرکز، ۱۳۷۷ و ایضاً ترجمه دیگری از این اثر توسط احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۷۷.

۲۵. کامبخش، عبدالصمد، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، مجموعه مقالات، انتشارات حزب توده ایران، سال ۱۹۷۲، بی‌جا.

۲۶. کامبخش، عبدالصمد، نظری به پنجاه سال فعالیت حزب طبقه‌ی کارگر در ایران، دنیا، سال ۱۳۴۹، شماره دوم.

۲۷. علی‌زاده (نامی)، ابراهیم، شمه‌ای از تاریخچه‌ی بنیادگذاری سازمان ایالتی حزب کمونیست ایران در مازندران، دنیا، زمستان سال ۱۳۵۰، شماره چهارم.

۲۸. دنیا، نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران: شماره‌های زمستان ۱۳۴۳، پاییز ۱۳۳۹، تابستان ۱۳۳۹، زمستان ۱۳۴۷، بهار و زمستان ۱۳۴۱، پاییز ۱۳۴۸، پاییز ۱۳۴۵، زمستان ۱۳۴۶، تابستان ۱۳۴۷، پاییز ۱۳۴۴، زمستان ۱۳۴۷، بهار ۱۳۳۹، زمستان ۱۳۵۰، پاییز ۱۳۴۹، پاییز ۱۳۵۹.

۲۹. اسناد تاریخی ...، جلد ۴، به کوشش [شاکری و ؟]، بی‌نا؟، بی‌جا.
۳۰. اسناد تاریخی ...، جلد ۶، ویراستار بزرگ - د [خسرو شاکری]، انتشارات مزدک، فلورانس، ۱۳۵۵.
۳۱. اسناد تاریخی ...، جلد ۸، آثار آوتیس سلطانزاده (۲)، به کوشش خسرو شاکری (زندیه)، فرهاد کشاورز، امیرحسین گنج‌بخش؛ انتشارات پادزهر، بی‌جا.
۳۲. اسناد تاریخی ...، جلد ۱۹، به همت دست‌مال‌چی و شاکری، انتشارات پادزهر، بی‌جا.
۳۳. اسناد تاریخی ...، جلد ۲۰، آثار آوتیس سلطانزاده (۳)، به کوشش: حکمت، شاکری، کشاورز، گنج‌بخش؛ انتشارات پادزهر، بی‌جا.
۳۴. الموتی، ضیاء‌الدین، فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، جنبش‌های چپ، انتشارات چاپخش، تهران، ۱۳۷۰.
۳۵. شهری، جعفر، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم - زندگی، کسب و کار، جلد‌های اول و دوم، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
۳۶. فشاهی، محمدرضا، تکوین سرمایه‌داری در ایران (۱۹۰۵ - ۱۷۹۶) انتشارات گوتنبرگ، خرداد ۱۳۶۰.
۳۷. کرزن، جرج. ن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلام‌علی وحید مازندرانی، جلد دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
۳۸. نوشیروانی، س. و، سرآغاز تجاری شدن کشاورزی در ایران، در مجموعه کتاب آگاه، مسایل ارضی و دهقانی، تهران ۱۳۶۱.
۳۹. پاولویچ. م. و ایرانسکی، تربا. س.، انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، مترجم م. هوشیار، بی‌نا؟، تهران.
۴۰. انقلاب اکتبر و ایران، مجموعه سخنرانی‌های سمینارهای علمی حزب توده ایران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۶، بی‌جا؟.

۴۱. طبری، احسان، جامعه‌ی ایران در دوران رضاشاه، از انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۶، بی‌جا.
۴۲. زندگی‌نامه‌ی شمیده، از بنیان‌گذاران سازمان جوانان کمونیستی و اتحادیه‌های کارگری توده‌ای در ایران، به کوشش و ویرایش: بهرام چوبینه، چاپ خانه مرتضوی، آلمان، چاپ نخست اسفندماه ۱۳۷۳.
۴۳. سلسله‌ی پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه‌ی عباس مخبر، طرح نو، تهران، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۲.
۴۴. پسیان، نجف‌قلی و معتضد، خسرو، از سواد کوه تا زوهانسبورگ (رضاشاه)، نشر ثالث، تهران، ۱۳۷۷.
۴۵. لاجوردی، حبیب، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه‌ی ضیاء صدقی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۴.
۴۶. خامه‌ای، انور، پنجاه نفر ... و سه نفر، جلد اول خاطرات، انتشارات نوید، چاپ دوم، آلمان غربی.
۴۷. قاسمی، فرهنگ، سندیکالیسم در ایران، انتشارات بنیاد مصدق، پاریس، چاپ اول، تیرماه ۱۳۶۴.
۴۸. جامی، گذشته چراغ راه آینده است، انتشارات ققنوس، تهران ۱۳۶۲.
۴۹. رزاقی، ابراهیم، آشنایی با اقتصاد ایران، نشر نی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶.
۵۰. رزاقی، ابراهیم، اقتصاد ایران، نشر نی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷.
۵۱. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۴۰ - ۱۳۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸.
۵۲. لسانی، ابوالفضل، طلای میاه یا بلای ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، سال؟.
۵۳. لنین، ولادیمیر ایلیچ، امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری (رساله عامه فهم)، در منتخب آثار لنین، تک جلدی، مترجم پورهرمزان،

63. M. Schneider/ Kleine Geschichte der Gewerkschaften/ Ihre Entwicklung in Deutschland von den Anfängen bis heute/ 1989/ Verlag J.H.W. Dietz.

بی جا.

۵۴. احمدی، حمید، اسناد و پژوهش‌های تاریخ سازمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی در ایران (جلد ۳)، نگاهی به تاریخچه‌ی حزب عدالت، همراه با مجله‌های بیرق عدالت، ارگان مرکزی حزب عدالت، باکو ۱۹۱۷، برلین، ۱۹۹۴.

۵۵. رواسانی، شاپور، نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، چاپخش، تهران، چاپ اول: شهریور ماه ۱۳۶۳.

۵۶. ذبیح، سپهر، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۶۴.

۵۷. خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح و تصحیح سیف‌الله گلکار، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوم، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.

۵۸. قطع‌نامه‌ها و تصمیمات حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ۱۹۱۷ - ۱۸۹۸، انتشارات سچفخا، چاپ اول، دی ۱۳۶۳، محل چاپ خارج از کشور.

۵۹. کار، ای. اچ، تاریخ روسیه‌ی شوروی - انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳ - ۱۹۱۷، ترجمه نجف دریابندری، جلد اول، چاپ اول، تهران ۱۳۷۱.

۶۰. کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه (جنبش کنترل کارگری: موضع بلشویک‌ها و سایر احزاب سوسیالیست)، مؤلفین: جلیل محمودی، ناصر سعیدی، میترا سترگ، سپتامبر ۱۹۹۶، ناشر: پژوهش کارگری.

61. Khatib - Semnani/ M.A. : Peripherer Kapitalismus: Der Fall Iran /Die strukturelle Unterentwicklung in einerperipheren Gesellschaft/ HAAG + HERCHEN Verlag/ Frankfurt a.M. 1982.

62. Dickhut/ Willi/ Gewerkschaften und klassenkampf/ erarbeitete Neuauflage/ Juli 1988/ neuer Weg Verlag.

اتفاق کارگران

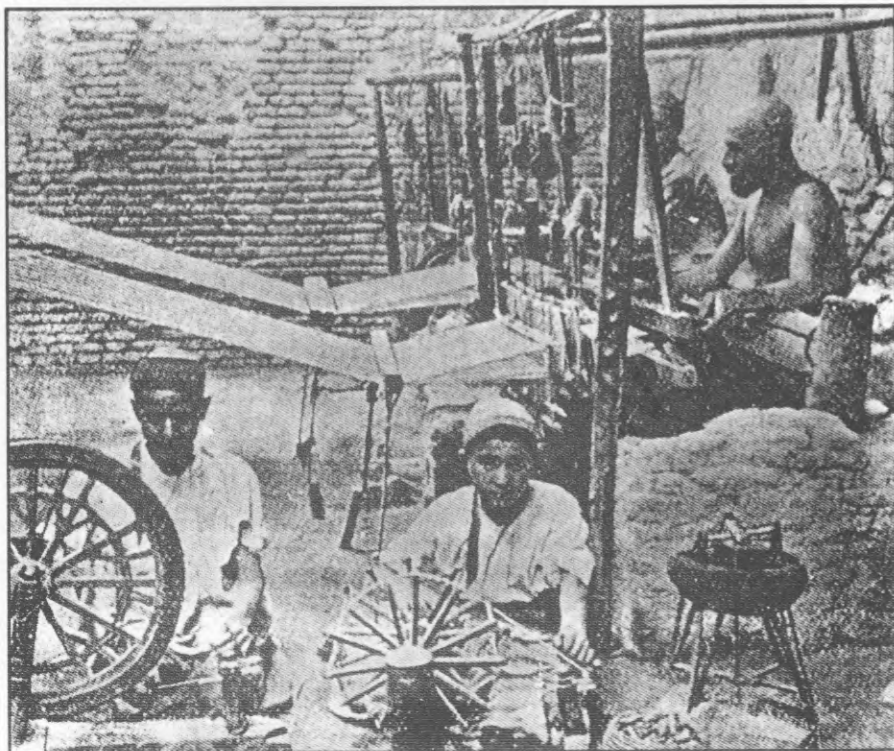
فقط يك نمره فروخته میشود

قیمت سه شاهی

بتاریخ ۲ شنبه ۱۹ مسلك این روزنامه حامی کارگران است ماه جمادی الثاني ۱۳۲۸

کلیشه‌ی روزنامه‌ی «اتفاق کارگران»

کارگاه نساجی در دوره‌ی قاجار



علی امید



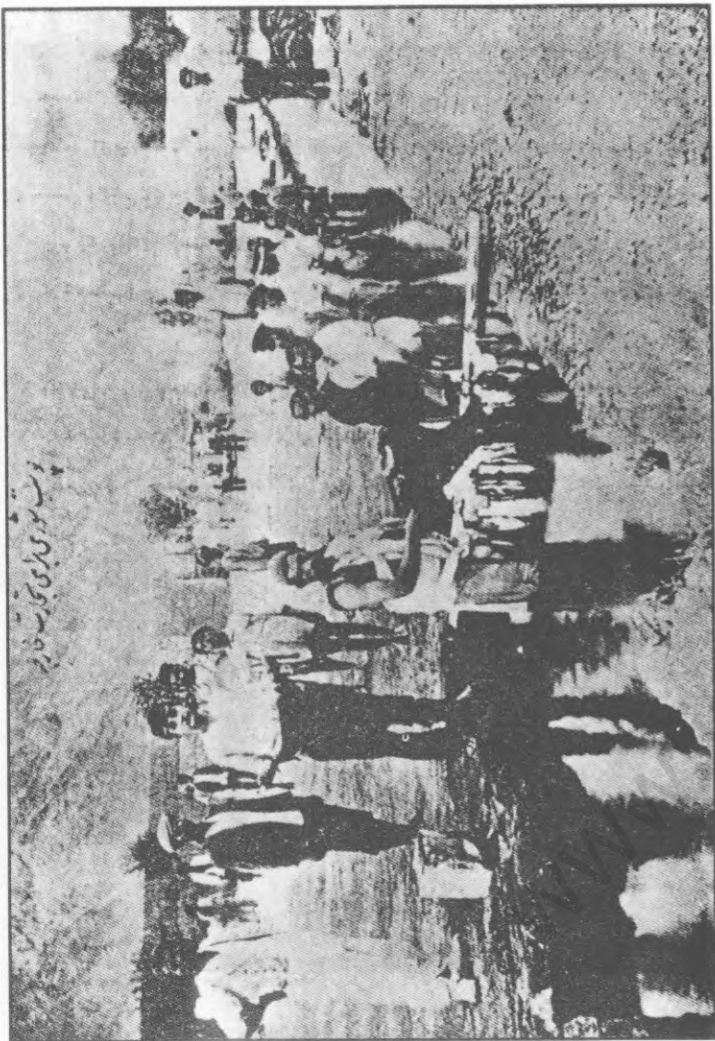
مهدی کیمرام



سید محمد دهگان



کارگران راه‌سازی در دوره‌ی رضا شاه



دباغی برای تجارت خارجی

از
مجموعه سپهر اجتماعی

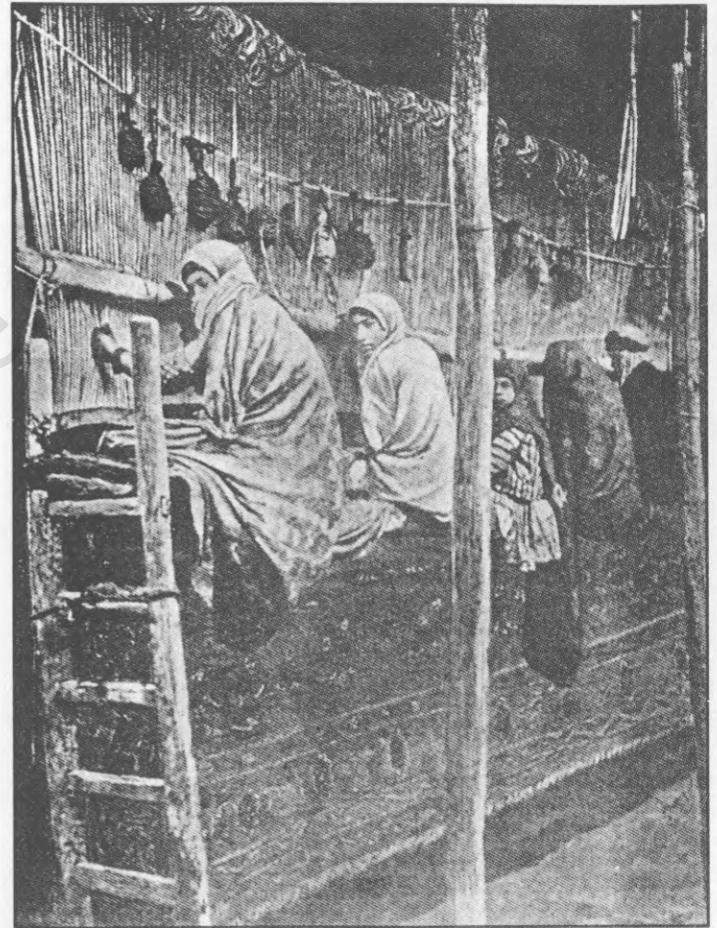
منتشر شده است:

گفتارهایی پیرامون شناخت مناسبات اجتماعی،
منوچهر آشتیانی

توسعه و چالش‌های زنان ایرانی،
ژاله شادی‌طلب

سرمایه‌داری تاریخی
(و دو مقاله دیگر)،
ایمانوئل والرشتاین،
برگردان یوسف نراقی

بربریت مدرن
(اروپا در هزاره سوم)،
برگردان احمد سیف



نمونه‌ای از کارگاه‌های قالی‌بافی

با ایجاد تحول در سطح جامعه، کارگران ایران
نیز نشان دادند که به سازماندهی خود بی علاقه
نیستند. آن‌ها علی‌رغم ساختار عقب‌مانده
اقتصاد ایران، فقدان سنت سازماندهی و نداشتن
تجارب مبارزه‌جویی کافی در محیط کار،
هر زمان که فرصتی به دست آوردند، برای
سازمان‌یابی خویش ابتکارات جالب توجه و قابل
تحسینی از خود نشان دادند.

نخستین اعتراضات کارگری از سال ۱۲۸۵
تحت تأثیر عامل سیاسی - انقلاب مشروطیت -
شکل گرفتند.



نشر قطره

کمی بیش از یک دهه بعد در شرایطی ثباتی و
آشفته‌گی سیاسی - اجتماعی پس از پایان جنگ
جهانی اول تعداد روزافزونی از کارگران با ایده‌ی
سازمان اتحادیه‌ای آشنا شدند و ضرورت
متحد شدن را دریافتند.

کشش کارگران به ایجاد اتحادیه‌های مختلف،
ضرورت وحدت میان این اتحادیه‌ها را مطرح
و «شوق یک‌خیز بلند» را بیدار کرد.

این‌جا بود که به ابتکار گروهی از کارگران
مغرب به ویژه در صنعت چاب، شورای مرکزی
اتحادیه‌های کارگران بنیاد گرفت.



ISBN 964-134-145-1